



انتشارات آرنه اندیشان

آزاداندیشی

و
مردم‌گرایی

در ایران

تحقیق و نگارش:

عبدالرشید حقیقت (رفیع)

از همین نویسنده منتشر شده است:

۱- جنبش زیدیه در ایران

۲- تاریخ جنبش سرداران

۳- قیام سرداران (داستان واقعه باشتین)



انتشارات آرا و اندیشان

مرکز پخش تهران خیابان مصدق
دوراه یوسف آباد کتابفروشی بهجت
تلفن ۶۲۱۱۷۶

قیمت ۲۰۰ ریال

عبدالرفیع

۴	۰
۳	۰

آزاداندیشی و مردم گرایی در ایران

تحقیقی پیرامون :



اقتضایات آزاداندیشان

آزاداندیشی

اسکن شد

مردم‌گرائی

۱۰۱۱۱۶

در ایران

تحقیق و نگارش :

عبدالرشید حقیقت (ریفیع)

حق تجدید چاپ مخصوص مؤلف است



انتشارات آزاداندیشان

- آزاداندیشی و مردم‌گرایی در ایران
- عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
- چاپ اول
- مرداد ۱۳۵۹

بمبارزان آگاه ، بسکسانیکه بخاطر رهائی
مردم ایران از استبداد و استثمار بیگانگان و
بدست آوردن آزادی مستقل ایرانی میکوشند
تقدیم میشود .

(رفیع)

حقیقت وحدت روحی است ، در وحدت
روحی هیچ چیز از میان نمی رود و هیچگاه تأثیر
و اهمیت خود را از دست نخواهد داد.
(رفیع)

اثر باید سلاحی باشد در مبارزه‌ای که انسانها
برضد بدی بکار می‌گیرند.
(ژان پل سارتر)

فهرست مطالب کتاب

۱	پیش گفتار مولف
۷	مقام ایرانیان در فرهنگ بشری
۱۰	قیام کاوه آهنگر
۲۱	مردم‌گرائی فریدون پیشدادی
۲۲	تعالیم زرتشتی
۲۵	مقایسه افکار فلسفی زرتشت با سقراط و افلاطون
۲۶	تعالیم آئین مزدك
۳۱	نخستین پیشنهاد حکومت‌ملی (جمهوری) ایرانی در دوره هخامنشیان
۴۱	تعالیم دین مانی
۴۳	جنبش مزدکی
۴۹	تعالیم آئین مزدك
۵۶	سلمان فارسی آزاداندیش و مردم‌گرای معروف ایرانی در آغاز قرن هفتم میلادی
۶۳	ظهور قدریان و معتزلیان
۶۷	اصول عقاید فرقه معتزله
۶۹	تشیع جلوه‌ای از حق‌جوئی ایرانیان در اسلام
۷۲	صوفیان یا آزاداندیشان ایران
۷۳	شیخ ابوالحسن خرقانی
۷۷	وارستگی و بی‌نیازی خصیصه ذاتی مردان آزاد اندیش
۸۱	جوانمردی و فتوت شیوه‌ای از مردم‌گرائی در ایران
۸۴	جنبش خرم‌دینان
۸۸	ظهور بابك خرم‌دین
۹۴	قیام زنگیان زیرلوای یکنفر ایرانی
۹۹	نهضت علویان در طبرستان
۱۰۶	جنبش اخوان‌صفا
۱۰۹	جنبش ملی سربداران در قرن هشتم هجری
۱۲۱	نهضت حروفيان
۱۲۴	اصول عقاید حروفيان
۱۳۱	جنبش نقطویان یا پسیخانیان
۱۳۳	کریم‌خان زند وکیل‌رعایا یا نخستین رئیس جمهور ایران
۱۳۶	جنبش مشروطه‌خواهی
۱۵۰	درخواست تأسیس عدالتخانه
۱۵۲	آغاز جنبش مشروطه خواهی

۱۵۶	مخالفت محمدعلی شاه با مشروطه
۱۵۸	آغاز دیکتاتوری نظامی و محو حکومت قانون
۱۶۱	کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی
۱۸۳	آغاز جنبش جمهوری خواهی در ایران
۱۸۶	جنبشهای آزادیخواهانه در ولایات
۱۸۸	جنبش خیابانی
۱۸۹	قیام جنگل و جنبش مردم گیلان
۱۸۹	فعالیت جاسوسان انگلیس در گیلان
۱۹۲	شکست جنبش گیلان
۱۹۳	قیام کلنل محمدتقی خان پسیان
۱۹۵	میهن ای میهن
۱۹۶	عشق وطن
۱۹۸	سرود ملی ایران
۱۹۹	مهر ایران
۲۰۱	فهرست مأخذ
۲۰۵	فهرست اعلام

پیش گفتار

بنام او

سبحان خالقى كه صفاتش ز كبريا
بر خاك عجز مى فکند عقل انبيا
گر صد هزار سال همه خلق کائنات
فکرت کنند درصفت و عزت خدا
آخر به عجز معترف آیند کای اله
دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

همانطور که در ورقهای کتاب حاضر آشکارا ملاحظه می فرمائید یکی از خصایص ممتاز دانشمندان و اندیشه مندان راستین ایرانی آزاد اندیشی و مردم گرایی است که نماینده وسعت نظر بی انتها و رهائی یافتن از قیود دست و پاگیر محدود مربوط به قبیله و گروه و نژاد و شهر و قوم و مملکت و مکتب و توقف نکردن آنان در مراحل مختلف زندگی فریبنده مادی می باشد.

این خصیصه ارزنده و آموزنده جهانی که راهنمای سعادت بشری و شیوه راستین رسیدن به مدارج عالی کمال معنوی است بدون مطالعه و تفحص و تعمق وسیع و همه جانبه و همچنین تأمل و تهذیب و کوشش و جهش فکری و عملی بی وقفه و بی غرضانه و خالی از تعصب امکان پذیر نیست.

سالک این راه و روش والای انسانی در صورت واجد بودن شرایط مورد بحث در بالا باید بعد از طی مراحل مختلف زندگی و گذشتن از تنگناهای وادی خودفنائی برای نیل به آزاداندیشی همگانی و رفاه عمومی و بقای محیط ایده آل جهانی، به این رتبت نائل گردد.

بدیهی است بقول شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آزاده مردم ایرانی زیسته در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری از سی مرغ به «سیمرغ» شدن (رسیدن) مستلزم طی مراحل (وادی) مختلف است که ذکر جزئیات آن از حوصله این مقدمه بیرون است و بیان آن موجب اطاله کلام خواهد شد. خوشبختانه ورقهای زرین تاریخ نهضت های فکری ایرانیان، به افکار و آثار گرانبهای این برگزیدگان فکری بشری مزین است که بحث و نقد آثار آنان همواره شگفتی و احترام فوق العاده بزرگان اقوام مختلف جهان را با خود همراه داشته است.

چون این کتاب بر پایه: «تحقیقی پیرامون آزاداندیشی و مردم گرایی در ایران» تهیه شده است، بنابراین تا حد امکان از پرداختن به

جزئیات به‌ویژه معرفی آزاداندیشان ایران و نقد آثار و افکار و گفتار فرد فرد آنان که مستلزم تحقیق و تألیف جداگانه‌ای است خودداری شد (۱) ولی نمیتوان از ذکر نام برخی از ممتازان این گروه که بحق اشرف مخلوقاتند خودداری کرد.

بطوریکه می‌دانیم در بین آزاداندیشان و مردم‌گرایان نامی ایران عارفان از دیگر افراد برگزیده فکری بیشتر بوده‌اند که از آنان در درجه اول از: **بایزید بسطامی**، **شیخ ابوالحسن خرقانی**، **ابوسعید ابوالخیر**، **خواجه عبدالله انصاری**، **شیخ فریدالدین عطار نیشابوری**، **شمس تبریزی**، **جلال‌الدین مولوی**، **شیخ علاءالدوله سمنانی**، **حافظ** و غیر اینها... باید نام برد.

در این میان از زرتشت، مانی، مزدک، کاوه آهنگر، فریدون، جاماسب، اوتانس دردوران باستان، یعقوب لیث، محمد زکریای رازی، فردوسی، ابوریحان بیرونی، خیام نیشابوری، ابوعلی سینا، شهاب‌الدین سهروردی سعدی، ملاصدرا، و حاجی ملاهادی سبزواری (اسرار) دردوران بعد از اسلام، که وجود آنان مایه فخریشری است نباید غفلت کرد. برای نمونه شمه‌ای از آزاداندیشی و مردم‌گرایی بایزید بسطامی عارف بزرگ قرن سوم هجری که تکمیل‌کننده مطالب بخش (صوفیان یا آزاداندیشان ایران) در این کتاب است نقل میشود: **شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در تذکرة الاولیاء در ضمن بیان شرح احوال و گفتار بایزید بسطامی می‌نویسد:**

«نقلست که یکبار قصد سفر حجاز کرد چون بیرون شدی بازگشت گفتند: هرگز هیچ عزم، نقض نکرده‌ای این چرا بود؟ گفت:

روی براه نهادم زنگی دیدم تینی کشیده که اگر بازگشتی نیکو، والا سرت از تن جدا کنم، پس مرا گفت: «ترکت‌الله ببسطام و قصد البیت الحرام» خدایرا ببسطام بگذاشتی و قصد کعبه کردی.» (۲) و یا اینکه:

«نقلست که گفت مردی در راه حج پیشم آمد گفت، کجا میروی، گفتم بجح گفت: چه داری، گفتم: دویست درم گفت: بیابمن ده که صاحب عیالم و هفت بار گردمن درگرد که حج تو اینست. گفت: چنان کردم و باز گشتم... و گفت از نماز جز ایستادگی تن ندیدم و از روزه جز گرسنگی ندیدم، آنچه مراست از فضل اوست نه از فعل من و گفت: کمال درجه عارف سوزش او بود در محبت (۳)

این رموز و رازوالای انسانی را جلال‌الدین بلخی (مولوی) آزاداندیش

۱- خوانندگان ارجمند رابه کتاب مستقل دیگر خود زیرعنوان (آزاداندیشان و مردم‌گرایان نامی ایران) که در دست تألیف دارم راهنمایی می‌کنم.

۲- تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بامقدمه محمد قزوینی صفحه ۱۱۹

۳- تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بامقدمه محمد قزوینی صفحه ۱۱۹

بزرگ ایرانی زیسته در قرن هفتم هجری چنین به نظم آورده است:

بایزید اندر سفر جستی بسی
دید پیری با قدی همچون هلال
بایزید اورا چو از اقطاب یافت
پیش او بنشست می پرسید حال
گفت: عزم تو کجا؟ ای بایزید!
گفت: قصد کعبه دارم از پگه
گفت: دارم از درم نقره دویست
گفت: طوفی کن بگردم هفت بار
و آن درمها پیش من نه ای جواد
عمره کردی، عمر باقی یافتی
حق آن حقی که جانت دیده است
کعبه هرچندی که خانه براوست
تا بکرد آن خانه را دروی نرفت
چون مرادیدی خدا را دیده ای
خدمت من طاعت و حمد خداست
چشم نیکو باز کن در من نگر
کعبه رایک بار «بیتی» گفت یار
بایزید کعبه را دریافتی
بایزید آن نکته هارا گوش داشت

در پایان این مقال بادر ج اشعاری که در شهریور سال ۱۳۵۵ خورشیدی در بسطام بر سر مزار بایزید بسطامی عارف بزرگ ایرانی در قرن سوم هجری سروده ام، بحث پیش گفتار مربوط به آزاداندیشی و مردم گرایی در ایران را بپایان میرسانم و امیدوارم که این اثر ناچیز نگارنده مورد توجه و اقبال آزادگان بلند نظر و شیفتگان آثار تحقیقی واقع گردد.

قبله اهل خرد

بایزید امدم کز بادهات ساغر زخم
از شرار جذبهات بر جان خود آذر زخم
خاک کویت را که هست آئینه صاحب دلان
با سر مژگان برویم طعنه بر گوهر زخم
ساز فطرت در دلم آهنگ شیدائی زخم
کی توانم این نوا در پرده دیگر زخم
مسلك عرفان ز کردار تو والا نی گرفت
سالک این ره شدم تا خیمه بر اختر زخم
معنی معراج روح حکمت اشراق بود
ز اشتیاق است این که در کوی تو بال و پر زخم
قبله اهل خرد بسطام آتش سینه است
آمدم تا بوسه بر آن خاک پر زیور زخم

پهنه اندیشه‌ام روشن شد از انوار آن
چشم دل روشن شود گرسر بر آن مجمر زخم
سرزمین کومش از فیض وجودت شد بهشت
سر بدرگاه توسایم گز فلک سر بر زخم
شعله‌ها خیزد ز جانم در طواف کوی دوست
زان (رفیعم) گزارادت حلقه بر این در زخم

وامادر باره پیشینه نحوه حکومت در ایران باید گفت که: جامعه ایران جامعه کهنه‌ایست. هزارها سال دوران ماقبل آریائی آن طول کشیده که ما از آن نه تنها بهیرکت کشفیات چنددهه اخیر (در «سیلک» و «گیان» و «تپه حسنلو» و مراکز دیگر در لرستان و غیره) اطلاعاتی بدست آوردیم و دانستیم که پیش از چند هجوم آریاها در ایران دولتهای مختلفی وجود داشته است، مانند: ایلامها، لولوبی‌ها، خوتی‌ها، کاسی‌ها، پادوس‌ها و غیره و غیره. این دولتها، دولتهای تمام عیار پادشاه و سپاه و عمال و وسایل تضییقی و باج‌گیری و غیره بودند و از مراحل وحشیگری و بربریت گذشته به مرحله تمدن و شهرنشینی پاهشته بودند.

درباره آریاها، که نخستین دولتهای خود را در خاور ایران بوجود آوردند (مانند پیشدادیان یا «پره‌داتان»، کیانیان یا «کوی‌ها» جمشیدیان). ما اطلاعی از اسناد کهن آریائی، هندی و ایرانی بدست می‌آوریم. مانند کتابهای «ودا» و «ریک ودا»، که کتب مقدس هندی است، و کتاب «اوستا»، که کتاب مقدس زرتشتی ایرانی است. ما از تقسیم جوامع اولیه ایرانی به مان (خانواده و طایفه خونی)، ویس (اتحاد طوایف یا قبیله) و دهبو (اتحاد قبایل یا کشور) و از قشرهای جامعه طبقاتی اولیه، مانند کاهنان، سپاهیان، کشاورزان و غیره آگاه میشویم.

در میان قبایل ایرانی، که به خاور آمدند و بویژه در سیستان حکومت خود را تاسیس کردند، دولتهای پادشاهی، دیر بوجود آمده بود و ما از نام «کوی‌ها» (شاهان) مطلع میشویم، مانند کوی کوات (کی قباد) کوی کاووس (کی کاوس) کوی خسرو (کی خسرو) و غیره. واژه کوی یا «کی» در واژه «کیا»، که آنهم لقب امیران ایرانی نواحی شمال بود، دیده میشود. کوی در ایران معادل است با رای و راجه در هند، (همریشه با «روا» در فرانسه و «رکس» در لاتین).

شاهان از میان شورای ریش سفیدان و فرماندهان و کاهنان (در ایران آئوربانان = آذربانان) پدید شدند. حتما بعلمت آنکه کسی در میان آنها از جهت سیاستمداری، یا قدرت جنگاوری، یا ثروت و قبیله طرفدار، برجستگی می‌یافته، بعدها توانسته است نقش شورا را در سایه گذارد و قدرت نسبی خود را مطلق کند.

سخن از «رای‌زدن» شاهان ایران یا بزرگان یا سپهسالاران در شاهنامه

و دیگر اسناد باستانی مافراوان آمده واز «پارعام» و «پارخاص» واز دعوت زمره‌های مختلف مردم دراین بارها، دراسناد تاریخی (مثلا نامه تنسر) صحبت شده و همه اینها حکایت از بقای آن دمکراسی قبیله‌ای یا دمکراسی نظامی می‌کنند که زمانی جدی و بامحتوای بوده و سپس تشریفاتی و کم‌محتوی شده است. ما درداستان کیکاوس در شاهنامه می‌بینیم، که روایت‌گر آن آیامی است که شاهان شروع کردند نقش شوراها و «رای زدن» ها را نادیده گرفتن، یا به آن کم بهادادن. این خود در طبیعت و در منطلق اشیاء نهفته است که وقتی کسی خود را قدرتمند و بی‌نیاز دانست، مقررات دست و پاگیر مخالف اراده و تمایل خود را زیر پا می‌گذارد. بدینسان بتدریج سلطنت مستبد در ایران پدید شد . پس از آمدن آریاها چند عامل به پیدایش سلطنت مستبد در ایران کمک کرد .

الف) قبل از آمدن آریاها، در میان دولتهای حامی نژاد ساکن ایران و هندو و سامی نژاد ساکن بین‌النهرین ، که همسایه‌های نزدیک ما بودند ، قدرت شاه بالا رفته بود و ادامه این سنت بوسیله «کی» های ایرانی و «رای» های هندی (راجه‌ها) ، کاری بود مبتنی بر زمینه قبلی و از راه تقلید، قابل سرایت .

ب) تاثیر عامل جغرافیائی (مانند کم آبی) و وسعت سرزمین و تنوع اقوام تحت سیطره شاهان ، نبرد دائمی کوچنده و ساکن و ضرورت ایجاد تمرکز و دیگر عوامل ، به آنها امکان میداد که قدرت خود را از سیطره نفوذ شوراها و اشراف قبایل خارج کنند و با دعوی ایجاد امنیت و نظم و با برخورداری از نوعی حمایت رعایا از آنها علیه اشرافیت محلی ، (خشت‌ریا = شهریان = ساتراپ) براختیارات خود دائما بیفزایند .

ما در نمونه اشکانیان این روند مبارزه اشراف و شاه را بمیان می‌بینیم. قبایل ایرانی پارت نسبت به مادها و پارسها دیرتر وارد عرصه تاریخ شدند و سنن نظام دودمانی را بیشتر حفظ کردند. لذا شورای اشرافی (مهستان) دوران اشکانی ، تقریبا مانند «آئروپاگوس» در یونان و «سنا» در روم ، در نزد آنها به حیات خود تادیری ادامه داد و روسای خاندها آنها هم (مانند خاندانهای کارن ، سورن ، سوخرا ، زیگ ، اسفندیار ، مهران) در این شورا گرد هم آمدند و اراده شاه اشکانی را محدود می‌کردند . ولی شاه اشکانی نیز دائم از تناقض درونی آنها برای بالا بردن قدرت خود استفاده میکرد .

اشك همان واژه ارشك (در ارمنی آرشاك) . از ریشه «ارش» (همان واژه خرس است که در مازندرانی هنوز بصورت «اش» باقی است) و احتمالا چون «توتم» یا معمول مورد پرش قبایل پارت «خرس» بوده ، ما در مقابل «کوی» ، در اینجا با عنوان عمومی «ارشك» روبرو هستیم . اشكها بامهستان بر سرکسب قدرت نبرد واقعی داشتند و برخی از آنها این مجمع

را به ارکان چابلوسی و ذلیلی بدل کرده بودند که فقط اطاعت میکرد .
(بی‌فایده نیست بگوئیم که واژه شاه از «خشایشیه» و از ریشه شایستن ، بیشتر
بمعنای کسی که قادر و برازنده است آمده، ولی عنوان کوی و اشك منشاء
توتمیک دارد!)

منظور آنست که نبرد بین استبداد مطلقه شاهان و بقایای دموکراسی
قبیله‌ای یا نظامی ، در تاریخ ما دیده میشود
این نبرد ، با کمک سنن موجود ، با کمک عوامل جغرافیائی و بافت
ظاهرا اجتماعی، منجر به پیدایش پادشاهی شد و نوع حکومتی بوجود
آمد که آنرا استبداد یا «دسپوتیسم» شرقی مینامیم (نظیر قدرت فرعون در مصر
و فغفور در چین) .

این استبداد شرقی گاه جنبه دین‌سالاری (تئوکراتیک) نیز می‌یافت ،
یعنی شاه «ظل‌اله» و نماینده اهوره مزدا در روی زمین و خود يك خدای
پرستیدنی بود . در دوران ساسانیان گاه از پس پرده سخن میگفت و شکوه
وجلالت دربار سلطنت بعدا فسانه‌آمیز و خیره‌کننده‌ای رسیده بود و در برابر
شاه نماز می‌بردند . در زمان اشکانیان ، شیوه پادشاهان بیزانس ، پرستش
شاه مرسوم بود .

علت آفکه این نهاد پادشاهی مستبد، حتی علیرغم سیطره اسلام ،
هزاران سال طول کشید ، متعدد است . ولی اگر زمانی ، تبلور خاص جامعه
ما در شرایط زمانی - مکانی، به استمرار این نهاد میدان میداد، در دوران
کنونی این استعمار و نواستعمار بود که آنرا مصنوعا و علیرغم نفرت مردم
نگاه می‌داشت .

یکی از مشخصات استبداد پادشاهی این بود که شاه و دربارش مرکز
کل حکومت زمینی و آسمانی، لشکرکشی، تضییق و مجازات، خراج‌ستانی،
خزائن زر و سیم و جواهر و مراکز اسناد و کتب و غیره بود. در دربار
شاه تمام دستگاه اداری (دیوانها) ادغام شده بود. این وحدت شاه و دربار
و دولت (دیوانها) بر قدرت آن بسی میافزود و این از شاخصهای دسپوتیسم
شرقی است. همه چیز در ید تصرف شاه بود. شاه مالک جان و مال و ناهوس
«رعایا» بود.

یکی از نیروهائی که در ایران گاه کمابیش در مقابل شاه میایستاد ،
نیروی روحانیت (آتشکده) بود. در واقع مربوط به‌مانی و مزدك و سپس در
دوران بعد از اسلام، در حوادث مربوط به‌زیدیه و سربداریه و حروفیه و
نقطویه و شیخیه و مشروطه، ما این تضاد دربار و روحانیت و حتی مانورهای شاه
را برای «دین‌تراشی»، بمنظور تضعیف روحانیت، میبینیم. ولی همیشه کار
بنوعی سازش حل میشود . سازشی که نتیجه آن مربوط است به تناسب قوایین
شاه و روحانیت.

علاوه بر دین، مخالفت دائمی از طرف مردم ستم‌دیده ، که گرسردار
یا امیر رقیبی را می‌گرفتند تا شاه ستمگری را براندازند، بارها در مقابل

شاهان مستبد دیده شده است. حتی گاه مردم، از شدت بجان آمدگی، هجوم بیگانه را بخاطر نجات از شر شاه مستبد وزاد ورودش تحمل کردند. سنت دولتمداری در ایران مبتنی بر تمرکز اکید قدرت و اعمال تضییقات کلی است و این امر در روحیات مردم اثرات خود را گذاشته و نوعی حالت «قضا و قدر» (فاتالیسم) رخنه ژرف داده. ولی از دوران مشروطیت، ایرانی آغاز کرد پی برد که در صورت نبرد متشکل و دارای برنامه سنجیده و واقع گرایانه و در صورت سرسختی در این نبرد، میتواند مهمام سرنوشت خود را بدست گیرد و حکومت مردم بر مردم را برقرار سازد. اگر استعمار و نواستعمار میگذاشت، این روحیه مدتها بود که ثمرات خود را آشکار میساخت.

با اینحال در سنت دولتمداری ایرانی جایجا آثاری از اشکال ابتدائی دموکراسی (قبیله‌ای و نظامی و زمره‌ای) بروز کرده و بویژه سنت عصیان و پایداری برضد قدرتمندان بسیار وسیع و غنی است. نگارنده امیدوار است که گوشه‌هایی از آنرا در این تحقیق روشن کرده باشد.

تهران ونك بتاريخ اول تیر ۱۳۵۹ خورشیدی

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

مقام ایرانیان در فرهنگ بشری

اگر موضوع اجبار در استمرار تاریخ سیاسی ایران و فصل‌بندیهای نامعقول آن را که بنام حکام و فرمانروایان و پادشاهان تنظیم کرده‌اند کنار بگذاریم و تاریخ اجتماعی و فکری مردم ایران را از آغاز تا به امروز مورد دقت و بررسی محققانه و بی‌غرضانه قرار دهیم خواهیم دید که: ایران در تاریخ عمومی بشر عامل بسیار مهمی است. زیرا در عین اینکه توانسته است کمک بزرگی برای اختلاط ملتهای مختلف باشد در عین حال در توسعه و بسط منطقی بشریت چیزیهای گرانها و پر ارزشی آورده است.

نقش ایرانیان در تاریخ تحولات فکری بشر فقط از این جهت نبود که عقاید و مذاهب ابتکاری خود را به جهانیان بدهند، بلکه بعلاوه اینکه دائم در تماس با ملل مختلف بودند و حتی با مغلوبان خود در منتهای انسانیت و جوانمردی رفتار میکردند، حائز اهمیت و شایان توجه میباشد. ایرانیان برای هم‌آهنگ ساختن ادیان و عقاید در طول تاریخ بشریت کمک قابل توجه انجام دادند و همین خود راه را برای همگانی ساختن ادیان و تأثیر آراء مردم در آنها باز کرد.

و یا بهتر بگوئیم: ایرانیان در ایجاد این ترقی منطقی بزرگ که منجر به درك وحدت خدا و اخلاق بشری یعنی بشریت و انسانیت شده است نقش غیر قابل انکاری داشته‌اند.^۱

فلیسین شاله جامعه شناس بزرگ فرانسوی در کتاب خود راجع به خدمات فکری ایرانیان مینویسد:

«ایران معقنات مذهبی بسیار بزرگ به جهان عرضه داشته

است در آغاز و قبل از هر چیز مفهوم مبارزه عظیم جهانی میان نیک و بد است. میتوان همانطور که زرتشت گفته است مثلاً آنرا پیکار عدالت و ظلم و یا صلح و جنگ نام نهاد. این عقیده بسیار ارزنده چنین نتیجه دارد که انسان باید در این نبرد وسیع شرکت کند و زندگی خود را با آن مربوط سازد. این مفهوم عالی با نیکی سازش دارد و اصول اخلاقی زرتشتی را میسازد که عبارت است از :

راستی، درستی، کار فراوان، سازگاری خانوادگی. (۱)

در کنار دین بزرگ ایران (مهرپرستی) به پیشرفت فکر برادری و اخوت کمک کرده است یا حداقل احساس امید را در میان پیروان خویش گسترش داده است. آئین مانوی دارای ارزش عالی است: چون ایمان دارد که میان معتقدات کلیه ادیان بزرگ اتحاد و اتفاق ممکن است^۲ احسان طبری محقق معاصر در باره آزاداندیشی و جهان‌بینی عمیق ایرانیان مینویسد :

«مزدیسنه، یا آئین زرتشت مهمترین جهان‌بینی ایرانیست که بوسیله زرتشت بین سه هزار تا دو هزار و پانصد سال پیش در دوران گذار اقوام آریائی از حالت کوچ بحالت سکونت برپایه دین کهن مزدائی و علیه بسیاری از خدایان و فرشتگان و معتقدات آن پدید شده است. برگرد این محور بعدها ادیان مختلف مانند مهر پرستی، ناهید پرستی، کیش زروانی، کیش مانی، کیش مزدک پدیدآمده است. برگرد این محور حتی فلسفه خسروانی یا فلسفه فهلویون که اشراقیون پس از اسلام (از سهروردی به بعد مانند ملاصدرا و غیره) از آن سخن میگویند پدید شده است. تا حدود زیادی باید پیدایش صوفیگری را ولو بطور غیر مستقیم نیز به این مبداء مربوط دانست.

مزدیسنه در دین یهود و دین مسیح و دین اسلام تاثیر فراوان داشته و به ویژه بین شیعیگری و عقاید مزدیسنه (علی‌الخصوص در اشکال قریب‌العهد باسلام) شباهت زیادی است. برای آنکه سخن در این مورد کامل‌تر شود باید از تاثیر عقاید مزدیسنه در فلسفه یونان (مثلاً هراکلیت، فیثاغورثیان، افلاطون، رواقیان و نوافلاطونیان و غیره) سخن گوئیم.

۱ - در حقیقت منظور همان شعار جاویدان (اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک است).

تاریخ مختصر ادیان بزرگ . ترجمه دکتر خدایار محبی صفحه ۲۱۸

کوتاه سخن: جهان بینی مزده یسنه یکی از منابع مهم جهان بینی های مذهبی عرفانی، اشراقی و فلسفی در ایران و اروپاست و لذا باید تکامل آن و نقش آن بدقت مطالعه شود)^۱

قیام گاوه آهنگر

بطوریکه ایرانیان معتقدند تاریخ ایران از سلسله افسانه‌های موسوم به پیشداوری یا «نخستین قانونگزاران» شروع می‌شود. مؤسس این سلسله کیومرث بود که در نزد زرتشتیان بمنزله «آدم» است. و او با دو نفر از جانشینانش هوشنگ و تهمورس گمان می‌رود که اساس تمدن ایران را بنا نهاده باشند.

معروفترین این پادشاهان افسانه‌ای جمشید^۱ بوده است که بنای پرسپلیس را که امروز تخت جمشید نامیده میشود و اختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم قدیم که مبنای تمدن میباشد به او منسوب است. جمشید پس از آن که چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور و نخوت گردید و بنای جور و بیداد را گذاشت و ادعای الوهیت نمود و چنانکه در یشت ۱۹ مسطور است^۲ بواسطه این انحراف ضحاک که پادشاه سوریه بود برانگیخته شد تا بر او حمله برد و او با آنکه به سیستان و هندوستان و حتی به اقصی نقاط بلاد چین فرار کرد سر انجام گرفتار چنگ دشمن خونخوار گردید و بی‌رحمانه بقتل رسید. یعنی او را بین دو تخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغه پشت ماهی اره کردند. ضحاک که

۱ - شید بمعنای درخشان است.

۲ - و آن شرح زیر است: پندار و گفتارش را بدروغ و نادرستی آلوده کرد در همان وقت های بزرگی و جلال از سیمایش غایب گردید.

جمشید رابه این خواری هلاك كرد شخص افسانه ايست واسم او محرف از آژی دهاك يعنى ما را ولى مى باشد ودر افسانه هاى ايرانى پادشاه عرب شده و گفته اند كه از دوشهاى او مارهاى صفيّر زننده اى بيرون آمده كه در هر شبانه روزى مغز سر دو آدم غذای آنها بود و اين خونخوارى ضحاك اسباب انهدام دولت او گرديد و سرانجام آهنگرى بنام كاوه كه پسران او را كشته و مغز آنها را غذای مارها ساخته بودند چرم پاره پيش بند كار روزانه خود را به عنوان پرچم برگزید و مردم رابه طغيان و قيام و انقلاب برضد ظلم و جور و استبداد ضحاك خونخوار واداشت و فریدون را كه از نسل فرمانروایان پيشدادى بود جستجو كرد و رئيس شورشیان قرار داد . سرانجام در اثر اين قيام و انقلاب ملى ضحاك گرفتار شد و در درون دهانه كوه (قله) دماوند در بند انداخته شد تا به سختى جان دهد.

فریدون كه در قدیم ترتیونا خوانده شده ودر ظاهر همان ترتیانا میباشد كه درودا مذکور و اعتبار او در كتاب به اينست كه سر غفريت بر زورى را قطع كرده است.

حكيم ابوالقاسم فردوسى بزرگترين حماسه سراى ملى ايران داستان ضحاك و كاوه آهنگر را باستناد نوشته هاى خداى نامه ها با بيانى شيرين در اثر جاودانى خود شاهنامه به رشته نظم در آورده است. وى تمام اين داستان ملى را در هفتصد بيت خلاصه كرده و از اين داستان به شيوه مخصوص خود در مسائل اجتماعى نتيجه گيرى نموده است.

فردوسى در داستان كاوه آهنگر و ضحاك بطور دقيق تشریح كرده است كه نخست ضحاك براى رسيدن بمقام پادشاهى پدر خود را كشت و سپس در طى ساليان دراز به قتل و غارت و بيدادگرى پرداخت تا اينكه سرانجام چون مردم از مظالم او و اطرافياش به ستوه آمده بودند به رهبرى كاوه آهنگر قيام كرده حكومت جابرانه اش را سرنگون ساختند.

حكيم ابوالقاسم فردوسى مدت حكومت شوم ضحاك را كه همراه با بيدادگرى و مظالم طبقه طاكمه و ناراحتى عميق مردم

بود از نظر طول زمانی روزگاری دراز (هزار سال) ثبت کرده و سروده است:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار
 برو سالیان انجمن شد هزار
 سراسر زمانه بدو گشت باز
 برآمد برین روزگاری دراز
 نهان گشت آئین فرزندگان
 پراکنده بد کام دیوانگان
 هنرخواار شد ، جادوئی ارجمند
 نهان راستی آشکارا گزند
 شده بر بدی دست دیوان دراز
 ز نیکی نبودی سخن جز به راز
 فردوسی داستان دادخواهی کاوه آهنگر و قیام او بر ضدستمکاریهای
 ضحاک را چنین به نظم در آورده است :
 چنان بد که ضحاک خود روز و شب
 پیاد فریدون گشادی دو لب
 به آن برز بالا ز بیمش نشیب
 دلش ز آفریدون شده پر نهیب
 چنان بد که یکروز بر تخت عاج
 نهاده بسر بر ز پیروزه تاج
 ز هر کشوری مهتران را بخواست
 که در پادشاهی کند پشت راست
 از آن پس چنین گفت با موبدان
 که ای پر هنر فامور بخردان
 مرا در نهانی یکی دشمنست
 که بر بخردان این سخن روشنست
 ندارم همی دشمن خردخواار
 بترسم همی از بد روزگار
 همی زین فزون بایدم لشکری
 هم از مردم و هم ز دیو و پری

یکی لشکری خواهم انگیختن
 ابادیو مردم بر آمیختن
 بیاید برین بود همداستان
 که من ناشکیم برین داستان
 یکی محضر اکنون بیاید نبشت
 که جز تخم نیکی سپهبد نکشت
 نگوید سخن جز همه راستی
 نخواهد بداد اندرون کاستی
 ز بیم سپهبد همه مهتران
 بدان کنار گشتند همداستان
 در آن محضر ازدها ناگزیر
 گواهی نبشتند برنا و پیر
 هم آنکه یکایک ز درگاه شاه
 بر آمد خروشیدن دادخواه
 ستم دیده را پیش او خواندند
 بر نامدارانش بنشانند
 بدو گفت مهتر بروی دژم
 که بر گوی تا از که دیدی ستم
 خروشید و زد دست بر سر ز شاه
 که شاهان منم کاوه دادخواه
 بده داد من کامد ستم دوان
 همی نالم از تو برنج دوان
 اگر داد دادن بود کنار تو
 بیفزاید ای شاه مقدار تو
 زنی بر دلم هر زمان بیشتر
 ستم گر نداری تو بر من روا
 بفرزند من دست بردن چرا؟
 مرا بود هزده پسر در جهان
 از ایشان یکی مانده است این زمان

ببخشای بر من یکی را نگر
 که سوزان شود هر زمانم جگر
 شها من چه کردم یکی بازگوی
 و گر بی گناه هم بهانه مجوی
 بحال من ای تاجور در نگر
 میفرای بر خویشان درد سر
 مرا روزگاری چنین کوژ کرد
 دلی بی امید و سری پر ز درد
 جوانی نماندست و فرزند نیست
 بگیتی چو فرزند پیوند نیست
 ستم را میان و کرافه بود
 همیدون ستم را بهانه بود
 بهانه چه داری تو بر من بیار
 که بر من سگالی بدروزگار
 یکی بی زیان مرد آهنگرم
 ز شاه آتش آید همی بر سرم
 تو شاهی و گر اژدها پیکری
 بیاید بدین داستان داوری
 اگر هفت کشور به شاهی تراست
 چرا رنج و سختی همه بهر ماست
 شماریت با من بیاید گرفت
 بدان تا جهان ماند اندر شگفت
 مگر از شمار تو آید پدید
 که نوبت ز گیتی بمن چون رسید
 که مارانت را مغز فرزند من
 همی داد باید بهر انجمن
 سپهد بگفتار او بنگرید
 شگفت آمدش کان شگفتی بدید

بدو باز دادند فرزند او
 بخوبی بجستند پیوند او
 بفرمود پس کاوه را پادشاه
 که باشد بدان محضر اندر گواه
 چو بر خواند کاوه همه محضرش
 سبک سوی پیران آن کشورش
 خروشید که ای پای مردان دیو
 بریده دل از ترس گبهان خدیو
 همه سوی دوزخ نهادند روی
 سپردید دلها به گفتار او
 نباشم بدین محضر اندر گوا
 نه هرگز براندیشم از پادشا
 خروشید بر جست لرزان ز جای
 بدرید بسپرد محضر پیای
 گرانمایه فرزند او پیش او
 از ایوان برون شد خروشان بکوی
 مهان شاهرا خواندند آفرین
 که ای نامور شهریار زمین
 ز چرخ فلک بر سرت باد سرد
 نیارد گذشتن به روز نبرد
 چرا پیش تو کاوه خام گوی
 بسان همالان کنی سرخ روی
 همی محضر ما به پیمان تو
 بدرد به پیچد ز فرمان تو
 سر و دل پر از کینه کرد و برفت
 تو گفتی که عهد فریدون گرفت
 ندیدم ازین کار ما زشت تر
 بماندیم خیره بدین کار در
 کی نامور پاسخ آورد زود
 که از من شکفتی ببايد شنود

که چون کاوه آمد ز در گه پدید
 دو گوش من آوای او را شنید
 میان من و او به ایوان درست
 یکی آهنی کوه گفتی برست
 همیدون چو او زد بسر بردو دست
 شگفتی مرا در دل آمد شکست
 ندانم چه شاید بدن زین سپس
 که راز سپهری ندانست کس
 چو کاوه برون آمد از پیش شاه
 بر او انجمن گشت بازار گاه
 همی بر خروشید و فریاد خواند
 جهان را سراسر سوی دادخواند
 از آن چرم کاهنگران پشت پای
 بپوشند هنگام زخم درای
 همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
 همانکه زی بازار برخاست گرد
 خروشان همی رفت نیزه بدست
 که ای نامداران یزدان پرست
 کسی کو هوای فریدون کند
 سر از بند ضحاک بیرون کند
 یکایک به نزد فریدون شویم
 بد آن سایه فر او بغنویم
 بگوئید که این مهتر آهر منست
 جهان آفرین را بدل دشمن است
 بدان بی بهانها سزاوار پوست
 پدید آید آواز دشمن ز دوست
 همی رفت پیش اندرون مرد گرد
 سپاهی برو انجمن شده خرد
 بدانست خود کافریدون کجاست
 سر اندر کشید و همی رفت راست
 پیامد به درگاه سالار نو
 بدیدنش از دور برخاست غو

چو آن پوست بر نیزہ بر دید کی
 بنیکی یکی اختر افکند پی
 بیاراست آنرا بدیبای روم
 ز گوهر برو پیکر از زر بنوم
 بزد بر سر خویش چون گرد ماه
 یکی فال فرخ پی افکند شاه
 فروہشت ازو سرخ و زرد و بنفش
 ہمی خواندش کاویانی درفش
 از آن پس ہر آن کس کہ بگرفت گاہ
 بشاہی بسر بر نہادی کلاہ
 بر آن بی بہا چرم آہنگران
 برآویختی نو بنو گوہران
 ز دیبای پرمایہ و پرنیان
 بر آنگونہ گشت اختر کاویان
 کہ اندر شب تیرہ خورشید بود
 جہان را ازو دل پر امید بود
 بگشت اندرین نیز چندی جہان
 ہمی بودن داشت اندر نہان
 فریدون چو گیتی بر آن گونہ دید
 جہان پیش ضحاک واژونہ دید
 سوی مادر آمد کمر بر میان
 بسر بر نہادہ کلاہ کیان
 کہ من رفتنی ام سوی کارزار
 ترا جز نیایش مباد ایچ کار
 ز گیتی جہان آفرین برتر است
 دروزن بہر نیک و بد ہر دو دست
 فروریخت آب از مژہ مادرش
 ہمی خواند با خون دل داورش
 بیزدان ہمی گفت زنہار من
 سپردم بتو ای جہاندار من

بگردان زجانش نهیب بدان
 بپرداز گیتی زناپخردان
 فریدون سبک ساز رفتن گرفت
 سخن را زهرکس نهفتن گرفت
 برادر دو بودش دو فرخ همال
 ازو هردو آزاده مهتر بسال
 یکی بود از ایشان کیانوش نام
 دگر نام پر مایه شادکام
 فریدون بریشان سخن برگشاد
 که خرم زئید ای دلیران و شاد
 که گردون نه‌گردد بجز بر بهی
 بما باز گردد کلاه مهی
 بیارید داننده آهنگران
 یکی گرز سازنده ما را گران
 چو بگشاد لب هر دو بشتافتند
 به بازار آهنگران تافتند
 از آن بیشه هر کس که بد نامجوی
 بسوی فریدون نهادند روی
 جهانجوی پرگار بگرفت زود
 وز آن گرز پیکر بریشان نمود
 نگاری نگارید بر خاک پیش
 همیدون بسان سر گاو میش
 بدان دست بردند آهنگران
 چو شد ساخته کار گرز گران
 به پیش جهانجوی بردند گرز
 فروزان بکردار خورشید برز
 پسند آمدش کار پولادگر
 ببخشیدشان جامه و سیم و زر
 همی کردشان نیز فرخ امید
 بسی دادشان مهتری را نوید

کہ گر اژدها را کنم زیر خاک
 بشویم شما را سر از گرد پاک
 جهان را همه سوی داد آورم
 چو از نام دادار یاد آورم
 فردوسی داستان قیام ملی کاوہ آہنگر و لشکرکشی فریدون
 را بمنظور سرکوبی ضحاک در هفتصد بیت شعر بیان داشته است. وی همراه
 با صدای اعتراض عمومی از قول مردم اینطور می گوید:
 نخواهیم برگاہ ضحاک را
 مر آن اژدها دوش ناپاک را
 سپاهی و شهری به کردار کوه
 سراسر بچنگ اندرون ہم گروه
 از آن شهر روشن یکی تیرہ گرد
 بر آمد کہ خورشید شد لاجورد
 فریدون همراه با سپاہ مردمی خود بہ سرداری کاه آہنگر پس
 از عبور از اروند (دجلہ) بہ سوی بیت المقدس شتافت و سرانجام
 بہ ضحاک کہ در کاخی بزرگ در آنجا بسر میبرد دست یافت و او را
 در کوه دماوند زندانی کرد.
 بیاورد ضحاک را چون نوند
 بکوه دماوند کردش ببند
 چو بندی بر آن بند بفزود نیز
 نبود از بد بخت مانیدہ چیز
 ازو نام ضحاک چون خاک شد
 جهان از بد او ہمہ پاک شد
 گسستہ شد از خویش و پیوند او
 بماندہ بکو اندرون بند او
 بکوه اندرون جای تنگش گزید
 نگہ کرد خاری بنش ناپدید

بیاورد مسارهای گران
بجایی که مغزش نبود اندر آن
فرو بست دستش بدان کوه باز
بدان تا بماند به سختی دراز
بماند او برین گونه آویخته
وزو خون دل بر زمین ریخته

مردم‌گرایی فریدون پیشدادی

فردوسی طوسی در پایان قیام ملی کاوه آهنگر و فریدون پیشدادی
برضه ضحاک و توفیق آنان بر دیو استبداد باتوجه به متون خداینامه‌ها
که ماخذ مهم و مورد اعتماد وی در نظم این داستان بوده است تحت تأثیر
مردم‌گرایی فریدون چنین سروده است:

بیا تا جهان را بید نسپریم
بکوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج و دینار و کاخ بلند
نخواهد بدن مر ترا سودمند
سخن ماند از تو همی یادگار
سخن را چنین خوار مایه مدار
فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون توئی
فریدون ز کاری که کرد ایزدی
نخستین جهان را بشت از بدی
یکی بیشتر بند ضحاک بود
که بیدادگر بود و ناپاک بود
و دیگر که کین پدر بازخواست
جهان ویژه برخواستن کرد راست
سه دیگر که گیتی زنا بخردان
بپالود و بستد ز دست بدان

تعالیم زرتشتی

زرتشت معتقد است و بر پیروان خود چنین توصیه می‌کند: زمین باید وسیله‌ای باشد که مانع نفوذ شیاطین به آسمان گردد. هر يك از افراد مردم باید در مبارزه‌ای سهمیم گردند که نتیجه آن پیروزی نیکی در جهان است. وجود هرانسانی پر معنی و بی‌نهایت ارجمند است. بنابر این اخلاقی پدیدار میگردد که منشاء مذهبی دارد و تکالیف انسان را ارزش بسیار می‌بخشد. هر کس که در طریق اهورامزدا قدم بردارد نیکوکار است و هر کس موانعی ایجاد کند و یا کامیابی راه حق را به تأخیر اندازد بدکار است.

اولین وظیفه آدمی: پرهیز کاری است و عبارتست از پذیرفتن آئین درست و اطاعت از دستورهای زرتشت، ترغیب مردم به ایمان به اهورمزدا.

دومین وظیفه: اخلاص و پیروی از راستی و درستی است. لرك لینگر مینویسد: ملکوت اهورمزدا ملکوت نور است. قلمرو (انگرامینو) تاریکی است. هر کاری که در تاریکی به آسانی گسترش یابد از ملکوت اهورامزدا خارج است. هیچ قومی مانند پارسیان از دروغ نفرت ندارند. اینست که تهمت و افتراء به سبب ایجاد فساد و دزدی که جز درخفا انجام پذیر نیست، حتی دریافت وام را که برای اجتناب و فرار از پرداخت مجبور بدروغ میشوند، محکوم می‌کند. باید بر سر پیمان استوار بود، حتی نسبت به بدان که در اینجا بخاطر رعایت عدالت و درستی است، نه شفقت و کمک.

دردین مزدا دلسوزی و ترجم چون دلیل ضعف در مقابل هواداران اهریمن است مجاز نیست.

وظیفه دیگر کار است. چون انگرامینو بدی را در جهان روزافزون

ساخته است و به ویران کردن پرداخته است. انسان باید با اهورامزدا همکاری کند. جهان را دوباره از نو بسازد و زمین را حاصلخیز و سعادت بخش گرداند.

دین زرتشت درحالی که دارای ارزش اخلاقی بسیار است به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی نیز توجه دارد با چادرنشینی مبارزه می کند و طرفدار اسکان مردم و خانه سازی است. تربیت چهارپایان اهلی و مراقبت از آنان در چراگاهها، زندگی خانه نشینی، داشتن خانه یا محل سکونت مناسب. از دستوره های دین بزرگ ایران است. با قربانی کردن از طریق ریختن خون حیوانات مخالف است. مؤمن حقیقی دهقانی است خدمتگزار واقعی و مربی چهارپایان مفید. سرپرست خانه و بزرگ ده درستکار. بنابراین شغل اصلی زرتشتی کشاورزی و مراقبت از چهارپایان است که در (گاتها) نمودار است. انسان باید جسم خود را قوی سازد و تعداد آفریدگان اهورامزدا را افزایش دهد، با زنی نیکونژاد و دین دار ازدواج کند و کودکانی بار آورد که از دین زرتشت پیروی نمایند.

ریاضت و محرومیت از زندگی زناشویی امری بیموده است. حقیقت زندگی کار کشاورزی و اتحاد خانوادگی است. تنها خشنودی اهورامزدا در اینست که آتشگاهی ساخته شود که در آن آدمی دادگستر تربیت گردد و چهارپایان اهلی و چراگاههای پاک فراهم سازد. همسر برگزیند و دارای فرزندان شود. جسم و روح خویش راهستی بخشد. آتش و زمین و آب را نباید آلوده گردانید. زیرا آفریدگان اهورامزدا هستند.

آئین زرتشت به ابدیت روح معتقد است. روح بعد از اینکه جسم را ترک گفت. سه روز بعد در دادگاهی که از سه قاضی درست شده حاضر میشود و این سه قاضی سه (یازاتا) هستند که بنام: میترا، سارائوشا، راشنو، خوانده میشوند و این شبیه سه خدای جهنم علم الاساطیر یونان است و این سه قاضی اعمال نیک و بدی را که این روح در زمان حیات مرتکب شده در ترازویی وزن می کنند و سپس روح باید از پل (شینوات) بگذرد و این پل برای ارواح پاک راحت و وسیع و برای ارواح شیطان و زشتکار تنگ و غیر قابل عبور است و در اینجا روح سقوط خواهد کرد و به قعر جهنم خواهد رفت. ولی روح پاک و ثواب کار بعد از اینکه از مقر آشا (گفتار نیک، اندیشه نیک، کردار نیک) گذشت به نور جاویدان و ابدی میرسد و بالاخره به بهشت وارد خواهد شد.

مقایسه افکار فلسفی زرتشت با سقراط و افلاطون

عقیده پیکار نیکی بازشتی در آئین زرتشت مصلح وزنده کننده زندگی بشری است و چون در این دین چنین آمده که سرانجام پیروزی و فتح با اهورامزدا و نیکی است. پس فلسفه این اخلاق بر اساس خوش بینی و نیروبخشی قرار دارد، بی تردید این فکر از پاک ترین و خالص ترین و عالی ترین و شریف ترین افکاری است که به اندیشه بشر راه یافته، چه تنها هدف آن اینست که نیکی مطلق بر جهان حکم فرما باشد و بدین وسیله بابدی مبارزه شود و یا بهتر بگوئیم این عقیده که در حقیقت میخواهد یگانگی را بوجود آورد (چون سرانجام این مبارزه غلبه و حکومت یکی و انهدام ابدی دیگر یعنی ایجاد یگانگی است) هیچگاه برای جلب مردم به آئین خود متوسل به جبر و زور نشده است و از اینجا می توان گفت که با گذشت و اغماض توأم است.

اهمیتی که فلسفه این اخلاق در عدالت خداوندی برای (خیر مطلق) و (مثل) قائل است بدون شك باید اقرار کرد که همین دو امر بر روی عقاید سقراط و افلاطون تأثیر بس بزرگی گذاشته است.

اگر بنا باشد که به گفته Rivaud (مبانی فلسفه یونان رادرمشرق جستجو کنیم) باید قبول کنیم که برای این جستجو از دین زرتشت بهتر نمیشد یافت. زیرا هم عقیده (خیر مطلق) سقراط و هم اندیشه و (مثل) افلاطون به بهترین وجهی در این دین تشریح شده است. زیرا تشابه بزرگ و مسلمی بین (مثل) افلاطون و (مثل) زرتشت وجود دارد. مثل زرتشت بنام (فراثوروا) خوانده شده که عبارتست از : (فراثوروا) نمونه های مخلوقات زمین است. موجوداتی که به زندگی متعلقند و این نمونه ها که از نیروی عامله طبیعت به وجود آمده اند در حالت ازلیه گرامی بوده اند. در همان زمانی که هنوز موجودات اصلی

بر روی زمین به زندگی نرسیده بودند. اما این احترام برای آنها حتی وقتی که شکل عادی بخود میگرفتند و حتی زمانی که آن شکل را از دست دادند همیشه حفظ میشده است. همه موجودات: مردها، زنها، سگها، اسبها، گله‌ها، برای خود قبلا (فراثروا) داشتند. بدین ترتیب این دو اندیشه‌ی افلاطون و زرتشت به طرز عجیبی بهم شبیه است و اگر تأثیر افکار زرتشت را در افلاطون که با در نظر گرفتن تقدم زمانی مسلم بنظر میرسد مورد تردید قرار دهیم باید بگوئیم که این دو فیلسوف بزرگ بدون شك این اندیشه‌ها را با توجه به خصوصیات مشترك، هردوبيك طریق درك کرده‌اند. (۱)

تعالیم آئین مهر

درکنار دین زرتشت آئین مهرپرستی ایران قرار دارد. مهر یا میترا (خورشید خدا) مشترک میان ایران و هند است و خدای نور و راستی بشمار میرود.

در گاتهای زرتشت سخنی از مهر در میان نیست ولی در عبادتهای عمومی نقش مهمی دارد. در تاریخ ادیان ایران سخن گروهی کم و بیش مخفی در میان است که مهرپرستایش می کردند. مهرپرستی دین رستگاری و امید به نجات است. دارای نوعی عرفان است که تعلیمات آن موجب خوشبختی در جهان و عمر جاویدان پس از مرگ است آئین مهر توسط طرفداران شرقی آن و مخصوصاً سربازان آغاز قرن اول مسیح در اطراف امپراتوری عظیم روم انتشار یافت.

پلوتارک مورخ معروف نوشته است که چندتن راهن از اهالی سیلیسی در سال ۶۵ قبل از میلاد کیش مهر را در قلمرو روم پخش کردند. این سخن پلوتارک افسانه ای بیش نیست. روشن است که در اثر جهانگشائیهای اسکندر و سپس استقرار تمدن هلنیستی در دوران سلوکیه ها و شاهان اشکانی و در نتیجه ای انواع جنگها و مراوده ها که بین ایرانیان و مردم آسیای صغیر و دیگر کشورهای قلمرو امپراطوری روم در آن زمانها روی داد آئین ایرانی مهر بتدریج بکشورهای آسیائی و اروپائی سرایت کرد و گسترش شگرف یافت و از راه سوریه و بین النهرین و آسیای صغیر به روم رفت. در سال ۶۶ میلادی امپراطور روم نرون بوسیله تیرداد پادشاه ارمنستان به کیش مهر گرائید (۱) امپراطور روم کومود در قربانیهای مهرپرستان شرکت می جست. در زمان دیوکلسین و گالریوس

مهرخدای اول روم شد. کنستانتین معروف به کبیر قبل از قبول مسیحیت پیرو کیش مهر بود. امپراطوران روم در نقاط مختلف بارها معابدی بنام مهر ساختند یا معابد مهر را ترمیم کردند این معابد میتروم **Mithreum** نام داشت کیش مهر، شمال آفریقا، شبه جزیره بالکان (گویا غیر از یونان) سواحل دانوب، داسیا (مجارستان کنونی) زمینهای اطراف رن، سرزمین گل، شبه جزیره ایبری و ایتالیا را فرا گرفت و تاجزیره بریتانیا و دیوار هادرین در شمال انگلند پیش رفت بردیوار هادرین نقشهائی از مهرپرستی است و در مرکز شهر لندن (سیتی) مجسمه ای از مهر کشف شد (۱) جز مانی گری که در دوران ساسانی بنوبه خود توانست کیش جهانی شود هیچ آئین دیگر ایرانی چنین گسترشی نیافت. تنها مسیحیت توانست در قبال این پویه ظفرمند خدای مهر سدی بکشد و مسیحیت از عمده این کار برای آن برآمد که بسیاری از عناصر مهرپرستی را جذب کرد و در کالبد يك کیش مائوس در دل های گروندگان جای یافت.

پرفسور ه. ج. ایلین مدیر موزه شهر لیورپول در فصل (ایران و دنیای قدیم) در کتاب میراث ایران درباره توسعه مهر پرستی در باختر چنین مینویسد :

«توسعه و پیشرفت سریع مهرپرستی از زمان امپراطور فلاویوس در سراسر امپراطوری روم آغاز شد و در قرن سوم و چهارم میلادی در زمان گالریوس و دیوکلسین چیزی نمانده بود بر مسیحیت پیروز گردد... این کیش عجیب درهمه جا چون آتش در جنگل خشک زبانه زد. پیروزی آن هنگامی بنظر میرسد که دیوکلسین (۳۰۵-۲۸۴ میلادی) و گالریوس (۳۱۱-۳۰۶ میلادی) ولی سیلیوس در سال ۳۰۷ میلادی معبدی در کنار دانوب به افتخار میترا بعنوان نگاهدارنده و محافظ امپراطوری تخصیص دادند. علت عمده جاذبه ای که در مذهب میترا وجود داشت علو معنوی آن و مبارزه دوگانه دائمی بین خیر و شر است که بموجب آن هر روح پاک و بی آلاشی دائم می کوشید به نیکی کمک کند تا بر بدی چیره شود» (۲)

۱- نه گفتار در تاریخ ادیان. علی اصغر حکمت شهر یور ۱۳۴۰ جلد دوم صفحه ۲۹۳

۲- میراث ایران زیر نظر پرفسور آذری ترجمه فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳۶ صفحه ۷۴

موافق اساطیر میتراثیستی بنقل از پژوهنده بلژیکی کومن مهر نخست از صخره‌ای درغاری با چهره فروزنده بر جمعی شبانان ظاهر شد و شبانان از طلعت فریبای آن فرشته اورا شناختند و نیایش کردند. افسانه ظهور مهر در غار موجب آن شد که مهر پرستان معابد یا میترونوم‌های خود را در غارها و یادر زیرزمین‌ها می‌ساختند.

مهر چون بصورت انسانی تجسم یافت گاوی را ذبح کرد و از خون او زمین را آبیاری نمود و حاصل‌بخش ساخت و پس از آنکه به پرستندگان خویش لزخون و گوشت ذبیحه خود نان و شراب مقدس خوراند به آسمان عروج کرد و بار دیگر در زمرة جاویدانان آسمانی درآمد. اشعه‌ای که گرد سر مهر است از آنست که وی با خورشید جنگید و چون خورشید نیرویش را دید پرتو خود را برگرد سرش نهاد. مهر داور روز جزاست و در آن جهان شفیع آدمیان است. مهر خدای شفیع، خداوند منتقم است و مسیح و مهدی موعود است که بار دیگر ظهور میکند و جهان را از پرتو عسل پر می‌سازد. و از ست‌مگران انتقام می‌گیرد. مهر پرستان در جریان عبادت مهر و قربانی بنام او و اجراء مراسم مذهبی نوعی مساوات را بین خود مراعات میکردند و یکدیگر را برادر میخواندند. گرونده میبایست از مراحل هفتگانه سلوک بگذرد شباهت فراوان مراسم عشاء ربانی و تعمید مهرپرستی با نظایر این آداب در مسیحیت بخوبی نشان میدهد که تا چه اندازه کیش مسیح از مهرپرستی اقتباس کرده است. باید افزود که تعطیل روز یکشنبه که هنوز در زبان انگلیسی Sunday (روز خورشید) نام دارد و جشن گرفتن روز تولد مهر (روز ۲۵ دسامبر) و پیروی از صلیب و نواختن ناقوس و نوازندگی بهنگام دعاخوانی نیز از مهرپرستی به کیش مسیح منتقل شده است (۱).

اسطوره مسیح نیز بر پایه همین افسانه‌ها پدید شده است. اسطوره مهر در داستان شفاعت و مهدویت شیعیان نیز اثرهای خود را باقی گذاشته زیرا یکی از مختصات مهر همین شفاعت و وساطت است. پلوتارک بدرستی یادآور میشود که در دین زرتشت دو مقوله هر مژس

۱- برخی بررسیها درباره جهان‌بینی و جنبش‌های اجتماعی در ایران تألیف

(آهورامزدا) و آرمینوس (اهریمن) نمودار دو عالم نور و ظلمتند و میترس (مهر) واسطه این دو است. یعنی به عبارت دیگر اگر آهورامزدا را نماینده آسمان روشن روز بدانیم و اهریمن را مظهر شب تاریک. در آن صورت خورشید حد پیوند مابین این دو و باصطلاح (فروغ محدثی) است که از فروغ ازلی او رمزدی ناشی شده است.

بنظر نگارنده اگر مقررات آئین مهر و نظام حکومت دموکراسی آغاز عصر اشکانی را که توسط مجلسهای قانونگزاری و بصورت کنفدراسیونی از نمایندگان محلی بطور فدرال اداره میشد (۱) بطور دقیق در نظر بگیریم. می بینیم آنچه که در اروپا بعدها به عنوان دموکراسی جلوه گر شده است از راه ایران به آنجا رفته و در بسیاری از ادیان و جریانهای فکری جهان اثرهای ژرف باقی گذاشته است.

روز تولد مهر که روز تعادل خریفی است و در تقویم کهن آغاز فصل سرما بود روز جشن مهرگان است (۱۶ مهر)

احسان طبری پیرامون رد پای مهر در تاریخ ایران مینویسد :

«آیا اندیشه مهرپرستی پس از تسلط اسلام در ایران فرو مرد؟

سخت، بعید بنظر میرسد. احتمال زیاد میرود که آئین مهر در تکامل طولانی خود بجهان بینی گسترده ای همانند جهان بینی عرفانی بدل شده بود. تأثیر آئین مهر در گنوستیسیسم و تأثیر متقابل آن در مهرپرستی و رابطه مهرپرستی با مکتب نوافلاطونی که هردو از جریانهای مهم دوران هلنیسم است امریست درخور مطالعه. آیا آنچه که حکیمان ماز قبیل ابن سینا و سهروردی بکار میبرند از منشأ آئین مهر نیست؟ میگویند لفظ محراب از (مهرآبه) آمده است که ترکیبی از (مهر) و (آبه) به معنای جایگاه .

میگویند (خرابات) معربی است از خورآباد. آیا کیش شراب که در نزد خراباتیان معمول بود و الفاظ مغ و مغ بچه و جام می مفانه که در آثار ادبی فارسی فراوان آمده است حکایتی از قدس یاده در کیش مهرپرستی و بقایائی از آداب مهرپرستی نیست؟ آیا اندیشه مهدی موعود و شفاعتگری ائمه شیعه در روز محشر در دین شیعه، ریشه ای در مهرپرستی ندارد؟ و آیا در چهره علی و حسین بازتابی از چهره مقدس

۱- در این مورد به تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان «از زشت تارازی» تألیف رفیع مراجعه شود.

مهر نباید دید؟ ناتان سدرپلم در اثر خود: (زندگی پس از مرگ طبق مزده‌یسنای - پاریس ۱۹۰۱ صفحه‌های ۹۵-۹۶ بنقل از آقای پوزداود در یشتها) میگوید که: روز قیامت مهر همراه سروش و روشن روان راستگویان را سرپل ضراط از دست دیوهای دوزخ نجات میدهد و این خود باشفاعتگری پیمبر وائمه در صحرای محشر شباهت تام دارد. آیا درویشی ورنده (که خود این دواصطلاح از قدمت بسیار این مفاهیم خبر میدهد) در کشور ما تنها پس از اسلام پدید شد. و آیا عرفان در تاریخ ما در کالبد مهرپرستی سابقه‌ای دیرین نداشت؟ آیا مفاهیم عشق، فیضان، تجلی، و پیوند عمومی سراسر جهان دروزاء «کبریا» و «نیاز» (بنابه اصطلاح دل‌انگیز شمس تبریزی) همه و همه دارای ریشه‌های مهرپرستی نیست؟ آیا تصادفی نیست که در غزلیات عرفانی مولوی و حافظ اینهمه از نور و پرتو و تجلی و ذره و خورشید بمثابه کنایه‌ها و رموزی حاکی از وحدت وجود سخن بمیان است؟ آیا مراحل سکون صوفیا نوواژه (پیر) که از مقامات هفتگانه مهرپرستی بود (۱) تطوری از معتقدات مهرپرستان نیست؟

بنظر نگارنده همه این سئوالها درخور تعمق و سزاوار پژوهش است و اگر پاسخ آنها مثبت باشد در آنصورت يك نتیجه حیرت‌انگیز بدست می‌آید و آن عبارتست از جان سختی‌کیشی طی هزاران سال و پیوند شگرف معنوی نسلهای فراوانی که در فلات ایران زیسته‌اند. طبیعی است که این کیش، تحولی ژرف را گذرانیده و از يك مذهب ناتورالیستی شاید بیک جهان‌بینی عرفانی بدل شده و گاه احیاناً صورت الحاد پرسوز و گداز شیعی را بخود گرفته. ولی بهر صورت رشته حیاتش نگسسته است. (۲)

۱- اسامی هفت مرحله مهرپرستی بشرح زیر بوده است:

کلاغ- پارسا- سرباز- شیر- ایرانی- پیک خورشید - پدر (پایپر) (شارل انهلن) منشاء مذهب، مبحث میترائیسم و مسیحیت صفحه ۱۹۸-۱۹۵ - چاپ تصحیح شده ادیسیون سوشیال ۱۹۵۰

۲- برخی بردسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران صفحه ۷۹

نخستین پیشنهاد حکومت ملی (جمهوری) ایرانی در دوره هخامنشیان

بعد از کشته شدن کوروش هخامنشی در سال ۵۲۹ قبل از میلاد در جنگی که با قوم دهاکه در پارت (خراسان بزرگ) ساکن بودند ، کمبوجیه (کبوجیه) پسر ارشد کوروش به حکومت رسید و طبق وصیت کوروش پسر دوشموسوم به بردیا باید به حکومت خوارزم و پارت و کارمانیا (کرمان) ایالتهای شرقی مملکت باقی بماند. ایالتهای مورد بحث بواسطه کویر لوت ازبقیه ولایتها جدا شده و به این واسطه بیش از آنچه دوری مسافت اقتضا داشت از مرکز دور افتاده بود. لیکن ترتیبی که کوروش در نظر داشت صورت عمل بخود نمی گرفت زیرا بردیا در نزد مردم بسیار محبوب و محل توجه بود. در این هنگام کمبوجیه برای ادامه نقشه های جنگی کوروش بزرگ مشغول تهیه جنگ بامصر گردید. کمبوجیه در چنین موقعیتی کشور بزرگی را رها کردن و برادر محبوب خود را در ولایتهای شرقی کشور گذاشتن برخلاف حزم و احتیاط دانست. بهمین علت دستور داد نهانی برادرش را به قتل برسانند. در سال ۵۲۵ قبل از میلاد کمبوجیه کشور مصر را تسخیر کرد و باعث نابودی سومین دولت بزرگ دنیای قدیم گردید. با افزوده شدن مصر بر مستملکات کمبوجیه دولت هخامنشی در این تاریخ مالک کشوری شد که از جمیع دولتهای گذشته وسیع تر بود. این متصرفات از رود نیل تا سیحون و از دریای سیاه تا خلیج فارس امتداد داشت.

کمبوجیه در سال ۵۲۱ قبل از میلاد از مصر بیرون آمد و در حالی که از سوریه عبور میکرد خبر به او رسید که انقلابی در ایران رخ داده و یکنفر از مجوسان پیشوای انقلاب شده و شورشی برپا کرده است. وی

شباهت زیادی به بردیای مقتول داشت، چون مادر و خواهران بردیا و همچنین عامه مردم از قتل او بی‌گبر بودند باقیام او موافقت کردند. کمبوجیه بقصد جلوگیری از این واقعه بر سرعت خود افزود، اما گویا در بین راه خبر روگردان شدن اتباع خود را شنید و در عالم یأس و افسردگی خویش را به قتل رسانید. بطوریکه مورخان نوشته‌اند چنین بنظر میرسد که مجوس نام برده شده را که گوماتا یا سمردیس نام داشته همه‌کس بجای بردیا قبول کرده بود و این مسئله تعجبی ندارد، چه بعد از کمبوجیه (کبوجیه) غیر از بردیا کسی نبود که خود را محق حکومت بردولت هخامنشیان بداند. قتل بردیا هم جز بر معدودی معلوم نبود و یقین است که شخص دروغی اهتمام تام نموده که هرکس را که از قتل بردیا خبر داشته یا او را میشناخته پیدا کند و پنهانی بقتل رساند. علاوه بر این برای آنکه در نزد مردم مقبولیت داشته باشد مالیات‌ها را تخفیف داده و مردم را از خدمت در جزء لشکریان معاف مینمود و حتی الامکان از ظاهر شدن میان مردم احتراز میکرد و فرمان داده بود که اهل حرمخانه‌اش با مردم بیرون رابطه نداشته باشند بلکه بایکدیگر نیز مراوده نکنند. در اثر این کارها برای اعیان و امیران کشور شبیه و سوء ظن قوت گرفت که فرمانروای جدید نباید از اولاد کوروش بوده و باید غاصب باشد.

روسای ششگانه معتبر فارس نیز که حق حضور در خدمت پادشاه را داشتند از رفتار و کردار فرمانروای جدید به تردید افتادند. بطوریکه حکایت کرده اند گوماتای غاصب یا سمردیس مغ گوش بریده بود و چون برای بزرگان فارس درباره او سوء ظن حاصل شد یکی از زنان او را که از اعیان زادگان بود دستور دادند که از حال گوش شوهر خود تحقیق نموده و به ایشان اطلاع دهد. آن زن که دختر اتانس مردم‌گرای روشنفکر و تیزهوش ایرانی در این عصر بود با در نظر گرفتن همه خطرها این کار را انجام داد و در نتیجه بزرگان کشور دانستند که فرمانروای جدید گوش بریده است و برای رسیدن به حکومت خدعه نموده است. بطوریکه هرودت مورخ بزرگ یونانی نوشته است (۱) سمردیس مغ (گوماتای دروغی) از جهت اینکه با سمردیس (گوماتا) پسر کورش هم اسم بود هفت ماه با آرامش حکومت کرد و در این مدت نیکی‌های زیاد به اتباع خود نمود چنانکه

پس از مرگ او تمام مردمان آسیا به استثناء پارسیان از این قضیه متأسف بودند . توضیح آنکه از بدو جلوس به تخت تمام ملل را در مدت سه سال از دادن مالیات و سپاهی معاف داشت . فقط در ماه هشتم مردم دانستند ، که او پسر کوروش نیست و شرح واقعه اینست .

چون مغ مزبور هیچگاه از قصر شوش بیرون نمیرفت و هیچکدام از بزرگان پارس را بخود راه نمی داد . یکی از آنها اتانس نام پسر فرس پس از او ظنین شد ، درصدد برآمد تحقیقاتی کند و به سمولت وسیله آن را یافت . یکی از دختران او ردیمه نام زن کمبوجیه بود ، که پس از مرگ او با زنان دیگر شاه متوفی در حرم مغ داخل شد ، اتانس توسط ثالثی ازا و پرسید که آیا واقعا شوهرش پسر کوروش است ؟ دختر جواب داد که چون شوهر خود را قبل از مرگ کمبوجیه ندیده ، نمی تواند چیزی بگوید . اتانس مجدداً به او پیغام فرستاد که این مطلب را از آتس سا (آتسا) دختر کوروش که نیز در اندرون است تحقیق کن ، چه او البته برادر خود را میشناسد ، دختر اتانس جواب داد: از وقتی که این شخص برتخت نشسته ، زنان حرم را از یکدیگر جدا کرده و کسی نمی تواند با دیگری صحبت کند یا مراوده داشته باشد . از شنیدن این وضع اندرون سوء ظن اتانس شدت یافت و به دختر خود گفت توا ز خانواده نجیبی و اگر موقع اقتضا کند ، باید حیات خود را بخطر اندازی ، سعی کن در اول دفعه ای که شاه به اطلاق تو می آید بفهمی ، گوشه های او را بریده اند یا سالم است ، اگر گوشه های او را بریده اند ، پس پسر کوروش نیست و در این صورت نه شایان حکومت است ، نه لایق آن ، که تو در رختخواب او بخوابی و بعلاوه باید در ازای چنین جسارتی مجازات شود . اتانس میدانست که گوشه های برادر پاتی زی تس را وقتی به امر کوروش بزرگ بریده اند . ردیمه امر پدر را بجا آورده دانست که گوشه های فرمانروای جدید را بریده اند . این خبر در طلیمه صبح بپدر خود رسانید و اتانس آن را بچند نفر دیگر از رؤیسان مانند آسیانی نس ، گیر یاس ، اینتافرن ، مگابیز ، هیدارن و بالاخره به داریوش پسر ویشتاسب ، والی پارس که تازه از پارس به شوش آمده بود گفت و این هفت نفر در جائی جمع شده باهم عهد و پیمان کردند و بعد به شور پرداختند ، وقتی که نوبت تکلم به داریوش رسید ، او گفت : من تصور میکردم که فقط من میدانم که بر ما مغی حکومت می کند نه سردیس

پسر کوروش و بدینجا با این مقصود آمده بودم که او را بکشم . حالا که معلوم شد، شما هم از قضیه آگاهید ، باید در حال اقدام کرد و تاخیر را جایز ندانست ، چه از تاخیر فایده ای نیست .

اتانس جواب داد : «تو پسر هیستاسپی ، یعنی پسر آن پدر نامی ، و در رشادت از او عقب نمی مانی ، اما در اینکار اینقدر شتاب مکن و بی مطالعه اطراف کار اقدام را جایز بدان برای اجرای نقشه عده بیشتری از مردان لازم است».

داریوش در جواب او روی بحضار کرده گفت : (بدانید که اگر عقیده اتانس را پیروی کنید همه کشته خواهید شد، چه اشخاصی پیدا شوند که از راه طمع این سر را به مغ رسانند. از هر شقی بهتر این بود که شما بتنهایی اجرای این امر را به عهده گرفته باشید ولی حالا که اشخاصی را داخل کرده و سر خود را بمن هم گفته اید، بدانید ، که ما باید هم امروز اقدام کنیم و اگر امروز بگذرد، من او لکسی خواهم بود که مغ را از قضیه آگاه و شما را مقصر خواهم کرد.)

چون اتانس چنان شتابندگی از طرف داریوش دید ، گفت : «حالا که تو تاخیر را جایز نمیدانی و می خواهی که ما بی درنگ اقدام کنیم ، بما بگو که چگونه ما بقصر مغ داخل شده ، چطور به او حمله کنیم، همه جا مستحفظ است . خودت این نکته رامیدانی . اگر نمیدانی ، بدان و بگو ، بچه نحو ما از مستحفظان بگذریم؟» داریوش گفت : «چه بسا چیزهایی که نمیتوان گفت و باید با کردار نشان داد، چیزهایی هم هست که در حین بیان روشن است ولی از آن نتیجه ای بدست نمی آید . بدانید ، که گذشتن از قراولان مشکل نیست ، اولاً از جهت مقام و رتبه ما، هیچیک از قراولان جرئت نخواهد کرد مانع از دخول ما گردد ثانیاً من بهانه بسیار مساعدی برای دخول دارم . من خواهم گفت ، که تازه از پارس آمده ام و میخواهم خبری از پدرم به شاه برسانم . آن جایی که دروغ لازم است ، باید دروغ گفت ، چه مقصود از دروغ و راست یکی است : بعضی دروغ گویند تا با دروغ مطمئن کنند یا جلب اعتماد کرده نفی ببرند ، برخی راست گویند و مقصودشان باز این است ، که نفی ببرند . بنابراین در هر دو مورد مقصود یکی است و حال آنکه وسایل مختلف میباشد . اگر جلب منافی درکار نبود ، راست گو به آسانی دروغگو و دروغگو راستگو

می‌شد. پس از آن گبر یاس گفت: (دوستان من ، چه موقع دیگری مناسب‌تر از موقع حاضر بدست ما خواهد آمد ، برای اینکه حکومت را از مغ گوش بریده‌ای انتزاع کنیم یا در صورت عدم بهره‌مندی کشته شویم . هر کدام از شما که در موقع آخرین ساعات زندگی کبوجیه حاضر بودید ، البته بخوبی در خاطر دارید که چه نفرین‌هایی کرد دربارهٔ پارسیانی که حکومت را از نو بدست نیاورند. آن زمان ما حرفهای او را باور نکردیم ، چه پنداشتیم که این حرفهای او از راه بدخواهی است ، ولی حالا که از حقیقت قضیه آگاهیم ، من پیشنهاد میکنم رای داریوش را پیروی کرده از این‌جا بقصد مغ روانه شویم.) حضار همگی رای گبر یاس را پسندیدند .

مقارن این احوال مغ و برادرش مشورت کرده مصمم شدند ، براینکه پرک‌ساس پس را بطرف خود جلب کنند ، چه پسر او را کبوجیه ، کشته بود و دیگر چون خود او مأمور کشتن سردیس‌پسر کوروش بود ، میدانست ، که سردیس مزبور زنده نیست و بالاخره پرک‌ساس پس در میان پارسیان مقام محترمی داشت و مغ‌ها میخواستند او را در دست داشته باشند. در نتیجهٔ این تصمیم پرک‌ساس پس را دعوت کرده و حقیقت قضیه را به او گفته بقید قسم از او قول گرفتند این راز را بروز ندهد که مردم فریب خورده‌اند و این شخص که بر تخت نشسته سردیس مغ است ، نه پسر کوروش ، در ازای نگاهداشتن سر وعده‌های زیاد به او دادند و بعد از اینکه پرک‌ساس پس تکلیف آنها را قبول کرد ، گفتند : حالا یک کار دیگر هم باید بکنی . ما پارسیان را به قصر دعوت می‌کنیم و تو باید بالای برج رفته بمردم بگوئی کسی که بر ما حکومت می‌کند ، سردیس پسر کوروش است و لاغیر . این تکلف را از آن جهت کردند که پرک‌ساس پس مورد اعتماد پارسیان بود و مکرر از او شنیده بودند که سردیس (گوماتا) پسر کوروش زنده است .

پرک‌ساس پس به این تکلیف هم راضی شد. پس از آن مغ‌ها مردم را بقصر دعوت کردند و پرک‌ساس پس بالای برج رفته در حال عوض شد ، گوئی که وعده خود را فراموش کرده چه شروع کرد از ذکر نسب کوروش و کارهای خوبی را که کوروش برای مردم کرده بود بخاطرهای آورده گفت من در گذشته این راز را پنهان می‌داشتم ، چه درمخاطره بودم ولی حال مجبورم که حقیقت را بگویم . بعد قضیه

کشته شدن سردیس پسر کوروش را بدست خود و بحکم کبوجیه بیان کرده گفت :

سردیس پسر کوروش زنده نیست کسانی که بر شما حکومت می کنند مغانند شما را فریب داده اند و بر شماست که حکومت از آنها بازستانید والا باید منتظر بلیاتی بزرگ باشید . این بگفت و خود را از بالای برج بزیر انداخت و با سر بزمین آمد در اینجا هرودت گوید : «چنین مرد پرک ساس پس که در تمام مدت عمر خود با نام بلند بزیست» (۱)

در این حال هفت نفر هم قسم مذکور پس از دعاخوانی بقصد داخل شدن به قصر سلطنتی بیرون رفتند بی اینکه از قضیه پرک ساس پس آگاه باشند. بعد چون در راه این قضیه را شنیدند لازم دانستند از نو مشورت کنند . اتانس و دوستان او عقیده داشتند که با اوضاع جدید و هیجان مردم حمله بقصر را باید به تاخیر انداخت. داریوش و دوستان او به این عقیده بودند که باید فوری رفت و نقشه را اجرا کرد . بر اثر اختلاف مشاجره ای تولید شد، در این حال هم قسم ها دیدند که هفت جفت قوش در آسمان دوجفت کرکس را دنبال کرده پره های آنها را می کنند . پس از این منظره هر هفت تن متحد شده بطرف قصر روانه شدند دم دربزرگ چنانکه داریوش پیش بینی کرده بود قراولان نظربه اینکه هر هفت نفر از خانواده های درجه اول بودند با احترام آنان را پذیرفته مانع از عبورشان نشدند . وقتی که پارسیان داخل قصر شدند بخواجه سرایانی برخوردند که میرفتند اخبار شهر را به شاه برسانند اینان از هفت نفر مزبور پرسیدند برای چه داخل قصر شده اند و گفتند که در بانان از جهت چنین غفلت سخت مجازات خواهند شد . هم قسم ها اعتنائی نکرده خواستند رد شوند ولی خواجه سرایان مانع شدند . در این حال آنان شمشیرهای خود را برهنه کرده خواجه ها را کشتند و بعد دوان داخل اطاقهای بیرونی قصر شدند. در این وقت هر دو مغ در اطاقی نشسته از عاقبت قضیه پرک ساس پس صحبت می کردند و چون صدای قال و مقال خواجه سرایان راشنیدند. سرشان را از اطاق بیرون آورده دریافتند که قضیه از چه قرار است،

۱- تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله) به

اهتمام دکتر ابراهیم باستانی پاریزی جلد دوم صفحه ۵۲۳

وفوری به طرف اسلحه شتافتند . یکی کمانی بدست گرفت و دیگری نیزه‌ای بعد جنگ شروع شد و کمان بکار نیامد . چه دشمنان خیلی نزدیک بودند مغ دیگر بانیزه دفاع کرده زخمی به‌ران آسپاتینس و چشم اینتافرن زد. اینتافرن کور شد ولی نمرده ، مغ دیگر که کمان در دست داشت ، چون دید کاری از آن ساخته نیست بغوابگاهی که مجاور بیروتنی بود دوید و خواست در را ببندد ، ولی از عقب او داریوش و گبرياس داخل شدند . گبرياس به مغ چسبید و داریوش درتردید افتاد که چه کند. زیرا میترسید اگر ضربتی وارد آرد به گبرياس تصادف کند. سرانجام گبرياس پرسید، چرا بیکار ایستاده‌ای؟ داریوش جواب داد می‌ترسم ضربتی بتو بزنم. گبرياس گفت: بزن ولو اینکه هردو بیفتیم داریوش زد و مغ افتاد. بعد سرهردو مغ را بردند و دونفر از هم‌قسم‌ها ازجهت ضعفی که برآنها مستولی شده بود در قصر ماندند . پنج نفر دیگر سرهای بریده را بدست گرفته بیرون دویدند و مردم را جمع کرده از قضیه آگاه داشتند . بعد هر مغی را که در سرراخود می‌دیدند می‌کشتند . وقتی که پارسیان از کارهفت نفر مذکور آگاه شده دانستند که مغها آنان را فریب داده بودند ، شمشیرهای خود را برهنه کرده هر مغی را که می‌یافتند می‌کشتند . اگر شب درنرسیده بود پارسیان تمام مغها را کشته بودند . این روز بزرگترین جشن دولتی پارسیان است . چه‌گویند درآن روز دولت آنان از دست مغها نجات یافت . هردودت این روز را ماگوفونی نامیده‌که که به‌معنی مغ‌کشی است و گوید : (دراین روزمغها از منازل خودشان بیرون نمی‌آیند) بعد او گوید (۱) روز بعد هم‌قسم‌ها جمع شده درباب اوضاع آتیۀ دولت مذاکره کردند. دراین موقع نطق‌هایی شد که برای یونانیان مورد تردید است (۲) ولی درواقع این نطق‌ها شده .

اتانس گفت: «بنظر من کسی از ماها نباید به تنهایی حکمران بشود . این‌کار کاری است بدوهم‌مشکل. شما دیدید که خودسری کبوجیه کار را به‌کجا کشانید و از خودسری مغها هم خودتان در عذاب بودید. بطورکلی دولت چگونه میتواند با حکومت یکنفر منظم باشد . چون

۱- تاریخ هردودت کتاب سوم بند ۸۰ - ۸۸

۲- متاسفانه یونانیان از روی تعصب قومی همواره یونان را مهد دموکراسی دانسته‌اند ، ولی غافل از اینکه مشرق‌زمین به‌ویژه دوره ایران باستان مهد آزادی و دموکراسی جهان محسوب است.

يك نفر میتواند هرچه خواهد بکند . اگر آدم لایقی هم باشد ، سرانجام خودش را می‌شود . نعمت‌هایی که او را احاطه دارد وی را به خودسری می‌دارد . چون حسد از صفات جبلی انسان است ، با این دوعیب اوهم فاسد می‌شود . یعنی این شخص از نعم سیر و مرتکب بی‌اعتدالی‌هایی می‌گردد که بعضی از خودسری ناشی است ، و برخی از حسد . هرچند که چنین حکمرانی باید مصون از حسد باشد ، چه تمام فیوض و نعمتها را داراست ولی طرز رفتار او بامردم برخلاف این قاعده است . این نوع حکمران به زندگانی و سلامتی مردمان صالح حسد برده مردم فاسد را حمایت می‌کند . واقتر و تهمت را بیش از هرکس باور دارد . رضای خاطر او را بجا آوردن مشکل‌تر از استرضای خاطر هرکس است . چه اگر در تمجید و ستایش او میانه‌روی کنند ، ناراضی است و گوید که چرا ستایش او فوق‌العاده نیست ، و اگر ستایش فوق‌العاده باشد ، با آن ناراضی است . چه گوینده را متعلق می‌داند . مهمتر از همه این نکات آنکه او برضد عادت است که از دیرگاه پابنده است . بناموس زنان تعدی می‌کند . و بی‌محاکمه مردم را می‌کشد . اما حکومت مردم . اولاً این حکومت اسم خوبی دارد که تساوی حقوق است . (ایزونومی ، چنانکه هرودت نوشته (۱) و دیگر اینکه مردم ، کارهایی که مالک‌الرقاب می‌کند ، مرتکب نمیشوند . انتخاب مستخدمین دولت به قرعه است . هر شغل مسئولیتی دارد و هر تصمیم را بمجلس رجوع می‌کنند . بنابراین پیشنهاد می‌کنم . که حکمرانی یکنفر را ملغی کرده ، اداره امور را به مردم واگذارید . اهمیت در کمیت است . چنین بود عقیده اتانس .

مگابیز عقیده به اولی‌گارش داشت . (یعنی به حکومت عده کمی) و چنین گفت با آنچه اتانس در باب حکومت يك نفر گفت من موافقم ولی او در اشتباه است ، از این حیث که پیشنهاد می‌کند حکومت را بدست مردم بدهید . و حال آنکه چیزی خودسرترو پوچ‌تر از رجاله نیست . محال است که مردم خود را از خود سری حکمرانی نجات دهند ، برای اینکه اسیر خودسری رجاله گردند ، چه اگر جبارکاری بکنند باز معنائی دارد ولی کار مردم پوچ است ، بالاخره چه توقمی میتواند از کسی داشت که چیزی یاد نگرفته خودش هم چیزی نمی‌داند و مانند سیلی بی‌فهم و شعور خود را به این کار و آن کار می‌زند . حکومت مردم

را باید اشخاصی پیشنهاد کنند که دشمن پارسیان هستند . ولی ما عده‌ای را انتخاب می‌کنیم که لایق باشند و حکومت را به آنان می - سپاریم ، در این عده خود ما هم داخل خواهیم بود. تصمیم بهترین اشخاص البته بهترین تصمیم است. چنین بود رای مگابیز .

سومین کسی که حرف زد داریوش بود و چنین گفت : من گمان می‌کنم که عقیده مگابیز راجع به حکومت مردم صحیح است ولی در باب حکومت قلیل ناصحیح ، از سه طرز حکومتی که ما پیشنهاد می‌کنیم در صورتیکه هر یک را به بهترین وجهی تصور کنیم، یعنی از بهترین حکومت مردم ، بهترین حکومت عده قلیل و بهترین حکومت سلطنتی من آخری را ترجیح می‌دهم چیزی بهتر از حکومت بهترین شخص نیست. چون این شخص دارای بهترین نیت است به بهترین وجه امور مردم را اداره خواهد کرد و در این صورت کارهایی که مربوط به دشمن خارجی است بهتر مخفی خواهد ماند (۱) برعکس در عده حکومت قلیل چون اداره امور در دست چند نفر آدم نالایق است (۲) بین آنان اختلافات شدید روی می‌دهد و چون هر یک از آنان می‌خواهند نفوذ یافته ریاست نمایند. منازعه بین آنان حتمی است ، از اینجا هیجانهایی داخلی روی می‌دهد و از هیجانهایی داخلی خونریزی. خونریزی بالاخره منجر به حکومت یکنفر می‌گردد. پس حکومت یکنفر بهترین طرز حکومت است. دوم اینکه در حکومت مردم از وجود مردم فاسد نمیتوان احتراز کرد و هرگز مردم فاسد برای منافع دولت با هم در جنگ نشوند بلکه با هم بسازند. زیرا بطور عادت اشخاصی که برای دولت مضرند همه با هم برضد دولت دست بهم می‌دهند. این اوضاع دوام می‌یابد تا یکی از آنها در رأس مردم قرار گرفته به این احوال خاتمه دهد. چنین شخصی باعث حیرت مردم گشته بزودی مالک رقاب میشود.

..... چنین بود سه عقیده‌ای که اظهار شد. چهار نفر دیگر از هفت نفر با عقیده داریوش موافق شدند و چون اتانس دید مغلوب شده رو به یاران کرده چنین گفت : رفیقان روشن است که یکی از

۱- این امر جنبه عکس رانیز دارا می‌باشد و باید گفت خیانتها نیز بیشتر مخفی خواهد ماند (رفیع)

۲- در پیشنهاد مگابیز منظور افراد لایق بوده است نه نالایق. (رفیع)

ماها برحسب قرعه یا بمیل مردم شاه پارس خواهد شد. چه این یکنفر را خود مردم انتخاب کنند. چه او به وسیله دیگر متوسل شود من با شما رقابت نخواهم کرد. زیرامن نه به سلطنت مایلم و نه بتابعیت. من از حکومت کنار میروم. که خود و اولادم تابع هیچیک از شما نشویم. هرشش نفر این شرط اتانس را پذیرفتند و او از رفقاییش جدا شده بیرون رفت حالا این یگانه خانواده آزادی است که در پارس وجود دارد. این خانواده اطاعت می کند بقدری که مایل است بی اینکه قوانین پارس را نقض کند. (۱)

این بود واقعه نخستین پیشنهاد حکومت ملی (جمهوری) ایرانی در دوره هخامنشیان یعنی دو هزار و پانصد سال قبل که توسط اتانس یکی از مردم گرایان آزاده و روشنفکر این سرزمین بعد از کشته شدن بردیای دروغی در شورای تعیین سرنوشت مردم و حکومت ایرانیان بازگو گردید. ولی متأسفانه این پیشنهاد ملی و مردمی مورد توجه و عمل قرار نگرفت و سرانجام بطوریکه می دانیم داریوش به سلطنت رسید و حکومت فردی در ایران ادامه یافت. ولی این واقعه تاریخی و افتخارآمیز ایرانی در تاریخ ثبت و ضبط گردید تا مسلم شود که برخلاف تصور عده ای ناآگاه تاریخ اجتماعی ایران سراسر توأم با اطاعت از زورمندان و تسلیم در مقابل آنان نبوده. بلکه در تاریخ ترین دوران تاریخ پیشنهاد استقرار حکومت مردمی یعنی جمهوری که بعدها مورد توجه اقوام دیگر جهان قرار گرفته است از طرف بزرگان متفکر این قوم کهن شده است.

تعالیم دین مانی

در قرن سوم میلادی آئین دیگری همگانی یعنی (دین مانوی) در اطراف مرزهای مشترک ایران و بابل نمایان گردید. مؤسس آن مانی یا مانس نام داشت و در بابل متولد شد ولی پدر و مادرش ایرانی بودند. مانی ابتدا پیرو یکی از فرقه‌های مسیحی ماندائی یا نازاریان بود. این دسته حضرت یحیی را پیغمبر حقیقی میدانست و عیسی را دروغگو می‌شمرد بابی‌همسری و ریاضت در زندگی مخالفت داشت. مانی آئین زرتشت را مطالعه کرد و خود را مصلح آن شناخت هند را سیاحت کرد و با عقائد بودائی آشنا شد، سپس به ایران بازگشت و به تبلیغ دین جدید پرداخت و آنرا باادیان زرتشتی و بودائی و مسیحی مطابقت داد، ولی تحت تعقیب عمال دولت ساسانیان قرار گرفت و محکوم گردید و در سال ۲۷۶ هجری در شصت سالگی زنده زنده او را پوست کردند و در پوست او کاه کردند و به چوبی آویختند و در دو طرف گندشاپور نهادند.

در نظر مانی دو اصل در مقابل یکدیگر قرار دارد. نیکی و نور و روح در یک طرف. بدی و تاریکی و جسم در سمت دیگر است. جهان ترکیبی از نیک و بد است. مانند انسان که هم دارای جسم است و هم اینکه روح دارد. در نتیجه اتحاد نیکی و بدی در آن هویدا است. روح در زندان بدن بسر میبرد، باید از طریق تعالیم مانوی آنرا آزاد ساخت. چون همه ارواح پاک شدند و جای طبیعی خود را در آسمان نور بدست آوردند. انقلاب به وجود می‌آید و پایان عمر جهان کنونی اعلام میگردد. به عقیده مانی نور و ظلمت همیشه بوده و خواهند بود. خدا، صاحب نور است. و شیطان مالک ظلمات و تاریکیها است.

احسان طبری محقق معاصر درباره عظمت فکری ایرانیان در ایجاد

آئینهای بزرگ جهانی چنین نوشته است:

«مردمی که در فلات ایران زندگی میکنند چنانکه درگذشته نیز یادآور شده‌ایم دوبار توانستند کیش جهانی پدید آورند، یکبار درمورد مهرپرستی و پاردیگر درمورد مانی‌گری. هردو این کیشها نیز این پیا مدلانگیز را باخود همراه داشت که ابتداء انسان در زیر یک اندیشه‌ی واحد باید بخاندانی بزرگ بدل شوند. برای روشن کردن سیر جهان‌بینی‌ها در ایران، بررسی این جریانات فکری ضرور است زیرا با آنکه در ایران کهن فلسفه بمعنای اخص کلمه بروز نکرد، (۱) این کیشها خود منعکس‌کننده بسیاری از تعلیمات فلسفی و نمودار منطق حیاتی و بینش ویژه‌ی دورانها و نسلهای گمشده است» (۲)

۱- این اظهار عقیده صریح با توجه به مکاشفات شیخ شهاب‌الدین سهروردی بنام فلسفه اشراق درست بنظر نمیرسد. در این مورد رجوع شود به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهاب سهروردی) تألیف نگارنده .
۲- برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران صفحه ۷۱

جنبش مزدکی

دین مانی باوجود مفاهیم اخلاقی و اجتماعی که داشت فقط یک مکتب دینی محسوب میشد. دو قرن بعد در سال ۴۸۸ میلادی قبادیسلطنت رسید و در عصر این شاه آئین مذهبی جدیدی که بیشتر از هر مذهب دیگر جسورانه بود به ظهور رسید. این مذهب، مذهب مزدک است. مؤسس این عقیده، مزدک نام داشت و پسر بامداد بود. او در شهر نیشابور خراسان بدنیا آمد. و روحی گستاخ و جسور داشت و نخست به آئین مانی گروید ولی بعدها آنرا به آخرین حدود خود گشاند. مزدک نیز به دواصل اعتقاد داشت (نور و ظلمت) نور در کمال آزادی عمل می‌کند و عالم و محسوس است، در صورتیکه ظلمت که بر حسب تصادف عمل می‌کند، جاهل است و هیچ چیز نمی‌بیند، اختلاط آنها تصادف را به وجود می‌آورد و از جدائی آنها نیز تصادف می‌زاید. مطابق عقیده مزدک جهان از سه عنصر به وجود آمده است: آب و آتش و خاک و از اختلاط آنها خوبی و بدی بوجود می‌آید. آب با قسمت‌های صاف و روشن خود تولید می‌شود و آن دودگر با قسمت‌های آلوده و ناصاف.

بنظر مزدک دنیای روحی و معنوی مانند همین جهان است. مزدک برای از بین بردن تناقض‌ها و تضادها و نفرت‌ها و جنگ‌ها و چیزهای بد به ذات و اصل آنها بر میگردد و همه آنها را دو چیز میداند: (عشق به زنان - عشق به ثروت) و بدین طریق دستور میدهد که زنان و ثروت‌ها باید مشترک شوند مردان هم در آن سهیم باشند. مزدک با استفاده از نتایج حکمت الهی مانی در زمینه امور اجتماعی به عقیده مخصوصی رسید که میتوان آنها را نوعی کمونیسم افراطی دانست.

زیرا مزدك ميگفت بايد هرچه كه پايه و اساس اجتماع روي آن قرار گرفته نابود شود (يعني ثروت و خانواده) وجود نداشته باشد. امتيازى نباشد، تساوى مطلق، آزادى كامل و قطعى بين همه افراد از دستورهاي او بود.

قباد با مطالعه افكار مزدك چنين مشاهده كرد كه: مى‌توان قدرت اشراف و بزرگان را بوسيله آن درهم شكست و بدین جهت به آئين مزدك گرائيد و به پيروى از شاه قسمت اعظم دربار و مخصوصاً طبقات پائين اجتماع كه با اين آئين به غرايز خفته شده ميدان ميدادند مزدكى شدند.

از نقطه نظر دينى، مزدك قدم بقديم از مانى استفاده کرده است، حتى در زمينه امور اجتماعى مزدك با بسط دادن عقايد مانى به عقايد اصلاح طلبانه خود رسيد. اما فقط به اين قناعت نكرد. زيرا قبل از او اين عقايد اجتماعى و اصلاحى كه بوسيله يكي از فيلسوفان بزرگ يونان يعنى افلاطون ابراز گرديده بود و چون مزدك بخوبى از جمهوريت افلاطون مطلع بود، ميخواست آنچه را كه فيلسوف يونانى در كتاب خود گفته، توسعه دهد و اصل (همه به تساوى) را كه افلاطون در جمهورى ايده آلى خود براى صنف سربازان توصيه کرده بود براى تمام ملت ايران به مرحله اجرا درآورد.

با همين اعتقاد طرفداران مزدك انقلابى را پايه گذاشتند كه باعث شد تا مؤبدان و اشراف كه دو طبقه ممتاز آن عصر بودند، قباد را به زندان انداختند و بجای او برادرش جاماسب را به سلطنت برگزيدند. اما قباد به كمك زن خود از زندان گريخت و به نزد قوم «هياطله» پناه برد و به كمك آنها دوباره به تخت و تاج رسيد ولى اين بار از افكار گذشته دست برداشت و آئين مزدك را ترك گفت. تا اينكه خسرو اول انوشيروان بجای قباد به سلطنت رسيد و براى برقرارى نظم در ايران عهدسازانى كه عقايد و افكار مزدك آشفته کرده بود دستور داد تا مزدك و سى هزارتن از طرفداران او را كشتند. بقيه طرفداران مزدك مخفى شدند و در انتظار موقع مناسب انتقام، دقيقه شماری كردند.

بررسی علت بروز و رواج آئین مزدک

موفقیت و دامنه وسیع و طول دوام نهضت مزدکیان نتیجه تغییرهای اجتماعی عمیقی بود که در آن زمان در جامعه ایرانی به ثمر رسیده بود.

از عهد نخستین شاهان سلاله ساسانی در زمینه اقتصادی ایران پدیده‌های نوینی دیده می‌شود و از همه آنها مهمتر تکامل مناسبات فئودالی و اهمیت شهرها بود. احداث دژها و شهرها در آن عهد از امور عادی گشته بود و در این مرکزها مبادلات و تجارت صورت می‌گرفت و حرفه‌ها و پیشه‌ها رشد و رونق حاصل می‌کرد. در ایران زندگی شهری و شهرنشینی در قرن ششم میلادی (که عده مردم شهرها به مراتب بیش از پیش افزایش پیدا کرد) به ویژه رونق واقف یافت. در نواحی شرقی ایران دامداری توسط قبیله‌های چادر نشین یا نیمه چادر نشین مدت‌های مدید محفوظ ماند. روستائیان غرب و شرق ایران در طی قرنهای متمادی در جماعتها زندگی می‌کردند و این جماعت يك واحد نیرومند اقتصادی بود. جماعت خودمختار زندگی خاص خود را داشت و بطور مستقل اداره میشد و پیر یا کدخدائی داشت که در بیشتر موارد هنوز نماینده عشیره یا طایفه بود. خانواده کثیرالعهده بود و چند نسل را متحد می‌ساخت و نیز تابع ارشد عشیره بود. در ایران از عهد باستان بموازات بقایای سازمان عشیرتی و جماعت‌های روستائیان بردگی نیز وجود داشت. چندجور بنده (بندك) وجود داشت که از میان ایشان آنهایی که ایرانی نبودند (آن شهرک) یعنی بندگان اسیر و اخلاف ایشان را که اصلا ایرانی نبودند باید ذکر کرد. اتباع ایران (ارکان شهرکان) تابع صاحب‌زمین (دهک) بودند و وی آمر و اختیاردار ایشان بود. روستائیان زبردست دهک را دهکانکان- یعنی آدمهای دهک نیز می‌نامیدند تمام زمین به قطعات، میان تولیدکنندگان بلاواسطه تقسیم شده بود، کسی که این زمین را متصرف بود میتواندست مانند اموال دیگر آن را به میراث بنهد. گرچه در عین حال زمین ملك دهقان باقی میماند.

نهضت مزدکیان که زواج وافر یافت‌مورد پشتیبانی تولیدکنندگان بلاواسطه که در انواع اراضی مستقر بودند قرار گرفت. جنبش مردم در مراحل اولیه فئودالیت در ایران بدین سبب پدید آمد که فشار به آنها

افزایش‌یافته بود و صاحبان اراضی میکوشیدند جماعت‌های خودمختار دهاتی را تابع خود سازند و بطور مرتب از آنان بهره‌کشی کنند. دستجات گوناگون روستائی در نهضت مزدکی شرکت جستند.

تشبثاتی بعمل آمده بود که روستائیان، جماعت‌های خودمختار دهاتی را تابع و وابسته به فتودال سازند و این عمل باعث اعتراض و شرکت ایشان در نهضت مزدکی گشت اما (اران شهرکانی) که تابع و وابسته به فتودال بودند یعنی ایرانیان به این نهضت گرویدند تا از قید و بند تابعیت به فتودال که یار سنگینی بردوش ایشان بود آزاد شوند. اما بندگان در جستجوی طریقی بودند تا از بندگی و تابعیت نجات یابند. بندگان بویژه وضع سخت و زندگی فلاکت‌باری داشتند. مالیات‌های روزافزون دولتی از این دستجات گرفته میشد مثلاً مالیاتی که پیروز (فیروز) به ناگهان بعد از شکست خود از هیاتله (هیاطله) میان مردم سرشکن کرد از اینان اخذ شد..

منابع بسیار گواهی می‌دهند که دو عهد پیروز وضع مردم سخت دشوار بود و ضمن تشریح مصائب خلق و جنگ‌هایی که روی داد از تشبثاتی که پیروز برای سبک کردن بار مردم بعمل آورد نیز سخن می‌گویند. در عهد بلاش وضع نه تنها بهتر نشد بلکه بیشتر به بدی گرائید. پول در خزانه کم بود گرفتن مالیات از مردم دشوار شده بود، روستائیان فقیر و ناتوان شده از دهکده‌ها می‌گریختند.

فقر و گرسنگی موجب غلیان گشت و بلاش بالاجبار علیه دهقانانی که روستائیان بر اثر زیادی فقر و تنگدستی بجان آمده و زمین و خانه خود را ترك می‌گفتند اقداماتی بعمل آورد، ولی حتی این اقدامات ناچیز هم که بمنظور بهبود وضع روستائیان رنج دیده بعمل می‌آمد موقوف شد.

روحانیان و اعیان که از این اقدامات ناراضی بودند به کمک لشکریانی که بلاش نمیتوانست مزد مطلوب آنان را بپردازد، وی را سرنگون و چشمانش را کور کردند و در سال ۴۴۸ میلادی قباد (کواد) پسر پیروز را به تخت سلطنت نشاندند و در عهد وی نهضت مزدکیان به حد اعلای رونق و رواج رسید.

مطالعهٔ مراحل رشد و جزئیات تاریخ این نهضت مردمی ایران دشوار است زیرا منابع عصر در این باره خاموشند و در عین حال

مطالبی که در آثار نویسندگان عرب و ایرانی بعدها نوشته شده باید با نظر انتقادی شدید مورد بررسی قرار گیرد و بهمین جهت باید گفت تقریباً مورد اعتماد نیست.

دو نفر در پیشرفت این نهضت مردمی وظیفه بزرگی ایفا کردند. یکی الهام‌دهنده و مبلغ نهضت یعنی مزدک و دیگر کواد (قباد). منابع موجود مزدک را مغ و مؤبد میخوانند و میگویند وی به این سمت به دربار قباد دسترسی پیدا کرد. وی قباد را هواخواه خویش ساخت و در عین حال به سمت (مبلغ مردم عامی) باقی ماند و قباد را راضی کرد که انبارهای گندم دولتی را به روی گرسنگان بگشاید. دولت ایران پیشتر هم به اینگونه اقدامات دست زده بود، ولی در عهد قباد امر به اینجا پایان نیافت. نهضت مردم که مزدکیان آن را رهبری می کردند صورت تهدید آمیزی بخود گرفت. در منابع یاد شده مذکور است که مردم وارد خانه های دیگران شده هرگونه اموال را تصاحب می کردند و کسی مانع نمیشد عملیات مزدکیان زیان های هنگفت مالی به خاندان اعیان وارد آورد. تعلیمات مزدک مربوط به اشتراك اموال مستلزم آن بود که آنچه در تصرف ثروتمندان است به فقرا داده شود، زیرا به زعم وی متمولین فقط بر حسب تصادف آنچه را که متعلق به همه است در تصرف دارند (مال بخشیده ایست میان مردمان، همه بندگان خدای تعالی اند و فرزندان آدمند و بچه حاجتمند گردند؟ باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی برگی نباشد و متساوی الحال باشند) از این سخنان استنتاج های عملی بعمل می آمد ولی اشتراك اموال بیشتر بسط می یافت (زنان شما چون مال شماست) این سخنان را خواجه نظام الملک به مزدک نسبت داده و به زعم او نتیجه گفته های مزدک این بود که: (مردمان از جهت اباحت مال و زن به مذهب او بیشتر رغبت کردند. خاصه مردم عام) بسیاری از منابع قدیمی نزدیک به عهد مزدک این را که مزدک (مال به ناحق ستاند و ستر حرام را درید و مردم عامی را فرمانروا ساخت) تأیید می کنند. در اثری از آغاز قرن ششم میلادی (تاریخ سوریه یشواستیلیت) آمده است که کواد (قباد): (تعلیمات کفرآمیز و چندش آور مجوسان زراشتکان را میگویند زنان باید از آن عموم باشند و هرکس حق دارد با هرکسی بخواهد جمع آید زنده کرد) اشتراك

اموال يك اندیشه حاد اجتماعی بود که مدت مدیدی در نهضت‌های بعدی خلق خاور نیز به قدرت خویش باقی ماند. تعدد زوجات در محافل عالیه ایران و اعیان کشور متداول بود. اشتراك زنان در میان مزدکیان دعوتی به بازگشت به روابط خانوادگی قدیمی و اعتراضی بود علیه حرمسرای اعیان. دهقانانی که در جماعت‌های خودمختار زندگی می‌کردند کوشا بودند تا در ضمن این بازگشت ناروا به وضع گذشته مقدرات نوینی را برای دگرگون ساختن وضع ناگوار و دشوار حال خویش بدست آورند. کواد (قباد) از این نهضت پر دامنه خلق پشتیبانی میکرد و بهر تقدیر آنرا تحمل مینمود و مجاز میدانست. وی در نظر داشت به کومك مزدکیان اعیان و بزرگان را ضعیف سازد و به کاهنان که مداخلاتشان در امور املاک و به ویژه وراثت سلطنت زیان‌آور بود افسار بزند. حساب سیاسی وی این بود که خاندانهای اصیل بزرگان و اعیان و کاهنان عالی‌رتبه از دعاوی‌شان بکاهند و محدود گردند (مالکین نجیب اراضی) که در سلسله مراتب پست‌تر از عناصر یاد شده بودند تکیه‌گاه قباد گشتند و بمیزان وسیعی وابسته به وی بودند. با این حال اعیان و روحانیان در سال ۴۹۶ میلادی غالب شدند و جاماسب (زاماسب) را به شاهی برگزیدند کواد (قباد) ناچار به نزد آخشونواز سلطان هیاتله که پدر وی پیروز زمانی او را به رسم گروگان در آن سرزمین باقی گذاشته بود گریخت. در افسانه‌ها آمده است که قباد از زندان دشمنان گریخت و وی دختر شاه هیاتله را بزنی گرفت و (هر روز زاری‌کنان) از پدر زن خویش میخواست که سپاهی به وی دهد تا سلطنت از دست‌رفته خویش را بازستانند و سرانجام در سال ۴۹۹ میلادی بدون خونریزی با اتکاء به حسن توجه بخشی از اعیان و خاندان سلطنتی تاج و تخت ایران را بازپس گرفت. در نظر این دسته از اعیان نهضت مزدکیان وسیله‌ای بود برای تضعیف دشمنانشان و مظهری بود از مبارزه اعیان غیر روحی علیه کاهنان و روحانیان. (۱)

تعالیم آئین مزدک

جنبش مزدکیان از سال ۴۹۴ میلادی تا سال ۵۲۴ میلادی یعنی سی سال ادامه داشت. این جنبش که در ششمین سال سلطنت قباد اتفاق افتاد در اندک مدت دامنه‌ای شگرف یافت و در اثر عمق نفوذ و گسترش خویش در کلیه شئون کشور رسوخ پیدا کرد.

بطوریکه محقق شده است مزدک پسر بامداد خود نخستین مؤسس و بانی آئین مزدکی نیست. تا آنجا که از مطابقه اقوال و روایت‌های مختلف ایرانی و غیرایرانی میتوان استنباط کرد نخستین کسی که آغاز بحث‌نوینی در عقاید مانی گذاشت و در نقش نور و ظلمت بدان نحو که مانی گفته و نور را ناتوان و مقهور ظلمت شمرده است تردید کرد شخصی بود بنام بوندوس (بوندوک) «میتوان آن را نام یا عنوان روحانی خاصی از دین مانی دانست» که در قرن سوم میلادی و در زمان دیو کلیسین میزیست و نظریات خود را در بیزارنس پخش میکرد. بعد از آن شخصی دیگر بنام زرتشت خرن که گویا از مردم فسا بود دنباله‌کار بوندوک را گرفت و آئین وی را تکمیل کرد و زمینه کیش العاد آمیز زرتشتگان یا درست دینی را گذاشت. مزدک که مردی روحانی و واعظی باهوش و زیرک از پیروان کیش زرتشتگان بود موفق شد در دوران مصائب اجتماعی و ناخرسندی عمیق مردم به اتکاء صفات عالی انقلابی و طلاق و فصاحت لسان و قدرت فکر و منطق خود تعالیم خویش را در مغزها رسوخ دهد و سر متشاء تکان و جنبش شگرفت شود. مواعظ و سخنان شورانگیز مزدک درباره اصول کیش زرتشتگان مردم مستعد و ناخرسند را به جنبش آورد و گروهی انبوه به او پیوستند و بقول خواجه نظام الملک (مردمان پنهان و آشکار در مذهب مزدک شدند) و بقول فردوسی:

همی گشت درویش با او یکی
 اگر پیر بود و اگر کودکی

در آموزش مانی مسئله نور و ظلمت و نبرد این دو عنصر با یکدیگر جای مرکزی را اشغال می‌کند منتها آموزش مانی از جهت ماهیت خود يك آموزش بدبینانه است زیرا حرکت نور را مانند ظلمت غیر ارادی و منفعل (پاسیف) «بشمرده و نور را ناتوان و مقهور پنجه ظلمت می‌داند. ولی در آموزش مزدك روح این مسئله بکلی دگرگون شده است. نور آگاه ولی ظلمت کور است و مزدك بر آنست که حرکت نور ارادی و حرکت ظلمت غیر ارادی است. بنابراین نصرت و غلبه نور ضروری و قطعی و نصرت و غلبه ظلمت تصادفی و موقتی است. مزدك تداخل نور و ظلمت و پیدایش جهان مادی را طبق این مقدمه امری تصادفی می‌شمرد، ولی برای این تداخل سه مرحله قائل است.

مرحله اول، مرحله بندهشن: در این مرحله نور و ظلمت مخلوط نیستند و هریک به استقلال وجود دارند.

مرحله دوم، مرحله گومیزشن یا مرحله اختلاط: در این دوران این دو عنصر با یکدیگر درمی‌آمیزند.

مرحله سوم، مرحله ویچارشن یا جداشدن نور از ظلمت که که وقوع آتی این امر مسلم است و تحقق آن با یاری و مساعدت مردم از نور، و نبرد بانبروهای ظلمانی میسر است. وظیفه آدمی است که نور را از چنگ ظلمت برهاند و به این مرحله تصادفی (گومیزشن) خاتمه دهد و نور را بر مسند قدرت و اصالت خود بنشاند. نکته شگرف انقلابی در آئین مزدك همانا تبلیغ این مسئله است که باید از طریق جهاد و مبارزه نور را از مرحله گومیزشن به مرحله ویچارشن رساند، نور را از اختلاط ظلمانی رهاند. پرتوهای روشن را از آویزش حلقه‌های تاریک نجات بخشید. این نظر بنیاد تمام نظریه‌های بعدی اوست.

مزدك می‌افزاید که ظفر نهائی با نور است، زیرا نور بر ظلمت مسلط است. نهایت، غلبه و تسلطش کافی نیست. بنابراین کوشش و تلاش و پیکار آدمی در راه رهائی نور بطور قطع با ظفر و پیروزی

مقرون خواهد بود (۱) بدینسان آموزش مزدک درباره نور و ظلمت يك آموزش خوش بینانه و پیکارجویانه است (۲).

بنا به عقیده دیگر، از نظر مزدک «روشنائی» و «تاریکی» سمبلی از قوه های مثبت و منفی است که در سراسر جهان مادی تاثیر دارد و با عمل و عکس العمل نتیجه ای را به وجود می آورد. اگر این نتیجه با عمل مثبت ارتباط داشته باشد خوبی (نوری) و اگر با عمل منفی مرتبط باشد، زشتی و پلیدی (ظلمت یا تاریکی) است. در این زمینه نه تنها از نظر مزدک عمل مثبت نماینده روشنائی و خوبی و عمل منفی نماینده زشتی و بدی است. بلکه از نظر علمی نیز تمام فعالیت های مادی جهان بر همین اصول مبتنی می باشد.

عدالت و برابری در آئین مزدک

ویژگی مهم آموزش مزدک در آنست که این آئین به توضیح پدیده های اجتماعی و انتقاد از آنها میپردازد و جهان شناسی خود را بر مسائل معیشت روزانه انطباق میدهد. مسئله ای که نظر مزدک را جلب میکند نشان دادن ریشه های نابرابری در جامعه و راه حصول به عدالت و مساوات است. بنظر مزدک نعمات مادی را اهورامزدا یکسان در دسترس مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته اند اموال متعلق بدیگران را تصرف کنند. در کتاب پهلوی، ماتیکان هرورداتستان (تفسیر مجموعه قوانین) و اسناد کشف شده در اورامان دلایل متعددی وجود دارد حاکی از آنکه اشراف اراضی دهقانان را به زور غصب میکردند و یا دهقانان ناچار میشدند زمینهای خود را بدانها بفروشند. مشاهده این جریان در ذهن مزدک این اندیشه را که غصب و تصرف قهری منشاء نابرابریست پدید می آورد. پس نابرابری در تقسیم خواسته ها و نعمتهای مادی ریشه ظلم است و راه نیل به عدالت رفع نابرابری یعنی استقرار مساوات در برخورداری از نعمتهای مادی است. خواجه نظام الملک در

۱- در اینجا سخن حافظ را بیاد می آورد:

چون دور جهان یکسره بر منبج عدل است- خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل

۲- برخی بررسیها درباره جهان بینی و جنبش های اجتماعی در ایران

تألیف احسان طبری صفحه ۱۱۹

سیاست‌نامه این مطلب را چنین بیان داشته است:
 «مزدك گفت مال بخشیده‌ایست میان مردمان که همه بندگان
 خدایند و فرزندان آمدند و بچه حاجتمند گردند باید که مال یکدیگر
 خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و درماندگی متساوی‌دلی باشد.»
 حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی حماسه‌سرای بزرگ ملی ایران
 درباره عقیده مزدك و مساوات او چنین سروده است:

همی گفت هرکو توانگر بود
 تمهی دست با او برابر بود
 نباید که باشد کسی برفزود
 توانگر بود تار و درویش پود
 جهان راست باید که باشد به چیز
 فزونی توانگر حرامست نیز
 زن و خانه و چیز بخشیدنی است
 تمهی دست کس باتوانگر یکی است
 من این را کنم راست تا دین‌پاك
 شود ویژه پیدا بلند از مغاك

توجه مخصوص مزدك به موضوع زناشوئی

تقریباً همه مورخان باستان یادآوری می‌کنند که مزدك شعار
 «اشتراك زنان» را در میان نهاد. باآنکه این مطلب محتوی نکات افتراء-
 آمیز است ولی نمیتوان بکلی آن را معمول شمرد. مسئله زناشوئی در
 دوران مزدك مسئله حادی بود، تعددزوجات و داشتن حرمهای بزرگ
 (شیستان) برای اشراف مجاز بود. در حرمهای اشراف علاوه بر
 (پاشا زن) که کدبانوی سرای محسوب میشدند. تعداد بیشماري چاکر
 زنان زندگی میکردند. در این شرایط احتمال محرومیت‌های شدید جنسی
 مردان مستمند از طرفی، و تجاوزات خشن ناموسی از طرف اشراف به
 زنان دهقانان و فقیران شهرئ فراوان بود.

همه این ملاحظات ما را بدین نتیجه میرساند که مزدك نسوعی
 اصلاحات در مسئله زناشوئی که مقررات دقیق آن برما روشن نیست
 و الفاء جرم و تعدد زوجات را خواستار بوده است. اشراف و بزرگان
 الفاء حرم و تعدد زوجات خود را در حکم آن میدانستند که همراه اموالشان

نوامیس آنها نیز بوسیله اراذل غارت شده و اشتراکی گردیده است. از این سبب بعدها در دوران پس از اسلام به مزدکیان یعنی پیروان این روشها نام (اباحیه) نیز داده شده است. بهرجهت با توجه به سیمای اخلاقی مزدک که مردی بی نهایت مهربان و بی آزار و ریاضت کش بود و با توجه به بخشهای دیگر تعالیم وی تصور آنکه مزدک بدعتهایی برای عنان گسستگی شهوانی گذارده باشد، محال است، و نباید کمترین تردیدی داشت که آموزش مزدک در این زمینه ناشی از روح تعالیم اوست که بر تجلیل برابری و دادگستری و مردم دوستی مبتنی است.

چنانکه مؤلف بیان‌الادیان در حاشیه مینویسد:

«اصول تعالیم مزدک بر حفظ شرافت انسانی و حقوق طبیعی او استوار بود. او می‌گفت دوستی را شعار خود سازید و به مساوات گرائید با استبداد و خودکامگی ازهرجانبی که باشد بستیزید. مال و زنان و خانواده را مشترک بدانید (یعنی تنها برای خود نخواهید) عدالت و اخلاق و کردار پسندیده را پیشه نمائید. قتل مکنید و به آزار کسی دست نیازید تا انسانی شریف باشید. وی نمی‌گفت که یک زن میان خلقی اشتراکی است، بلکه می‌گفت مردی که حرم سرائی ترتیب داده و در آن انبوهی زن گرد آورده است، حق تمتع بیش از یکی از زنان را ندارد و بقیه از آن کسانی است که به مناسبت احتکار او از آن موهبت محروم شده‌اند» (۱)

فردوسی طوسی درباره اعتقادات مزدک چنین سروده است:

به پیچاند از راستی پنج چیز
که دانا بر این پنج نفزود نیز
کجارشک و کین است و خشم و نیاز
به پنجم که گردد براو چیره از
تو چون چیره باشی بر این پنج دیو
پدید آیدت راه کیهان خدیو
ازین پنج مارا (زن و خواسته) است
که دین بهی در جهان گاسته است
«زن و خواسته» باشد اندر میان
چو دین بهی را نخواهی زیان

۱- حواشی و تعلیقات بیان‌الادیان اثر محمد بن الحسین العلوی تألیف

هاشم رضی از انتشارات مطبوعاتی فراهانی صفحه ۴۱۰

کزین دو بود رشك وآز و نیاز
 که با خشم و کین اندر آید برآز
 همی دیو پیچید بر بخردان
 بیاید نهاد این دو اندر میان

بنابراین با روشن شدن جنبه‌های مختلف مساوات انسانی و اجتماعی آئین مزدك، این آئین از آن جهت دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد که برای نخستین بار در تاریخ بشریت اندیشه مساوات اقتصادی را در مقیاس وسیع تبلیغ کرده و مردم را برای نیل‌بدان به جنبش درآورده است. بهمین سبب ایرانیان می‌توانند بخود ببالند که در سرزمین آنان در طول تاریخ عالم برای نخستین بار چنین اندیشه والای انسانی زائیده شده و پرچم فکری مردم آزاداندیش و مردم‌گرایی جهان در طی قرنهای متمادی شده است.

سرکوبی و کشتار دستجمعی مزدکیان

قباد ساسانی که در آغاز برای همگانی کردن آئین مزدك او را حمایت کرده بود پس از رسیدن به مقام پادشاهی برای بار دوم بامزدك و یارانانش که دارای قدرت و نفوذ زیادی در کشور شده بودند نظر خوش نشان‌داد و با آنان به سردی رفتار کرد. ولی مزدکیان کماکان به مثابه سلك نیرومندی که تکیه‌گاهشان مستمندان شهر و ده هستند نفوذ خود را در جامعه حفظ می‌کردند. این وضع ادامه داشت تا اینکه قباد بر سر تعیین‌جانشین خود خسروکواتان با مزدکیان اختلاف پیدا کرد. وی با کمک اشراف و با استفاده از تناقضات درونی خود نهضت بهانه‌ای جسته آنان را به محاکمه کشید و در نتیجه با حضور روحانیون بزرگ زرتشتی و همراهی مسیحیان ایران آنان را به بددینی محکوم ساخت و خسروکواتان (نوشیروان به اصطلاح عادل) مأمور اجراء حکم جابرانه دادگاه شد و در زمستان سال ۵۲۴ (بقولی ۲۵ ژانویه) مزدك و هزاران تن از پیروانش ناجوانمردانه به فجیع‌ترین وقساوت کارانه‌ترین وضع نابود گردیدند. تعداد طرفداران مزدك را که در این واقعه تالرانگیز زنده بگور شدند سی هزار تن نوشته‌اند.

ادامه نهضت مزدکی در ایران

با سرکوبی و کشتار دستجمعی مزدکیان در سال ۵۲۴ میلادی توسط حکومت اشرافی ساسانی و به سرکردگی خسرو کواتان

(خسرو انوشیروان) کار جنبش مزدکی در ایران پایان نیافت. بلکه برعکس این اندیشهٔ مردمی در بین طبقات مختلف به‌ویژه در نزد روشنفکران و مردم‌گرایان راستین آن زمان بصورت پنهانی وزیرزمینی به‌فعالیت خود ادامه داد. روایت‌های متعدد حاکی براینست که پیروان مزدک به‌گفتهٔ برخی به‌سرکردگی خرمک‌دخت پاتک (خرمه بنت فاده) • زن مزدک از تیسفون به‌ری گریختند و بخارا را مرکز فعالیت خود قرار دادند. و بعضی برآنند که نام خرم‌دینی که بعدها (در دوره‌های بعد از اسلام) پیروان مزدک برای خود برگزیدند از نام خرمک زن مزدک به‌گفتهٔ برخی به‌سرکردگی خرمک‌دخت پاتک (خرمه بنت فاده) ولی آنچه که در آن تردیدی نیست آنست که فعالیت مزدکیان پس از کشتار فجیع آنان متوقف نشد بدین دلیل که مورخان در همان زمانهای نزدیک به دوره مزدک تاریخ چند جنبش مزدکی را ثبت کرده‌اند.

« آنچه را سلمان میداند اگر
ابوذر میدانست کافر می گشت »
(پیغمبر اسلام ص)

سلمان، آزاداندیش و مردم گرای معروف ایرانی در آغاز قرن هفتم میلادی

یکی از چهره های شگفت و مرموز و جذاب تاریخ فکر ایرانیان
چهره روزبه پسر مرزبان موسوم به (سلمان فارسی) است . وی یکی
از محترم ترین اصحاب حضرت محمد (ص) بشمار میرود و فرقه نصیریان
سوریه نام او را در تثلیث عرفانی خود وارد کرده اند. علامت این
مسلك حروف عین و میم و سین است. (حرف عین بجای علی که
مظهر عقل و اندیشه است و حرف میم بجای محمد و حرف سین سلمان
است که او را پاپ الله دانسته اند)
درباره زندگی سلمان يك سلسله اطلاعات مکرر و به احتمال
قوی مسلم در انواع کتابها از دینی و غیر دینی ، از عربی و فارسی
آمده است.

سلمان فارسی چنانکه می گویند از مردم «جی» اصفهان یا
رامهرمز فارس است که برخی او را هیربدی زرتشتی و برخی مسیحی
و برخی او را مزدکی می شمردند که شاید بعلمت تعقیب مزدکیان ایران اترک
گفته و یا چنانکه می گویند روح کنجکاو و سر پرشورش او را بدنبال
راهبی مجوسی انداخت و به عزم سیاحت به سوی موصل و نصیبین و
شامات رفت و از طریق شام بجانب «وادی القری» که در سر راه
تجاری بین شام و مدینه قرار داشته عازم شده و در این نواحی به
اسیری قبیله «بنی کلب» درآمد. و سپس کسانی از قبیله بنو قریظ

(که یهود بودند و بعدها ریحانه دخترزید از همین قبیله همسر پیغمبر اسلام شد) او را خریدند و به مدینه بردند.

بطوریکه نوشته‌اند پیش از آنکه اسلام وارد مرحله غزوات بشود سلمان به مذهب اسلام درآمد و چون در امر مهندسی نظام تبحر داشت هنگام دفاع از مدینه نیز در غزه «خندق» که اتحادیه کلیه قوای ضد اسلام به عنوان احزاب حمله‌ور شدند خدمات مهمی انجام داد و به راهنمایی او خندق «معرف کندق یا هندک فارسی» حفر گردید و سرانجام منجر به شکست احزاب و فتح مسلمین شد. سلمان یگانه شخصی است که از میان ایرانیان وارد جمع معزز و محترم اصحاب خاص پیغمبر گردید و این توجه مخصوص بی‌تردید در اثر زهد و ورع و خدمات قابل توجه فکری سلمان به پیشرفت اسلام به وجود آمده است.

وی از خواص مورد توجه و اعتماد حضرت محمد (ص) و اولین ارکان اربعه اسلام بود. و به اتفاق افقه واعلم اهل زمان خود در حوزه مسلمانان بوده است. حدیث معروف: «سلمان منی و ان من سلمان» «سلمان منا اهل البیت» که از پیغمبر اسلام نقل می‌کنند براین نزدیکی گواه است.

بنابراین به احتمال قوی سلمان در تشکل ایدئولوژی اسلامی نقش قابل توجهی داشته است و در نزدیکی بسیار زیاد و صمیمانه و محرمانه‌اش به محمد بن عبدالله و خاندانش به ویژه حضرت علی بن ابیطالب (ع) و آل او تردیدی نمیتوان داشت. اگر بخواهیم فضایل و مناقب و احادیثی که در مراتب فضل و درایت و زهد و تقوای سلمان وارد شده است نقل کنیم موجب بسی تطویل خواهد شد همین اندازه معین است در آن عصر که عرب چندان اهل خط و سواد نبوده سلمان فارسی بالاترین مرتبه خط و سواد را دارا بود و از دانشمندان جلیل‌القدر شمرده میشد. وی بحدی در علم و فضل شهرت داشته که بعض کفار عرب درباره حضرت محمد (ص) گفتند: سلمان او را تعلیم می‌کند و مراد از «بشر» مطابق تفسیر بیضای و جمعی از مفسران در آیه: (ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی

يلحدون اليه اعجمي و هذا لسان عربي مبين) (۱) همان سلمان فارسی است. بهمین جهت حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام گفته است: «آنچه را سلمان میداند، اگر ابوذر میدانست کافر میگشت» (۲)

برخی از محققان و مفسران نوشته‌اند: منظور از بشر در آیه مورد بحث جبر «گبر» اعجمی یکی از دانایان ایرانی است که در مکه دکان داشته و حضرت محمد (ص) قبل از بعثت خود هر روز یکی دو ساعت جلو دکان او می‌نشسته و با او صحبت می‌داشته است. لوئی ماسینیون اسلام‌شناس معروف فرانسوی درباره نقش تاریخی سلمان نزد محمد (ص) در موضوع نزول قرآن و نقش بعدی وی با علی (ع) مینویسد (۳):

«میدانیم که (سوره یونس ۹۴: فان كنت في شك...) و سوره رعد: ۴۳: (ويقول الذين كفروا لست مرسلًا... الخ) پیغمبر اسلام دعوت شده بود تا آنچه را بر او نازل شده با آنچه در کتابهای یهود و نصاری آمده است مقایسه کند. و اگر در کتابهای تفاسیر اسامی مشاورینش را در موضوع تفسیر بجوئیم، غیر از دو یهودی مسلمان شده مشکوک، جز اسامی گذران و غیر واضح نمی‌یابیم و در کنار چنین کسانی بنام سلمان برمیخوریم و این بیش از همه قابل تأمل است.

در میان شیعیان است که «تأویل» پدید آمده و در عراق و بخصوص در کوفه است که علم اسلامی تفسیرزائیده شده است. و پس از تفسیر منسوب به ابن عباس که از آن چیزی که مورد وثوق باشد برای ما نمانده است، تفسیر ضحاک بن مزاحم (+ ۱۰۵) را از پنج روایت در دست داریم. بنا بر این، ضحاک که چنانکه دیدیم به انتساب محمدی سلمان معترف است، آیه ۱۰۳ از سوره نحل (ولقد نعلم انهم يقولون انما يعلمه بشر...) را چنین تفسیر میکند که الاعجمی، «استاد غیر عرب» محمد،

۱- قرآن سوره ۱۶ (النحل) آیه ۱۰۳: (وما كاملاً آگاهیم که کافران می‌گویند آنکس که مطالب این قرآن را به رسول می‌آموزد بشری اعجمی (ایرانی) غیر فصیح است و رسول (پس از آموختن این مطلب) خود به زبان عربی فصیح درآورده است.)

۲- بحار جلد هشتم در روایات مختلف

۳- سلمان پاک تألیف لوئی ماسینیون ترجمه مرحوم دکتر علی

شریعتی صفحه ۱۲۵

همان سلمان است (۱) پس از آن بیضاوی به این نظر قائل شد ، و تاریخ اسلام آوردن سلمان آنقدر نامعلوم است که معتقدان به این تفسیر را ناچار می‌کند که این آیه را که ، مکی فرض شده است. مدنی بشمارند. بنابراین ضحاک معتقد بوده که سلمان پیغمبر را در اطلاع بر کتب دینی‌یی که بر آنچه بدونازل شده سبقت دارد کمک کرده است و این از نظر تاریخی بسیار ممکن است. در این صورت سلمان در پیدایش اولین تاویلی که بشارتهایی از آن را در خود قرآن می‌یابیم حضور داشته و این بشارتها برای کسانی که فکر می‌کنند که محمد با نقل آنها قصد داشت شخصاً در حالات وجدانی نمونه پیغمبران پیشین شرکت جوید بسیار با ارزش است (مله: ۳۰/التحریم: ۱۰، ۴ = تباشیر مذهب شیعه)

آیا سلمان بیش از این برای محمد دیگر نقشی نداشته است؟ اسماعیلیه بزودی آنرا معلوم کردند ، و گفتند که در حقیقت سلمان بوده که تمام قرآن را به محمد سپرده است و (فرشته ، جبرئیل) فقط عنوانی است که از نظر چنین رسالت الهی‌یی که سلمان برعهده داشته برای او وضع شده است (۲) ینابه عقیده اینان نزول قرآن قطعاً از سرچشمه الهی است و این نظر با فرضیه معاندی که قرآن را به دروغ متهم می‌سازد - از قبیل فرضیه های شخص موهومی بنام کندی درباره شرکت سرجیوس بحیرا و بعد دو یهودی بنام کعب الاحبار و عبدالله بن سلام در تدوین قرآن تفاوت دارد.

اسماعیلیان مسلمانند ولی شکل خاصی از وحی را در نظر می‌گیرند بدین طریق که بجای املاء وحی بوسیله يك فرشته غیبی به تعلیم وحی از نفسی به نفسی که به امر الهی بوسیله صحابی پیغمبر (سلمان) به وی انتقال یافته است، معتقدند . احادیثی که اینان در این باره بدان متمسک میشوند مشکوک است و فرضیه‌شان در شمار نظریه‌های غنوصی درباره (سین) بحساب می‌آید.

۱- تفسیر طبری جلد چهارم سطر ۱۱. ابوحیان جلد پنجم صفحه ۵۳۶

۲- ایوانف ، (اسماعیلیات صفحه ۳۴ ، ۷۴ ، نصیریه به این مذهب اشاره میکنند (نسخه خطی پاریس شماره ۶۱۸۲ ورق ۱۵ ب) همچنین علی‌اللبیان.

علامه محمد اقبال لاهوری در منظومه «جاویدنامه» خود از قول «ابوجهل» دشمن بزرگ اسلام چنین میگوید:

این مساوات این مواخات اعجمی است
خوب میدانم که سلمان مزدکی است
ابن عبدالله فریشی خورده است

رستخیزی بر عرب آورده است
سلمان فارسی در حیات پیغمبر اسلام در «مسجدالنبی» همراه
گروه دیگری که اهل صغه نام دارند در شبستان مسجد می‌خفت.
این اهل صغه بقولی ۴۰۰ و بقولی ۷۰ نفر بودند که همگی مردمی
تنگدست و بی‌خانمان و ریاضت پیشه بودند که مشاهیر آنها عبارت بودند
از هلال بن ریاح و سلمان فارسی و عمار یاسر و صهیب بن سنان و زید بن
خطا بومقداد بن اسود و دیگران. و از آنجا که افرادی مانند سلمان و صهیب
که اهل صغه بودند با وجود آنکه نسب از قریش و بنی‌هاشم نداشتند و
بسبب دینداری و پارسائی در نزد پیغمبر اسلام محبوبیت یافته بودند
شاعر رازی این شعر را به قازی درباره سلمان میگوید:

لعمرك لا انسان الا بدینه

فلا یرك التقوى اكالا علی النسب

لقد رفع الاسلام سلمان فارسی

وقد رفع شرك الشریف ابالمهب

(یعنی: بجان تو که آدمی، آدمی نیست مگر به آئینش و به پشتیبانی
اصل و نسب پارسائی را ترك نمیگوید. چنانکه اسلام بلندمرتبه شد از
سلمان که پارسی‌نژاد بود و شرك و کفر بلندمرتبه شد از ابالمهب که
از شریفان قریش بود.)

پس از رحلت حضرت محمد (ص) و واقعه سقیفه بنی ساعده که
در آن مهاجرین و انصار ابوبکر را از راه شور به خلافت برگزیدند.
سلمان فارسی جزء کسانی بود که به حمایت از علی بن ابیطالب و اعتراض
نسبت به این تصمیم، از ضرورت امامت و ولایت علی (ع) دفاع کرد و
جمله معروف: (کردید و نکردید) یعنی ناشایسته را انتخاب کرده و
شایسته‌ای را انتخاب نکردید از او منقول است. در میان مخالفان تصمیم
سقیفه بنی ساعده، عده‌ای از بزرگان بودند مانند: سلمان و اباذر غفاری

و عمار یاسر و جابر بن عبدالله و عباس بن عبدالمطلب و غیره . سلمان و اباذر و مقداد و عمار را شیعه چهاررکن تشیع می‌نامند و برای آنها ارزش بسیاری قائلند. جای تردید نیست که علی (ع) رایحی می‌توان نماینده جناح دموکراتیک قریش دانست . بهمین جهت بسیاری از اهل صفه و پارسایان زهدپیشه در میان صحابه مانند سلمان و اباذر به او متمایل بودند. اباذر غفاری که بعدها در دوران عثمان به سعایت معاویه به ربه تبعید شد متهم به سخنرانیهای فصیح برضد زراندوزان و قدرت‌پرستان شده بود، اسلام را به سبب مخالفتی که در آغاز با اشراف قریش و رباخواران و زرپرستان کرده بود پسندیده بود. سلمان نیز از این زمره مردم بود؛ علی بن ابیطالب (ع) به سبب شیوه زندگی و فکر خود مورد پسند این افراد بود و بهمین جهت نواصب یا اهل تسنن بسبب آنکه سلمان امامت را برخلاف اختیار کرده بود او را دوست نمی‌داشتند.

سخنانی که از سلمان نقل میکنند و رفتاری که به وی نسبت می‌دهند این طرز فکر ضد اشرافی و شاید مزبکی مآب او را نشان می‌دهد. مثلاً روایت‌هایی که از قول سلمان درباره سیرت رسول می‌گویند همیشه پیغمبر را مردی دارای رفتار بسیار ساده و فروتن نشان می‌دهد. چنانکه زمانی بدنبال زنی حبشی که دامن ردایش را گرفت براه افتاد و آن زن پشم بافته خود را به او داد تا در قبال آن برایش گندم بخرد و پیغمبر گندم خرید و آن گندم را بدوش کشید و بخانه‌اش برد. یامی‌گویند عمر به سبب اعتقادی که به زهد سلمان داشت برای ارزیابی رفتار خود از او پرسش میکرد. می‌گویند از او پرسید: آیا رفتار من مرا به سلطانی شبیه می‌کند یا به خلیفه رسول الله و سلمان گفت: اگر درهمی از بیت‌المال را درمورد خود مصرف کنی نام سلطانی از نام خلافت بر تو سزاوارتر است. در زمان عمر پس از فتح تیسفون سلمان را با تصویب علی (ع) به والیگری مدائن فرستادند. (مکتوبی که در جواب اعتراضات خلیفه وقت نوشته شده خواندنی است. رجوع شود به کتاب احتجاج و مسطورات مجلسی ثانی در ترجمه سلمان.) (۱)

۱- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) تألیف رفیع

در اینجا باید گفت: اگر در واقع سلمان یاروزبه پسر مرزبان، مزدکی سرگردانی بود که توانسته بود با شرکت جستن در تشکل دیانت اسلامی (البته بی آنکه خود بتواند عواقب وسیع کار را حدس بزند) تخت و بخت خاندان ساسانی را برهم زند، سپس این غلام تیره روز از وادی دریدری بدرآمده برمسند حکمرانی در شهر تیسفون که شاید زمانی آن را باروخی تاریک و بی امید ترک گفته بود بنشیند. سرنوشت سلمان یکی از شگفتیهای عبرت انگیز تاریخ است که نظایرش را کمتر میتوان دید. و نشانه بوالعجبیهای تاریخ بشری است.

بهر جهت این واقعیت بی تردید است که سلمان فارسی، غلام سابق، سرانجام امیر شهر مفتوح تیسفون شد. ولی چه تفاوت عظیمی بین دستگاه محقرانه و درویشانۀ امارت او بادربار پر جلال ساسانیان وجود داشت. سلمان «عطا» یا حقوقی را که به او پیشنهاد شده بود نپذیرفت. سید بافی میکرد سبدها را می فروخت و بابهای آن میزیست و بدینسان به عقاید مساوات طلبی خود سخت پای بند بود. هنگامیکه در گذشت چیزی از آرائی نداشت و امروز در «سلمان پاک» واقع در لواء البغداد نزدیک مدائن قبر او باقی است و جای دارد که ایرانیان صرف نظر از عقاید دینی و سیاسی خود، این گور را جایی محترم و مقدس بشمارند زیرا بهر جهت مردی در آن خفته که از فروتنان و یاران مستمندان روزگار خود بود (۱)

ظهور قدریان و معتزلیان

دراواسط دوره بنی‌امیه تفکر در مذهب اسلام و اظهار شبهه و تأویل آیات که باشد و اهمیت خاصی مورد توجه اعراب بود، از طرف جمعی از مسلمانان غیر عرب یا کسانی که باملل غیرمسلمان (خارجی) حشر داشتند و اقتباس بعضی آراء و عقاید از ایشان کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر جبر و اختیار بود.

اول شبهه‌ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۸۶-۷۵ هجری) بروز کرد و اظهار کننده این مقاله معیذ بن عبدالله جهمی بود و برخلاف عقیده فرقه مجبره یا جبریه که به‌طور شدید طرفدار عقاید غیرقابل تغییر اعراب و مورد حمایت خلفای اموی بودند برخاست و قولی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجبره می‌گفتند بندگان قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند. خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث می‌کند و نسبت افعال خیر و شر به افراد ناس نسبت مجازی است. همانطور که مجازی می‌گوئیم: (نهر جریان دارد و آسیاب می‌گردد) و به انسان نیز از راه مجاز نسبت فعل می‌دهیم، و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآن را نیز از همین نظر تأویل می‌کردند.

این عقیده و گفتار خمود کننده با عقاید متحرک و فعالانه ایرانیان که مبتنی بر اختیار فرد بر اندیشه و گفتار و کردار خود در تمام مدت زندگی می‌باشد و قرن‌ها در ایران رواج داشت بکلی مغایر بود. تعلیمات آئین‌های مختلف آریائی (که شرح آنها در ورق‌های پیش در این کتاب آورده شد) حاکی از این بود که هستی یا جهان دارای دو قوه و قدرت فعاله نور و ظلمت می‌باشد. این قوه همواره با هم در حال برخورد و نزاع و جدال هستند. نماینده نور یا روشنائی «اهورامزدا» و نماینده «تاریکی یا ظلمت» اهریمن نام گرفته بود. در این میان بشر بطور خودمختار و آزاد در بین دو قوه

مذکور قرار گرفته است. یاران و پیروان آئین‌های مزدائی و آریائی باید همواره دریاری به نیروی اهورامزدا که مبشر روشنائی و راستی و تندرستی است بشتابند تا نیروی اهورامزدا براهریمن غالب شده و در نتیجه تاریکی و دروغ و نادرستی و فقر و مرض که از اجزاء قوه اهریمن میباشند از جهان محو گردد. در این گیرودار چنانچه انسان به قوه اهریمنی توجه نموده و به آن کمک کند جهان رو به ظلمت و تباهی خواهد رفت. در اینجا شعر زیبایی که به جلال‌الدین بلخی (مولوی) نسبت میدهند و تأثیر افکار مزدائی را با مختصر تغییری در بعد از اسلام نمایان میسازد، بخاطر می‌آید که می‌گوید :

آدمی زاده طرفه معجونی است از فرشته سرشته وز حیوان
گر رود سوی این شود به از این و ر شود آن شود کم از آن
یا بقول سنائی :

در توهم دیوی است و هم ملکی هم زمینی بقدر و هم فلکی
ترك دیوی کنی ملك باشی ز شرف برتر از ملك باشی
معبد جهنی که رأی خود را از یک نفر ایرانی متفکر و دانشمند بنام سنوبیه یا سیبویه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را به قضا و قدر انکار کرد و گفت افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند بطور کامل توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که تفویض خوانده میشود. پیروان معبد جهنی بنام قدریه معروف شدند. ولی فرقه معتزله که بعدها رأی معبد را پذیرفتند از قبول این لقب دوری جستند و گفتند ما منکر قدریم و نسبت آثار به خدای تعالی خطا میدانیم باید مخالفان ما یعنی جبریه که به قضاء و قدر عقیده دارند به این اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر بار قبول این عنوان نمیرفتند. معبد جهنی را در سال ۸۰ به قولی حجاج پسر یوسف ثقفی در بصره و به قولی عبدالملك پسر مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مانند غیلان دمشقی و یونس اسواری و جعد بن درهم نیز همین عقیده را اظهار داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را به زعم خود تاویل کردند، ولی این موضوع تازه چیزی نبود که از طرف اعراب متمصب در مقررات مطلق اسلامی به زودی پذیرفته شود. در نتیجه مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار گرفت. بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند و به اخلاف خود توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه‌های ایشان نماز نگزارند و به عیادت بیماران آن طایفه نروند (۱)

غیلان دمشقی را خلیفه هشام پسر عبدالملک اموی (۱۲۵-۱۰۵ هجری) و جعد بن درهم را خالد بن عبدالله القسری (مقتول در سال ۲۱۶ هجری) والی عراق و خراسان به قتل آورد.

ولی رأی قابل توجه و پراهمیت این گروه متفکر ازمیان نرفت و روزیبه روز بر تعداد گروندگان آنها افزوده شد بخصوص وقتی که ابوحنیفه و اصل بن عطا (۸۰-۱۳۱ هجری) از موالی ایرانی و از شاگردان حسن بن یسار بصری (۱۱۰-۲۱ هجری) به تأیید آراء معبد و غیلان برخاست و معرک نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید. (۱)

در ایامی که حسن بصری در بصره به تعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواعظ او در ذم دنیا و لزوم عبرت اندوزی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی توجه وارادت جمع کثیری از مسلمانان را جلب کرده بود یک فرقه از خوارج به اسم ازارقه که پیروان نافع بن ازرق بودند به سرکردگی قطری بن الفجاء بن بنی امیه شوریدند. قطری بالقب امیر المومنین به جمع آوری خوارج ازارقه و تهییج ایشان برضد بنی امیه مشغول شده اهواز را گرفت و مدتها در حوالی بصره ورود کارون باعمال امویان زد و خورد میکرد، تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج پسر یوسف بر عراق و ایران بدست مهلب بن ابی صفر از آن حدود رانده شد.

در زمان فتنه ازارقه بین مسلمانان نبرسر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز کرد و هر دسته در این خصوص رأیی داشتند بشرح زیر :

۱- ازارقه می گفتند که هر کس، چه مسلم و چه غیر مسلم مرتکب گناهی شود اعم از آنکه گناه او از گناه صغیره باشد یا کبیره مشکوک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم می آید.

۲- طایفه دیگر از خوارج که صفریه خوانده میشدند قول ازارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند .

۳- فرقه دیگر از خوارج بنام نجدات می گفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجتماع کرده باشند مشرک محسوب میشود ، ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمانان در باب تحریم بر آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب به حرام بودن آن علم نداشته، باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر به رأی علمای فقه وا گذاشت.

۴- مرجئه و اکثر علمای تابعیه نمیگفتند که مرتکب گناهان کبیره

۱- خاندان نویختی تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی صفحه ۳۳

را چون به انبیای مرسل و کتابهای آسمانی و به حقانیت احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده و لی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافی با ایمان و اسلام نیست.

۵- حسن بصری و پیروان او می گفتند که مرتکبین کبائر منافق بشمار نمیروند و منافق از کافری که علنی اظهار کفر می کند به مراتب بدتر است .

واصل بن عطا رأی هیچیک از این فرقه هارا که یاه کفر و شرک گناهکاران حکم میکردند و یاه ایمان و اسلام ایشان. نپذیرفت و رأیی آورد که حد وسط این دو محسوب میشد. وی گفت: که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست، بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد، چه ایمان عبارت از یک سلسله خصلت های نیکوست که چون در مردم جمع آمد او را به لفظ مؤمن میستایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند. ولی به این علت که خصال نیک دیگر در او موجود نیست، و منکر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمی باشد. و در حقیقت، مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هر دو خارجند و از ایشان کناره گیری (اعتزال) جستهند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند. ولی اگر مرتکب کبیره ای بدون توجه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است. چه در آن دنیا مردم دو گروه بیش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت بالاین تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرارگاه او از قرارگاه کفار بالاتر خواهد بود.

واصل بن عطا پس از اظهار این عقیده از استاد خود حسن بصری و پیروانش کناره گرفت و برای مباحثه باطلایی که از او پیروی کردند به گوشه دیگری از مسجد رفت. حسن بصری به اطرافیان خود گفت (اعتزال عنا) از ما کناره گرفت یا از ما جدا شد. و منظورش «واصل» بود. در اثر این بیان مخالفان واصل پیروان وی را معتزله خواندند. عقیده واصل بن عطا از این تاریخ بنام «المنزلة بین المنزلتین» و اعتزال معروف شد و پیروان او هم اهل اعتزال یا معتزله مذکور خوانده شدند .

واصل بایاری یکی از شاگردان حسن بصری بنام عمرو بن عبید بن باب (۱۴۴-۸۰ هجری) که او نیز از موالی ایرانی بود فرقه بزرگ و پراهمیت فلسفی معتزله را تأسیس کرد که باعث انقلاب عظیم فکری در جوامع اسلامی گردید. زید بن علی بن حسین (ع) مؤسس و بنیانگذار فرقه زیدیه از شاگردان واصل بن عطا بود.

اصول عقاید فرقه معتزله

غیر از عقیده به تفویض و اعتزال و انکار قدر ، و اصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شد. با وجود اختلافاتی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرد، و آنرا به فرقه هائی چند منقسم ساخت. اصول عقاید و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که به اصول خمس (پنجگانه) معروف است محفوظ ماند و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدامیکرد که به این اصول معتقد بود و آن اصول این است:

۱- توحید: خداوند عزوجل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر. بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است. هیچیک از حواس نمیتواند او را دریابد. نه در دنیا و نه در آخرت مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست. بلکه خداوند لم یزلی است و زمان و مکان و نهایت و حد ندارد. خالق اشیاء است و مانند اشیاء نیست و هرچه غیر از اوست محدث است.

۲- عدل: خداوند شر و فساد را دوست نمیدارد و از این جمله بری است. و افعال بندگان را خلق نمی کند، بلکه مردم به قدرتی که خداوند به ایشان داده به آنچه به آن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت می نمایند. او امر ایزدی جهت اجرای اموری است که مصلحت خلق در آنهاست و پسندیده خداست و نواهی او برای جلوگیری از ارتکاب به امور ناپسند و فسادانگیز است. خداوند بندگان را تکلیف به اعمالی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمی کند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمیخواهد. مبادرت به فعل یا خودداری از آن بقدرتی است که

خداوند آن را به بندگان خود داده و مالك اين قدرت اوست. اگر بخواهد میتواند آنها را سلب کند يا باقی بگذارد.

خداوند قادر است که مردم را به اطاعت خود مجبور سازد و يا ایشان را از راه اضطراب از معصیت بازدارد. ولی اراده او برای آنکه از بندگان خود رفع محنت کند و باب هرج و مرج را مسدود سازد به این ترتیب قرار نگرفته.

فرقه معتزله را بمناسبت اصرار در باب تعریف تقدیر و توحید و عدل و مناظره در این خصوص با طرفداران تجسم و تشبیه و مجبره و غیره، اهل توحید و عدل نیز می‌گویند.

۳- وعد و وعید: خداوند در احکام خویش تغییر نمی‌دهد و در وعد و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی‌آمزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند.

۴- المنزلۃ بین المنزلتین: که شرح آن در بالا گذشت.

۵- امر به معروف و نهی از منکر: بر هر مسلمانی به قدر وسع و استطاعت او واجب است که احکام را بر هر کس که راه عصیان رفته و از او امر و نواهی الهی سرپیچی کرده چه کافر باشد چه فاسق، عرضه دارد و در پیش بردن آن با شمشیر یا وسایل مادی آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نگذارد.

حدیث مجعول (القدریة مجوس هذه الامة) حربه‌ای بود که دشمنان این طایفه آزادانه بر ضد آنان بکار میبردند. با در نظر گرفتن اصول عقاید فرقه‌های قدریه و معتزله میتوان گفت این فرقه مظهر آزادفکری و آزادمنشی ایرانی همراه با تعقل و تفکر عمیق فلسفی در مقررات اسلامی متأثر از تعلیمات آئین‌های ایرانیان بوده‌اند.

بدیهی است ظهور این قبیل افکار در حکم اعتراضی است که پیوسته عقل سلیم بشر بر احکام جابرانه و تعلیمات مقرر و محدود نموده است. (۱) فرقه معتزله در دوران بین خلافت مأمون و متوکل یعنی در زمان مأمون و معتصم و واثق (۲۳۲-۱۹۸ هجری) به اوج اقتدار و اعتلای خود رسید، زیرا مأمون خود آشنا به علم کلام و از دوستداران بحث و جدل در مسائل فلسفی بود. از زمان متوکل عباسی به بعد قدرت معتزله رو به تنزل گذاشت. برای اطلاع بیشتر در این مورد خوانندگان می‌توانند به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) رجوع کنند.

۱- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) چاپ دوم

تشیع جلوه‌ای از حق جوئی ایرانیان در اسلام

حضرت محمد (ص) هنگامی که در سال ۶۳۲ میلادی (۱۰ هجری) دار فانی را بدرود گفت پسری نداشت و نیز به عقیده عده‌ای از مسلمانان جانشینی برای خود تعیین نکرده بود (۱). بنابراین از همان اول قدرت اسلام دو مسأله مطرح بود: یکی اینکه چه کسی باید جانشین پیغمبر (ص) گردد و رئیس مسلمانان شود؟ دیگر آنکه چگونه باید جانشین را انتخاب نمود.

قبل از اینکه به آنها پردازیم بهتر است چند نفر از شخصیت‌های برجسته صدر اسلام آن عصر را مطالعه کنیم و ببینیم کدام در حقیقت برای جانشینی محمد لیاقت بیشتر داشتند.

علی (ع) پسر عمو و داماد و دوست وفادار و صادق حضرت محمد (ص) و پسر مربی او بود. چون حضرت محمد در دو سالگی پدر و در شش سالگی مادر خود را ازدست داد، ابوطالب عموی او، وی را نزد خودش آورد و به تربیتش همت گماشت و با او چون فرزندی رفتار نمود و در تربیت و تعلیمش چنان کوشید که محمد در تمام زندگی خود سپاسگزار و حق شناس او بود. و علی پسر ابوطالب بود و در نتیجه پسر عموی محمد میشد. علی دومین نفر بعد از خدیجه و نخستین مردی بود که به دین محمد درآمد و باجرات و شهامت و شجاعت خود در بحرانی‌ترین مواقع دوست و یار وفادار محمد و اسلام بود.

ابوبکر تاجر بزرگی از اهالی مکه بود و او نیز در همان وهله‌های اول بدین اسلام درآمد و شهرت او برآستی و بلند همتی او است. ابوبکر دختر خود عایشه را که هشت سال داشت (در سال اول هجرت و ۶۲۲ میلادی) به ازدواج محمد درآورد و ارتباط فامیلی برقرار ساخت. عمر به اندازه ابوبکر به محمد نزدیکی نداشت. هر چند عمر پدر

۱- این مطلب بنا به عقیده شیعیان درست نیست و حضرت محمد (ص)

در سال دهم هجری یعنی آخرین سفر حج در محلی بین مکه و مدینه بنام غدیر حضرت علی بن ابیطالب (ع) را به جانشینی خود برگزید.

زن دیگر محمد و مسلمان وفادار و باحرارتی بودمی کوشید تا باخشونت و قساوت خود مشهور و سرشناس گردد. اما این خشونت و تندى مقام او را برای اداره اسلام کمتر تثبیت می کرد، زیرا یکی از شعائر اصلی اسلام: آزادی و اغماض و مدارا با پیروان و دیگران بود. عثمان که از هیچ نظر با ابوبکر و عمر قابل مقایسه نبود. مردی مادی، نفع پرست، وجدان فروش و حریص بود، وی هیچگونه لیاقتی نداشت و از جرئت و شهامت نیز بی بهره بود. چنین بنظر میرسید که برای احراز مقام پیشوائی اسلام کوچکترین مزیتی نداشت.

بدین طریق بین چهارخلیفه صدر اسلام، علی بیش از همه لایق ریاست و حق او از همه بیشتر بود. ولی اصول انتخاباتی آن عصر خلاف این امر انجام داد، زیرا عده ای از مردم به سرپرستی عایشه زن پیغمبر و دختر ابوبکر بلوائی ایجاد کردند و علی را تقریباً یک ربع قرن از حکومت و قدرت دور نگهداشته و به اصطلاح خانه نشین کردند. و هنگامی که علی موفق شد تا اکثریت را بطرف خود جلب کند، عایشه و اطرافیان او انقلاب کردند و اسلام را به جنگهای داخلی کشیدند. (۱) در چنین موقعیتی ایرانیان به هواداری علی (ع) برخاستند که او را بحق جانشین و وصی حضرت محمد (ص) میدانستند.

علی را بحق میتوان نماینده جناح دموکراتیک قریش دانست و بهمین جهت بسیاری از اهل صفا و پارسایان زهد پیشه در میان صحابه مانند سلمان و ابازره و متمایل بودند. ایرانیان با پشتیبانی کردن از علی و نشان دادن بر مقام حکومت اسلامی حق جوئی خود را در اسلام ثابت کردند. کم کم ایرانی علی را که وارث و نماینده به حق حضرت محمد (ص) بود بر رأس اعراب قرار داد. بنابراین دیگر علی تنها قهرمان اسلام و ملت عرب نبود بلکه به صورت قهرمان بزرگ ملی ایران درآمد. وقتی که ایرانی طرفدار علی شد قلباً و از روی صمیمیت بود و دلیل کافی و عمیقی داشت و آن اینکه علی داماد پیغمبر و پسران علی که نوه های پیغمبر اسلام بودند همگی بعلت اصالت و پرهیزکاری در دین و داشتن دانش اجتماعی نمایندگان واقعی حق و عدالت به شمار میرفتند.

بعد از شهادت حضرت علی (ع) در کوفه (رمضان سال ۴۰ هجری) کشورهای اسلامی به تصرف معاویه رقیب حکومتی علی (ع) درآمد و بعد از او فرزندان او بنام امویان به حکومت جابرا نه و غیر انسانی پرداختند.

حکومت امویان برای ایرانیان قابل تحمل نبود زیرا بنیاد آن را بر تحقیر عجم و برتری عرب نهاده بودند. خشونت و قساوت تازیان

۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت های ملی ایران و تاریخ نهضت های فکری ایرانیان مراجعه شود.

نسبت به مغلوب شدگان بی‌اندازه بود. امویان که عصبیت عربی را فراموش نکرده بودند حکومت خود را بر اصل سیادت عرب نهادند. در دوران حکومت امویان کشور ایران نیز جزء متصرفات بنی‌امیه قرار داشت و حکام و فرمانروایان سفاک آنان که حجاج بن یوسف ثقفی نمونه‌ای از آنهاست در ایالتها و ولایتهای ایران حکومت میکردند. بنابراین دین حکام و فرمانروایان و طبقات مرفه و اشراف ایران در آن موقع تابع اعتقادات رسمی و دولتی امویان بود که به عنوان سنت نامیده میشد. ولی برعکس طبقات پائین اجتماع و روشنفکران مسلمان ایرانی به مذهب تشیع اعتقاد داشتند و در نشر آن نهانی فعالیت می‌کردند بطوریکه ابوسلمه و ابومسلم خراسانی در آغاز قرن دوم هجری ایرانیان را به حمایت از آل‌علی برضد امویان به‌قیام و انقلاب واداشتند. و سرانجام حکومت امویان به همت و یاری ایرانیان به‌ویژه خراسانیان منقرض گردید. (۱۳۲ هجری) متأسفانه بعد از پیروزی ایرانیان به علل مختلف فکری و سیاسی که مشروح آن در تاریخ نهضتهای ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) و تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) آمده است آل‌عباس یعنی عباسیان که خود را از بنی‌هاشم میدانستند به قدرت رسیدند و کار حکومت و دین دوباره بدست متعصبان عرب و سنت‌گرایان مخالف تشیع افتاد و شیعیان ناگزیر همچنان به فعالیت‌های مختلف خود در مقابله با حکومت و قدرت عباسیان که در برخی موارد سختگیرتر از امویان بودند ادامه دادند. بایبان شرح بالا و بررسی وقایع سیاسی ایران در قرنهای نخستین اسلامی روشن میشود که توده مردم ایران طرفدار تشیع علوی (اعم از دوازده امامی- زیدی- اسماعیلی) بوده‌اند و در مقابله و مبارزه با حکام و فرمانروایان برگزیده عباسیان همواره می‌کوشیده‌اند. چنانکه در سال ۲۵۰ هجری به همت و یاری حسن بن زید علوی نخستین دولت مستقل ملی ایرانی زیر عنوان «نهضت علویان زیدی در طبرستان» در ایالتهای شمال ایران (مازندران و گیلان) تشکیل گردید. و بعد از آن در قرن هشتم هجری دولت مستقل ملی دیگر در سبزوار تاسیس یافت و به نام حکومت شیعه سربداران مدت نیم قرن خراسان و کومش و گرگان را در تصرف داشت. تا اینکه در قرن دهم هجری به همت و پایمردی اسماعیل صفوی دولت شیعه صفویان در ایران تسلط و بسط یافت.

صوفیان یا آزاداندیشان ایران

نکته اساسی درباره تصوف ایران اینست که تصوف ایرانیان همیشه «طریقت» بوده است. یعنی مشرب و مسلک فلسفی بوده، نه «شریعت» و مذهب و دین. تصوف همواره حکمت عالی و بلند پایه‌ای برتر و بالاتر از ادیان بوده است و بهمین جهت هیچ نوع عبادات و فرایض و اعمال و آنگونه فروعی که در ادیان مقرر است در تصوف نبوده و صوفیان ایران نوعی از نماز یا روزه و یا عبادت دیگر مخصوص بخود نداشته‌اند. نه تنها جنبه روحانیت و رهبانیت در آن نبوده و به امتیاز طبقاتی قایل نبوده‌اند بلکه پست‌ترین مریدان در نتیجه لیاقت یعنی طی مراحل سلوك و درجات می‌توانسته‌اند جانشین مرشد خود بشوند و خرقه و مسند به ایشان برسد.

همین آزادمنشی تصوف بوده است که در نظر صوفیه گبر و ترسا و یهود و مسلمان و حتی بت پرست یکسانند و همه می‌توانستند در برابر یکدیگر در خانقاه بنشینند و در سماع و ذکر خفی و جلی و هرگونه تظاهر دیگر شرکت کنند (هنوز در هندوستان که تصوف قدیم نیرومندتر و زنده‌تر از ایران است مسلمان و هندو هر دو در طریقه تصوف برابر و برادرند) بدینگونه تصوف تنها اصل بوده است و در فروع هرکس می‌توانسته است به سلیقه و ذوق و پسند خود عمل کند و اجبار و الزامی در کار نبوده است. بهمین جهت در دوره اسلامی برخی از طریقه‌های تصوف. شافعی و برخی حنفی، برخی حنبلی و حتی ظاهری و برخی هم شیعه بوده‌اند و تنها در زمانهای اخیر گاهی در میان فرقه‌حیدری یعنی هواخواهان سلطان حیدر نواده شیخ صفی‌الدین اردبیلی و فرقه نعمتی پیروان شاه نعمت‌الله ولی اختلاف و زد و خورد در گرفته است. پیش از آن به اندازه‌ای وسعت مشرب در تصرف بوده است که شافعی‌ها که نزدیک‌ترین دسته تسنن به شیعه هستند از نظر اعتقاد پیروان شیخ صفی‌الدین اردبیلی در زمان شاه اسماعیل صفوی یکسره شیعه شدند و قزلباشهای معروف را فراهم کردند. امروز هم اینگونه نزدیکی در جاهای دیگر باقی است مثلاً نقشبندیانی که در جهان هستند در هندوستان و افغانستان

و آسیای مرکزی (تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان) حنفی، در کردستان و ترکیه شافعی و در ایران (ذهبیان) شیعه‌اند و حال آنکه مبدأ همه یکیست و در اصول همه با یکدیگر شریکند. در این صورت میتوان گفت هیچ بستگی و پایست بودن به عبادات و رسوم و فرایض و مراسم خاص در تصوف نبوده است و بلکه برعکس اساس تصوف را باید همگانی و جهانی (یا انسانی) دانست.

تصوف ایرانیان بطور کلی یادگار دوره ایست که ایرانیان از امتیازات طبقاتی جان آزار زمان ساسانیان به تنگ آمده بودند و در همان آغاز دوره ساسانی تعلیمات مانی خود مقدمه‌ای برای نفی این امتیازات بود. زیرا که در دین مانی سلسله مراتب اخلاقی برقرار گردیده بود و اساس آن بر روی برتری اخلاق و فضیلت معنوی و ریاضت و مجاهدت گذاشته شده بود.

در صدر اسلام پیش از آنکه تازیان برتری نژادی برای خود قائل شوند و مردم کشورهای را که تسخیر نموده‌اند (موالی) و (ممالیک) خود بدانند همین آزادمنشی در میان بود و اصل کلی اسلام را (ان-اکرمکم اتقیکم) می‌دانستند و به همین جهت به اصطلاح رایج (سید قریشی و غلام حبشی) باهم مساوی بودند.

اما در دستگاه خلافت انتخابی خلفای راشدین که به سلطنت موروثی بنی امیه و بنی عباس تبدیل شد این اصل آزادمنشی و برابری مطلق بطور کلی از میان رفت، چنانکه شعوبیه و به ویژه تصوف ایرانی که اساس آن نفی امتیازات نژادی و طبقاتی و حتی دینی بود واکنش سخت و پاسخ عاقلانه و عارفانه‌ای در برابر برتری جوئی و برتری پسندی تازیان به وجود آورد که از نظر آزاداندیشی و مردم‌گرایی دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد.

شیخ ابوالحسن خرقانی

«آزاده‌مرد بلند نظر روزگار»

شیخ ابوالحسن علی‌پسر جعفر پسر سلمان خرقانی (یا علی‌پسر احمد) از عارفان روشنفکر و از نابغه‌های کم نظیر و از معاریف مشایخ ایران است که در نیمه دوم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری میزیسته است. وی در سال ۳۵۱ یا ۳۵۲ هجری در قصبه خرقان کومش (قومس) از توابع بسطام متولد شد و در روز دوشنبه دهم محرم (عاشورا) سال ۴۲۵ هجری در هفتاد و سه سالگی در همان قصبه (خرقان) جهان را بدرود گفت. مشهور است که علاوه بر هم‌شهری وی بایزید بسطامی عارف بزرگوار و عالی مرتبه قرن سوم هجری که شیخ و مقتدای حال جذبه و تفکر او بوده است. مانند ابوسعید ابوالخیر خرقه‌وارشاد و طریقت از شیخ ابوالعباس احمد پسر محمد عبدالکریم قصاب آملی

داشته است. در منقولات و حکایتها باقی‌مانده است که شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف مشهور قرن پنجم هجری و ابوعلی سینا فیلسوف نامی ایران که معاصر شیخ ابوالحسن خرقانی بوده‌اند به خرقان رفته و با وی صحبت داشته و مقام معنوی او را ستوده‌اند و نیز گفته‌اند که سلطان محمود پادشاه جبار و مقتدر غزنوی بدیدار شیخ ابوالحسن خرقانی رفته و از وی کسب فیض کرده و نصیحت خواسته است. (جزئیات ملاقات سلطان محمود غزنوی با شیخ ابوالحسن خرقانی که نمونه بسیار ارزنده و ستایش‌انگیزی از آزاداندیشی و مردم‌گرایی این عارف بی‌همتای ایرانی است در ورقهای آینده این کتاب خواهد آمد) اهمیت مقام عرفانی شیخ ابوالحسن خرقانی و مراد و مقتدای فکری وی ابویزید بسطامی عارف بزرگ قرن سوم هجری به درجه‌ایست که شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی (شیخ اشراق) در ضمن بیان مراتب و درجات حکیمان الهی در ایران بعد از اسلام نام آنان را در ردیف نخست قرار داده است. هانری کربن فرانسوی در این باره مینویسد:

«شجره‌نامه یا سلسله روحانی که سهروردی ذکر کرده بسی پرمعنی و بلیغ است. به عقیده او از طرفی (خمیرمایه جاوید) از حکیمان باستان یونان (حکیمان قبل از سقراط، فیثاغوریان، افلاطونیان) به صوفیانی چون ذوالنون مصری و سهل تستری رسیده. از طرف دیگر (مایه) حکمت ایران باستان از طریق صوفیانی مانند ابویزید بسطامی و حلاج و ابوالحسن خرقانی منتقل گردیده و این دو جریان حکمت و خرد در تصوف اشراق به هم پیوسته است» (۱) از مریدان و شاگردان معروف شیخ ابوالحسن خرقانی، خواجه عبدالله انصاری است که مناجات دلنشین او در ادبیات فارسی بسیار مشهور می‌باشد. از سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی است:

* بهترین چیزها دلیست که در وی هیچ بدی نباشد.

* هرکه عاشق شد خدای را یافت و هرکه خدای را یافت خود

را فراموش کرد.

* اگر سرودی بگوید و به آن حق را خواهد بهتر از آن بود که قرآن خواند و بدان حق را نخواهد.

گویند بر بالای سردر خانقاه خود این جمله را که وسعت مشرب جهانی او را میرساند نوشته بوده و یا خطاب به مریدان خود همواره می‌گفته است:

(هرکه در این سرا آید نانش دهید و از ایمانش نپرسید)

نگارنده هنگام زیارت مرقد بایزید بسطامی در بسطام و شیخ ابوالحسن خرقانی در خرقان کومش در سال ۱۳۴۳ خورشیدی تحت تأثیر مقامات عرفانی این دو عارف بزرگوار به‌ویژه گفته اخیر شیخ

خرقان که نمونه‌ای از انسان دوستی نامحدود و وسعت نظر جهانی اوست اشعار زیر را سروده‌ام:

بر مزار بایزید بسطامی

بر مزار پیر بسطام آمدم با صد نیاز
از شرار عشق او کردم به یک دم صد نماز
بی نیازم بعد از این از حشمت دنیای از
خورده‌ام چون باده شوقی از این دریای راز
در مکتب شیخ خرقان (۱)

بعدالهام از روان پیر عرفان بایزید
جان بی تابم ز مشتاقی سوی خرقان کشید
پای دل تا بردیار شیخ خرقانی رسید
گوش جان این گفته بس غزوبی پروا شنید
کای مریدان هر که آید این سرا نانش دهید
دین و آئینش مجوئید و غمش بر جان خرید
آفرین بادا بر این مکتب که بی شک قرن‌ها
چشم گیتی این چنین الفت از این مردم ندید
شادروان سعید نفیسی درباره این اندیشه عالی انسانی در عرفان
ایران مینویسد :

«صوفیه ایران بیشتر این تعبیر را پسندیده‌اند که (خدا همه جا هست) گاهی گفته‌اند: «الطرق الی الله بعدد نفوس الخلائق» یعنی هر مخلوقی راهی بخدا دارد و راه بخدا بعدد نفوس خلائق است و ناچار در هر کس خدایی هست و همه از آن اصل برخاسته‌اند، و از آن بیرون آمده‌اند. مولانا جلال الدین مولوی بلخی چه نیکو فرموده است:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

بباز جوید روزگار وصل خویش

به همین سبب است که بزرگان تصوف، گبر و ترسا و یهود و بت پرست و مسلمان همه را با یک دیگر برابر می دانسته‌اند، و برای هیچیک نسبت به دیگری برتری قائل نبوده‌اند و در مجالس خود همه را در کنار یکدیگر می نشاندند. تنها راه پیوستن و اتصال و اتحاد بمبدأ را بریدن از خود، و در ضمن خودشناسی را راه خداشناسی دانسته‌اند که:

«من عرف ربه فقد عرف نفسه» و گفته‌اند: «با او باش تا همه

۱- قریه خرقان ۳ فرسنگ (۱۸ کیلومتر) بالاتر از قریه بسطام در شمال شهرستان شاهرود واقع است.

او باشی» (۱)

مرحوم عبدالحسین نصرت (منشی‌باشی) شاعر معاصر درباره‌ی گفتار و رفتار عالی انسانی و جهانی شیخ ابوالحسن خرقانی و وسعت نظر بی‌همتای این پیشوای فکری در جهان معنویت چنین سروده است :

خرقه پوش گزیده خرقان
بر در خانقه نبشت عیان
هر که افتد بکوی ما گذرش
گر بود حاجتی بما حضرش
بدهید ای معاشران نانش
کس نپرسد ز کفر و ایمانش
آنکه نزد خدا بچنان ارزد
در بر ابوالحسن بنان ارزد

راستی با همه تلاش‌ها و کوششهای خیره‌کننده‌ای که بشر در راه کسب علوم و فنون مختلف کرده و پیشرفتهایی نیز بدست آورده است، متأسفانه در راه معنویت و انسانیت واقعی با تأسیس و تشکیل سازمانهای مختلف خیریه جهانی بعد از گذشت یک‌هزار سال حتی توفیق روش عالی انسانی و بی‌شائبه و راستین خانقاه کوچک این عارف بزرگوار و کیهان‌گرای حاشیه‌کویر ایران را نداشته است. بدیهی است همانطور که نوشته شد هدف واقعی و نهائی مکتب عرفان ایران از آغاز کار همین‌امر و تحت همین شعار والای انسانی و همگانی و جهانی بوده است (۲). چنانکه لطفعلی بیگ آذربیکدلی شاعر معروف قرن دوازدهم هجری در این باره چه نیکو سروده است:

به شیخ شهر فقیری ز جوع بر دپناه
بدین امید که از جود خواهدش خوان داد
هزار مساله پرسیدش از مسائل و گفت
اگر جواب ندادی نباید نمان داد
نداشت حال جدال آن فقیر و شیخ غیور
ببرد آتش و نانش نداد تا جان داد
عجب ! که با همه دانائی این نمیدانست
که حق به‌بنده نه‌روزی به شرط ایمان داد
من و ملازمت آستان پیر مغان
که جام می‌بکف کافر و مسلمان داد

۱- سرچشمه تصوف در ایران تألیف سعید نفیسی صفحه ۱۸۶-۱۸۵

۲- برای اطلاع بیشتر در این مبحث به تاریخ نهضت‌های فکری

ایرانیان تألیف رفیع مراجعه شود.

وارستگی و بی‌نیازی خصیصه ذاتی مردان آزاداندیش

یکی از ویژگیهای مردان آزاداندیش علوطبع و بی‌نیازی ذاتی است که نمونه‌های بسیار ارزنده آن را در میان عارفان ایرانی میتوان دید . بطوریکه نوشته‌اند سلطان محمود غزنوی در سفری که به تسخیر شهرهای مرکزی ایران (ری و اصفهان) و انقراض دولت آل بویه (دیلیمیان) منجر گردید (۴۲۰ هجری) یک‌روز در سرزمین کومش (قوس) توقف کرد و با شیخ ابوالحسن خرقانی عارف بزرگوار و مشهور ایران در دهکده خرقان ملاقات نمود.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در کتاب تذکرة الاولیاء درباره این ملاقات عبرت‌انگیز تاریخی چنین آورده است:

«نقل است که سلطان محمود از غزنین به زیارت شیخ به خرقان شد . رسول فرستاد که شیخ را بگوئید که سلطان برای تو از غزنین بدینجا آمد تو نیز برای او از خانقاه به خیمه او درآی، و رسول را گفت: اگر نیاید این آیت‌برخوانید ، قوله تعالی و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم . رسول پیغام بگزارد. شیخ گفت: مرا معذور دارید. این آیت برو خواندند . شیخ گفت : محمود را بگوئید که: چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا به اولی الامر چه رسد . رسول بیامد و به محمود باز گفت . محمود را رقت آمد و گفت : برخیزید که او نه از آن مرد است که ما گمان برده بودیم. پس جامه خویش را به ایاز داد و درپوشید . و ده کنیزك را جامه غلامان دربرکرد و خود به سلاح‌داری ایاز پیش و پس می‌آمد. امتحان را رو به صومعه شیخ نهاد. چون از در صومعه درآمد و سلام کرد، شیخ جواب داد ، اما برپانخواست. پس روی به محمود کرد و درایاز ننگرید .

محمود گفت : برپانخواستی سلطان را و این همه دام بود. شیخ گفت: دام است. اما مرغش تونه‌ای . پس دست محمود بگرفت و گفت: فراپیش‌آی. چون ترا فراپیش داشته‌اند. محمود گفت: سخنی بگو. گفت: این نامحرمان را بیرون فرست. محمود اشارت کرد تا نامحرمان همه بیرون رفتند . محمود گفت : مرا از بایزید حکایتی بگو. شیخ گفت بایزید چنین گفته است: که هر که مرا دید از رقم شقاوت ایمن شد. محمود گفت: از قدم پیغامبر زیادتست ؟ و بوجهل و بولهب و چندان منکران او را همی دیدند و از اهل شقاوت. شیخ گفت محمود را که، ادب نگه‌دار و تصرف در ولایت خویش کن که مصطفی را علیه السلام ندید جز چهاریار او و صحابه او ، و دلیل براین چیست؟ قوله تعالی و تراهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون . محمود را این سخن خوش آمد ، گفت مرا پندی ده . گفت : چهار چیز نگه‌دار اول پرهیز از مناهی و

نماز جماعت، وسخاوت و شفقت بر خلق خدا. محمود گفت: مرا دعا بکن. گفت خود در این‌گه دعا می‌کنم: «اللهم للمومنین و المومنات» گفت: دعاء خاص بگو، گفت: «ای محمود عاقبتت محمود باد» پس محمود بدره‌ای زرپیش شیخ نهاد. شیخ قرص جوین پیش نهاد و گفت: بخور! محمود همی خاوید و درگلویش می‌گرفت. شیخ گفت: مگر حلقه می‌گیرد؟ گفت: آری. گفت: می‌خواهی که ما را این بدره زر تو گلوئی بگیرد؟! برگیز، که این را سه طلاق داده‌ایم. محمود گفت: در چیزی کن البته. گفت: نکنم. گفت: پس مرا از آن خودیادگاری بده. شیخ پیراهن عودی از آن بدو داد. محمود چون باز همی گشت، گفت: شیخا خوش صومعه‌ای داری. گفت آن همه‌داری، این نیز همی بایدت! پس در وقت رفتن شیخ او را برپاخواست. محمود گفت: اول که آمدم التفات نکردی، اکنون برپای می‌خیزی؟! این همه کرامت چیست؟ و آن چه بود؟ شیخ گفت: اول در رعونت پادشاهی و امتحان درآمدی، و به آخر در انکسار درویشی میروی، که آفتاب دولت درویشی بر تو تافته است. اول برای پادشاهی تو برنخاستم، اکنون برای درویشی برمی‌خیزم. آقای عبدالرحمن پارسا تویسرکانی شاعر معروف معاصر این واقعه را چنین به نظم درآورده است:

خسرو غزنوی ملک محمود
که بسی خلق کشت و شهر گشود
چونکه از فتح هند آمد باز
با سری پر ز باد نخوت و آزار
ای بسا شهر زیرو رو کرده
بارها زر و سیم آورده
در تزلزل جهان ز آشوبش
سر گردنکشان لگد کوبش
با سپاهی فزون ز حد و عدد
در ده خارقان فرود آمد
بخت فرخنده‌اش کشید عنان
پیش پیر گزیده خرقان
شاه کشور گشا بسود جبین
پیش درویش خانقاه نشین
پس برسم نیاز محضر او
بدره‌ای زر نهاد در بر او
بوالحسن هم دو قرص نان سیوس
گفته مانندی ز عهد دقیانوس
که از آن سد جوع میفرمود
هشت اندر برابر محمود

شه برای تناول از آن نان
 پاره‌ای برد در میان دهان
 هرچه دندان بغست و رنج ببرد
 نتوانست لقمه‌ای زان خـورد
 نان خشك از دهان برون افکند
 شیخ از این عجز شاه زد لبخند
 گفت کای مرد زورمند گزین
 کز تو در لرزه اوفتاده زمین
 يك جهان خوردی و نگشتی سیر
 نان ما کرد در گلویت گیر
 پیش نان جوی که مال من است
 روزی روز و ماه و سال من است
 سپر انداختی و خسته شدی
 چون دل بیدلان شکسته شدی
 آن‌چنان گز برای خوردن نان
 سخت فرسوده شد ترا دندان
 من درویش نیز نتوانم
 خوردن زر که نیست دندانم
 زربرای توبا دو لشکر تو
 عاجزم من ز خوردن زر تو
 شاه اقلیم فقر و کشور جود
 نپذیرفت هدیه محمود
 زر بدان زر پرست واپس داد
 گفت زر بایدت دگر کس داد
 آنکه بانان خشك خواهد ساخت
 بزر خلق دل نخواهد ساخت

واقعه ملاقات شیخ علاء الدوله سمنانی عارف بزرگ قرن
 هشتم هجری با ارغون خان مغول سلطان مقتدر زمان وی نمونه دیگری
 از بی‌نیازی و وارستگی و بی‌پروائی آزاداندیشان ایرانی است که در اینجا
 بازگو میگردد .

بطوریکه امیراقبال سیستانی در کتاب چهل مجلس مینویسد :
 «شیخ علاء الدوله سمنانی گوید: وقتی که ارغون خان به عزیمت
 بغداد به همدان رسیده بود، ارغون ایلچیان فرستاد او را بی‌خبر
 بازگردانید و برخود برد و خدمت مخدوم دام‌ظله این حکایت با ایشان
 آغاز نهاد و فرمود که چون مرا پیش ارغون بردند نزدیک او مربع

بنشستم و چون پیش از آن به وقت ملازمت گستاخ بودم (۱) و او بامن وقتها مزاح کردی اول بامن برآن مزاج مزاح آغاز کرد. پنداشت که من با او به مزاح مشغول خواهم شد. من مراقبه کردم و هرچند اوسخن می‌گفت جواب او نمی‌گفتم. او بازوی مرا بگرفت و می‌جنبانید که سخن بگو. قطعاً به او التفات نمی‌کردم. عم من که وزیر او بود بیرون درگاه مشاهده میکرد، بترسید، درآمد مرا گفت: احمد، پادشاه باتو سخن می‌گوید!! جواب ده. من سر برآوردم، گفتم: تو برو بجای خود بایست که مرا از اینها فراغت است و جزا بحق از هیچ آفریده بیم نیست. تا آنگاه که ارغون سخت برنجید و تغییر کرد. امراء بزرگ که درون خرگاه بودند چون تغییر او مشاهده کردند بامن سخن سخت گفتن آغاز کردند: که تو از نزدیک ما گریختی و تاجیکی، چگونه دلیری می‌کنی؟ دیگر بار سر برآوردم و روی به ایشان کردم و گفتم: آنگاه که باشما بودم بنده شما بودم اکنون که خداوند خود را بشناختم به شما نمی‌پردازم و از شما باك نمیدارم!!» (۲)

۱- شیخ علاء الدوله سمنانی قبل از این، مدت ده سال یعنی از سال ۶۷۴ تا سال ۶۸۳ هجری در دستگاه ارغون‌خان بخدمت دیوانی اشتغال داشت و در سال ۶۸۳ هجری هنگامی که بین لشکر ارغون و لشکر امیر الیناق سردار معروف سلطان احمد تگودار عموی ارغون در حوالی قروین جنگ در گرفت ناگهان در حین جنگ جذبه‌ای از جذبات حق به شیخ علاء الدوله رسید. قباء و کلاه و سلاح رایکسو افکنده به سمنان عزیمت کرد و خرقة صلاح پوشید و به توبه و عبادت و ریاضت پرداخت (تاریخ سمنان- تألیف رفیع چاپ دوم صفحه ۵۷۶)

۲- چهل مجلس شیخ علاء الدوله سمنانی به اهتمام رفیع صفحه ۲۱

جوانمردی و فتوت شیوه‌ای از مردم گرانی در ایران

یکی از مباحث‌های بسیار جالب تصوف ایران مسلک جوانمردی است که به زبان عربی آن را «فتوت» ترجمه کرده‌اند. از جنبه‌های بسیار مهم تاریخ اجتماعی ایران رواج آئین جوانمردی و تشکیل جمعیت‌های جوانمردان یافتیان است. دلایلی در دست هست که می‌رساند بنیاد این آیین و مسلک اجتماعی در ایران پیش از اسلام گذاشته شده است و یادگار دوره‌ایست که امتیازات طبقاتی بر مردم ایران سخت گران می‌آمده و کسانی که ناکامی می‌کشیده‌اند این راه را پیش گرفتند که از طبقات ممتاز با مردم سازگارتر و مهربان‌تر و گرامی‌تر باشند.

دلیل دیگر اینکه این مسلک پیش از اسلام در ایران پیدا شده اینست که بسیاری از افکار مانویان در آن راه یافته است. از طرفی در اواسط قرن دوم هجری که ایرانیان در گوشه و کنار و به ویژه در مشرق ایران و بیشتر در خراسان و سیستان در برابر بیدادگرین و تعصب‌های نژادی امویان و دست نشانده‌گان آنان برخاستند راهنمای این جنبش‌های مردانه ملی بیشتر جوانمردان بوده‌اند. بزرگترین راهنمای این دسته ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی از مردم مآخان در سرزمین مرو بوده است که در سال ۱۰۹ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۳۷ هجری بفرمان منصور خلیفه حق ناشناس عباسی کشته شد. پیداست که آیین جوانمردی که در آن روزگار تابدین پایه ریشه گرفته بود که گروه بسیاری از مردم پیرو آن بوده‌اند می‌بایست سوابق بسیار قدیمی داشته باشد. باردیگر هنگامی که خلفای عباسی که بدست ایرانیان امویان را برانداخته بودند بنای حق ناشناسی و پیمان شکنی را گذاشته و دیگر بال کارفرمایان بیدادگر عباسی بر ایران چیره شدند در مشرق ایران جوانمردان برپای خاستند و سالها در برابر فرمانروایان عباسی و عمال آنان پایداری کردند. عباسیان که از این جنبش‌ها زیان می‌بردند این گروه جوانمردان را که در برابر ایشان برای حفظ جان و ناموس خود جنگ و گریز می‌کردند و رایگان خود را بکشتن نمی‌دادند

(عیار) خوانده‌اند و گاهی هم به ایشان خارجی می‌گفتند و این اصطلاح عامی بوده است برای هرکس و هرگروهی که باخليفة روز و دستگاه روحانی زمانه سازگار نبود و نافرمانی میکرد.

دردوره عباسیلین پیش از آن ایرانیان پی‌درپی استقلال خود را بازیابند جوانمردان مشرق ایران بنام عیاران و خارجیان قیامهای مردانه کرده‌اند که معروفترین آنها جنبش حمزه آذرك در سیستان است که در سال ۱۷۹ هجری سربرافراست و پس از ۳۴ سال پایداری در سال ۲۱۳ هجری کشته شد.

چهلویکسال پس از آن صفاریان که همین گروه بودند در سال ۲۵۴ هجری برخاستند و پس از طاهریان دومین ضربه را بر حکومت عباسیان در ایران زدند.

جای تردید نیست که جوانمردی همیشه همان رنگ طبیعی و عادی همه جنبش‌های ملی ایرانیان را در برابر سخت‌گیریهای جانفرسای روحانیان و متشرعان همدست با خداوندان زورورز دارد که در دوره‌های پیش از اسلام و بعد از اسلام بارها در ایران روی داده است. تذکر این مطلب لازم بنظر میرسد که در آغاز رواج طریقه تصوف در ایران که آن نیز پرخاشی در برابر عوامل زور و زور بوده است بزرگان متصوفه ایران همواره تصوف را برای خواص و جوانمردی را برای عوام می‌دانسته‌اند و هر دورا باهم ترویج میکرده‌اند. چنانکه سه تن از بزرگان مشایخ ایران ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی در گذشته به سال ۲۴۰ هجری و ابو حفص عمر بن سلمه حداد نیشابوری در گذشته به سال ۲۶۵ هجری و ابو الحسن علی بن احمد بن سهل صوفی پوشنگی در گذشته به سال ۳۸۴ هجری نخست سران جوانمردان و فقیهان بوده‌اند. (۱)

بسیاری از بزرگان متصوفه در برابر کتابهایی که در تصوف به نظم و نثر عربی و فارسی پرداخته‌اند آثاری نیز در فتوت به نظم و نثر دوزبان فراهم کرده‌اند و در فارسی بیشتر آنها را «فتوت نامه» نام گذاشته‌اند. آیین جوانمردی و فتوت قرن‌ها در ایران دوشادوش تصوف رواج کامل داشته و در میان عوام مؤثرترین وسیله بقای روح ملی ایران و قیام و ایستادگی در برابر بیگانگان و ستمگران بوده است. جوانمردان علاوه بر خانقاه که ستاد فکری آنان بوده است دارای مجامع دیگر بنام (لنگر) (زاویه) و «زورخانه» بوده‌اند.

اقدامات و فعالیت‌های جوانمردان ایرانی تا قرن نهم هجری بصورت فوق‌العاده چشم‌گیری در ایران ادامه داشت. بیشتر جوانمردان در ضمن فراگرفتن آئین جوانمردی موظف به فراگرفتن ورزشهای

مختلف باستانی به‌ویژه کشتی‌گیری بودند. و اعتقاد داشتند که بدین وسیله به‌تزکیه روح و جسم خود می‌پردازند و در نتیجه برای مقابله با دشمنان از راه فکر و بدن همواره آمادگی خواهند داشت. جوانمردان یکی از مهمترین پیشروان خود را بنام (جوانمرد قصاب) میخواندند. و بیشتر سران و بزرگان آنها بنام (پیر) و (پهلوان) نامیده شده و معروف بودند.

لازم به تذکر است که جنبش سرداران در قرن هشتم هجری بارزترین و درخشان‌ترین ثمره نهضت جوانمردان در این دوره است. بطوریکه در ورق‌های آینده خواهید خواند رهبران عملی و مجریان فعال این جنبش مردمی مانند عبدالرزاق پسر خواجه فضل‌الله باشتینی و برادرش وجیه‌الدین مسعود باشتینی، پهلوان حیدر قصاب، پهلوان حسن دامغانی و چندتن دیگر از جوانمردان بوده‌اند.

یکی از پیشوایان بزرگ جوانمردی و فتوت در قرن هشتم هجری شاعر متصوف معروف، پهلوان محمود خوارزمی متخلص به (قتالی) بوده است که به پوریای ولی معروف بوده. وی در سال ۷۲۲ هجری درگذشته و قبرش در شهر خیوه یا خیوق در ترکمنستان است. مثنوی کنزالحقایق را در سال ۷۰۳ هجری بپایان رسانیده و از اشعار آن پیداست که مروج اصول فتوت و جوانمردی بوده است. نوشته‌اند که وی از پهلوانان زورمند زمان خود بشمار میرفته و کشتی‌گیران هنوز وی را از پیشروان خود می‌دانند و اشعار او را در مراسم ورزش و زورورزی خود میخوانند.

آخرین جلوه آشکار سازمان متشکل جوانمردان ایران قزل‌باشانند که دلاوریهای آنان در ایجاد سلسله صفویان و حفظ نظم و اتحاد و استقلال ایران در پایان قرن نهم در تاریخ معروف است.

گروهی از جوانمردان در دوره صفویه پیرو طریقه شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی شدند و بمناسبت نام سلطان حیدر پدشاه اسماعیل صفوی (متوفی سال ۸۹۸ هجری) بنام حیدری معروف شدند و گروه قزلباش را تشکیل دادند. و شاه اسماعیل را (مرشد کامل) و (صوفی اعظم) و مرشد خود میدانستند.

این گروه در زمان شاه عباس بامریاد شاه نعمت‌الله ولی که بنام نعمتی خوانده میشدند در افتاد و در نتیجه شاه عباس برای رفع استیلا قزلباشان، آنانرا خلع سلاح کرد. بدین ترتیب نفوذ فوق‌العاده ای که جوانمردان در قرن نهم هجری یعنی در پایان دوره تیموری داشتند از میان رفت و سازمانهای متعدد ایشان در ایران بهم خورد و مجامع ایشان بسته شد. از آن پس پیروان فتوت و جوانمردی در گوشه و کنار ایران بصورت منفرد و پراکنده باقی ماندند.

جنبش خرم‌دینان

بعد از مطالعه و تحقیق پیرامون جنبشهای ایرانی در قرنهای نخستین استیلای تازیان بر ایران، معلوم میشود که خرم‌دینی نام عامی بوده است برای پیروان دین تازه‌ای که در قرن دوم هجری در ایران آشکار شده و از قراین و شواهد برمی‌آید که اینان بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان بوده‌اند که از همان زمان در نواحی دورافتاده ایران و در کوهستانهای مرکزی و مغرب و شمال ایران پنهانی میزیسته‌اند و در این هنگام با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی زمان دین خود را آشکار کرده و شاید اصلاحاتی در روش مزدک مردم‌گرای معروف ایرانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی که شرح جنبش وی در ورقهای پیش در این کتاب نوشته شد، کرده باشند و بهمین علت نام تازه‌ای برای خود برگزیده باشند و نام این آئین نو را خرم‌دین گذاشته باشند. از طرفی از نظر لغوی نیز چنین مینماید که این ترکیب «خرم‌دین» تقلیدی از ترکیب «به‌دین» بوده است که درباره دین زرتشت می‌گفته‌اند. اما اینکه برخی گفته‌اند اصطلاح خرم‌دین از آنجاست که همه‌ی لنادید را مباح و روا می‌دانسته‌اند تهمتی است که مخالفان بدیشان زده‌اند. در برخی از اسناد خرم‌دینان را از باطنیان دانسته‌اند چنانکه اسماعیلیان را باطنیان شمرده‌اند. توضیح این مطلب لازم بنظر میرسد که لفظ باطنی چنانکه از معنی آن پیداست در ظاهر اصطلاح عامی بوده است برای همه فرقه‌هایی که تعلیمات خود را پنهانی و در زیر پرده میداده‌اند و از ترس بدخواهان آشکارا تبلیغ نمی‌کردند و این نیز اصطلاحی است که مخالفان اینگونه جنبشها درباره ایشان بکار برده‌اند.

خرم‌دینان به دو گروه منقسم میشده‌اند. نخست جاویدانیان یا جاویدانیه که پیروان جاویدان پسر شهرک سلف بابک بوده‌اند. دوم بابکیان یا بابکیه که پیروان بابک خرم‌دینی باشند. از جزئیات عقاید خرم‌دینان آگاهی درستی بمان نرسیده و اگر کتابهای دینی نوشته‌اند نابود شده است آنچه از ایشان می‌دانیم اشارتهای کوتاهی است که

آلوده به تهمت و غرض درگفتار مورخان و نویسندگان کتابهای ملل و نحل و کلام میتوان یافت. منابع موجود دربارهٔ آئین خرم‌دینان بقدری اختلاف دارند که مشکل میتوان جواب روشنی برای این منظور یافت بویژه که همه آنها باتقلید و تعصب دینی و سیاسی آمیخته است. مقدسی درباره آنان مینویسد: (از ریختن خون جز در هنگامی که علم طغیان برافرازند خودداری می‌کنند، به پاکیزگی بسیار مقیدند با نرمی و نکوکاری با مردم دیگر درمی‌آمیزند و اشتراک زنان را با رضایت خود آنها جایز میدانند) (۱) این ندیم خرم‌دینان را اتباع مزدک میدانند و مینویسد: (خرمیان مجوسیانی بودند که به این‌کیش گرویده و به لقطه شهرت یافته و رئیسشان مزدک باستانی است و او آنان را وادار کرد که به‌لذایند و شهوترانی و خوردن و نوشیدن و مواسات و آمیزش باهم گرایند و به‌همدیگر زورگوئی و استبداد نداشته باشند و درزن و خانواده باهم شرکت کنند و کسی را از آمیزش با زن مرد دیگر باز ندارند و با این وصف به‌کردار نیک و ترک آدمکشی و آزار نفوس معتقد بوده و در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادند که در هیچ ملتی دیده نمیشد اگر میهمانی را بخانه می‌خواندند هیچ روگردانی از خواسته‌های او هرچه باشد نداشتند و همین رویه را نیز مزدکی داشته‌است که در دوران قباد پسر فیروز ظهور کرده و انوشیروان وی را با پیروانش بقتل رسانید) (۲)

جناالفاخوری و خلیل‌الجر مؤلفان تاریخ فلسفه در جهان اسلامی درباره جنبش خرمیان (خرم‌دینان) چنین اظهار نظر کرده‌اند:

«جنبش خرمیان از جنبه‌های گرایش اجتماعی به مزدکیان پیوسته است و از جنبه‌های سیاسی و اعتقادات دینی به شیعه، مطهرین طاهر گوید: خرمیان به فرقه‌های متعدد منقسم شدند و همه به رجعت و تناسخ معتقد بودند، ولی می‌گفتند: این اسماء و اجسام تغییر می‌یابند. خرمیان می‌گفتند همه انبیاء و رسولان اگرچه تعالیشان مختلف است ولی همه از یک منبع الهام می‌گیرند. خرمیان را امامانی است که به‌هنگام اختلاف به آنان رجوع می‌کنند و پیامبرسانانی دارند که همواره در میانشان می‌گردند. اما عقیده ایشان در درجه اول متکی به دومبداء نور و ظلمت است. اصطخری می‌گوید:

۱- البدء والتاریخ جلد چهارم صفحه ۳۰-۳۱

۲- فهرست ابن‌ندیم ترجمه تجدد صفحه ۶۱۱

در دیه‌هاشان مسجدهایی است که در آنها نماز می‌گزارند و قرآن می‌خوانند، ولی بطوری که می‌گویند در باطن معتقد به دینی نیستند. ظهور جنبش بابک خرم‌دین معلول وضع اجتماعی و اقتصادی (دوره تسلط امویان و سپس عباسیان و فتودال پروری آنان در ممالک اسلامی) بود. بهمین علت جنبش بابک (که جنبه مساوات اجتماعی آن چشمگیر بود) پیروز شد و بسرعت رو به انتشار نهاد و اقوام مختلفی از ایرانی و کرد و رومی و ارمنی و حتی از عرب، چون محمد بن یوسف الثغری و ابودلف عجلی به نقل بغدادی بدو پیوستند و بنابه گفته بغدادی «مردم عامی دسته دسته آئین او را گردن می‌نهادند تا آنجا که شماره پیروان بابک که جزء سپاه او در آذربایجان و دیلم بودند به سیصد هزارتن رسید.» طبری می‌گوید: «جماعت کثیری از مردم جبال از همدان و اصفهان و ماسبدان و مهرجان به دین او درآمدند.» اولین انگیزه بابک در قیام خود اصلاحات اجتماعی بود که آنها را در دو اصل اساسی آورده است:

- ۱- پایان بخشیدن به فئودالیسم، از طریق گرفتن زمین از صاحبان آن و واگذار کردن به طور رایگان به کشاورزان.
- ۲- آزاد کردن زن از بردگی و برابر قرار دادن او با مرد در حقوق و وظایف.

بطوریکه می‌بینیم جنبش بابک دنباله جنبش مزدک است و از این روست که بغدادی می‌گوید: «خرم‌دینان بر مذهب مزدک بودند» بنابراین تعلیمات مزدک بعد از مرگ نمرود، بلکه همچنان زنده ماند تا مردی که بار دیگر آن را تشکیلات و رونق داد بپاخواست. آنچه بابک را در این اقدام بیش از همه یاری کرد، ستمی بود که توانگران نسبت به فقرا اعمال می‌کردند. چنانکه یعقوبی پس از دیدار ایشان گوید: «روز به روز روزگارشان سخت‌تر میشود و بر سروران خود خروج می‌کنند، و دستجاتی جهت غارت و چپاول تشکیل می‌دهند» در اطراف بابکیان ادعاهای مغرضانه بسیار است چنانکه حقیقت مذهبشان در پرده‌ای از این اوهام مستور مانده است. حقیقت اینست که بابکیان می‌کوشیدند تا روحشان به امور مادی آلوده نگردد. گوشت و آنچه را که زاهدان دیگر نمی‌خوردند برخود حرام ساخته بودند.

شهرستانی می‌گوید: (بابکیان می‌گفتند همه پیامبران با وجود اختلاف ادیان و شرایع خود، دارای یک روح واحدند و وحی هیچگاه منقطع

نمیشود و هرکس متدین به دینی باشد، در صورتی که امید ثواب و بیم ازعقاب داشته باشد نزد ایشان مصیب است. هرگز زبان به بدگوئی کسی نمی‌گشایند و به کسی آزار نمی‌رسانند. بایکیان از خون‌ریزی نیز بطور جدی پرهیز می‌کنند مگر آن هنگام که جنگ و کشمکش در میان باشد» (۱)

آغاز ظهور خرم‌دینان یا خرمیان بدرستی معلوم نیست در این مورد مورخان اختلاف نظر دارند که این کیش را بایک رواج داده یا پیش از او هم وجود داشته و وی بدان گرویده است. اما چیزی که در این میان مسلم بنظر میرسد اینست که پیش از بایک این کیش در میان بوده و بایک در قرن سوم هجری در ترویج آن کوشیده و آنرا به منتهای شکوه و نیرومندی خود رسانیده است.

نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا میشود در سال ۱۶۲ هجری است که به گفته نظام‌الملک در سیاست‌نامه: (در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ‌علم یا سرخ جامگان خوانند با خرم‌دینان دست یکی کردند و گفتند ابومسلم زنده است، ما ملک بستانیم و پسر او ابوالعزا را مقدم خویش کردند و تابه ری بیامدند حلال و حرام را یکی داشتند و زنان را مباح کردند و مهدی نامه نبشت به اطراف به عمر بن العلاء که والی طبرستان بود، دست یکی کنید و به حرب ایشان روید، برفتند و آن جمع پراکنده شدند) (۲)

بطوریکه در سیاست‌نامه آمده است باردوم در زمانی که هارون الرشید در خراسان بود (یعنی از سال ۱۹۲ تا ۱۹۳ هجری) خرم‌دینان خروج کردند و گروه‌هایی از نواحی اصفهان، ترمذین وری و همدان به آنان پیوستند و عده ایشان بیش از صد هزار بود، هارون الرشید عبدالله پسر مبارک را با بیست هزار سوار بجنگ آنان فرستاد. در این جنگ عده زیادی از خرم‌دینان کشته شدند و فرزندان ایشان را نیز به بغداد بردند و به عنوان غلام فروختند. بقیه آنان نیز ناگزیر هر گروه بسرزمین خود بازگشتند.

همین وقایع خودمیرساند که خرم‌دینان همواره به شیوه مردم گرایان راستین برضد قدرتمندان زیر دست آزار و صاحبان زر و زور قیام میکردند که در این زمان عباسیان غاصب و فرمانروایان برگزیده آنان در ایالت‌های تابعه بودند. اینان مانند مزدگیان به دو مبدأ جهانی نور و ظلمت و خیر و شر معتقد بودند و ستم و بهره‌کشی را آفریده اهریمن میدانستند و مبارزه فعال و مداوم برضد آفریده‌های اهریمن و هواداران آنها را از وظایف اصلی خود میدانستند.

۱- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی تألیف حنا الفخوری و حلیل‌الاجر ترجمه عبدالمحمد آیتی صفحه ۱۶۲-۱۶۵

۲- سیاست‌نامه، خواجه نظام‌الملک طوسی صفحه ۲۴۷

ظهور بابك خرم‌دینی

در روزهایی که خلفای عباسی بدست عمال خود در نقاط مختلف ممالك اسلامی به تحدید و تفتیش عقاید و افکار و غارت مردم ستمدیده مشغول بودند و افراد برجسته ایرانی را بیپناه‌ها و عنوان‌های مختلف از بین میبردند. (۱)

خرم دینان بطور نهانی و آشکار با دستگاه خلافت مبارزه میکردند. سرانجام در سال ۲۰۱ هجری سرخ جامگان یا خرم‌دینان تحت رهبری بابك در آذربایجان خروج کردند و مدت ۲۲ سال در آن سامان به استقلال زندگی کردند و شکستها به سرداران خلیفه وارد آوردند.

آغاز کار بابك بدرستی روشن نیست، آنچه مسلم است این‌مرد مبارز یکی از افراد عادی ملت ایران بود که در آغاز جوانی به سپاه جاویدان از رؤسای خرم‌دینان پیوست و در نزاد و تقرب یافت تاحدی که جاویدان در موقع مرگ خود وصیت کرد که بابك جانشین اوست.

پس از مرگ جاویدان زنش سپاه او را گرد آورد و بنابه عقیده خرم‌دینان که به تناسخ ایمان داشتند اعلام کرد که جاویدان در شب مرگش گفت که روح او در بدن بابك حلول خواهد کرد. سپس دستور داد گاوی قربان کردند و پوست او را گسترده و طشتی پر از شراب بر روی آن نهاد و قطعات زیادی نان در پیرامون طشت چید، هر يك از افراد لشکریان دست خود را بر آن پوست می‌نهاد و قطعه نانی را در شراب زده می‌خورد و دست بابك را گرفته می‌گفت: «ایمان آوردم بتو ای روح بابك همچنانکه به روح جاویدان ایمان داشتم» و سپس کرنش نموده و دست بابك را میبوسید. (۲)

۱- برای آگاهی بیشتر بر این موضوع به سه جلد تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان و دو جلد تاریخ نهضت‌های ملی ایران تألیف رفیع مراجعه شود.

۲- فهرست این‌ندیم ترجمه تجدید صفحه ۶۱۴

به‌ای ن‌ترتیب بابك رئیس فرقه خرم‌دینان شد و هنگامی که وی بر ضد حکومت و دولت عباسیان خروج کرد، خرم‌دینان از سایر نواحی به‌او پیوستند، مأمون محمد بن حمید طائی را که پیروزیهای بسیار بدست آورده بود و شهرهای قزوین و مراغه و بیشتر آذربایجان را گشوده بود به‌جنگ بابك فرستاد، ولی پس از ۶ جنگ که بین آنان روی داد محمد بن حمید کشته شد.

مأمون عباسی یار دیگر سردار ایرانی عبدالله بن طاهر والی خراسان را بجلوگیری بابك گسیل داشت و تمام ولایتهای ری و همدان و اصفهان و آذربایجان را به‌او بخشید، بابك به‌دژی پناه برد و لشگریانش پراکنده شدند، عبدالله طاهر نیز نتوانست کاری از پیش برد.

نظام‌الملک مینویسد: در سال ۲۱۸ هجری خرم‌دینان اصفهان و پارس و آذربایجان و همه ولایات کوهستان (ری و همدان) خروج کردند و همه به‌یک شب وعده نهادند و به همه ولایتها و شهرها ترتیب کاری داده بودند و در اصفهان مردی بر سر آنها بود بنام علی مزدك بیست هزار مرد را سان‌دید و نماینده خلیفه را شکست داده به آذربایجان رهسپار گردید. که به بابك به‌پیوندد، به این طریق ۲۵ هزار نفر در شهر کوهستانی شهرستان جمع شدند و بابك در آنجا به ایشان پیوست در این موقع سردار خلیفه با چهل هزار مرد به ایشان تاخت و صدهزار نفر از خرم‌دینان را (که غیر معقول بنظر میرسد) کشت.

جمعی از آنها به اصفهان بازگشتند ولی در آنجا تلفات بسیار دادند، خلیفه عباسی تمامی همت خود را بر دفع بابك مقصور گردانید تا آنکه یکی از سرداران ایرانی را بنام افشین برای قلع و قمع وی برگزید. حیدر پسر کاوس با عنوان خانوادگی افشین امیرزاده اسروشته بود که با پدر و برادرانش بدست خلیفه اسیر افتاد و در بغداد بزرگ شده و در آنجا به سرداری رسیده بود. با اینکه دل افشین با ایرانیان بود و بالاخره هم به جرم همدستی با مازیار دوست بابك که پس از بابك در میانندران سربه‌طغیان برداشت، کشته شد، به طمع جاه و مقام به جنگ بابك رضاداد و پس از دستگیر کردن او را به دربار خلیفه برد.

افشین آهنگ تسخیر حصار بابك کرد. بابك درهای حصار محکم کرد و در آنجا بماند، افشین نیز برگرد حصار لشکرگاه ساخت و خندق کند و همانجا نشست، روزها از حصار بابك بانگ چنگ و رود می‌آمد و چنان زو نامود می‌کردند که از سپاه دشمن پروا ندارند، اما

شبها گروهی رابه شبیخون میفرستادند. اینحال نیز مدتها بطول انجامید، سپاه افشین با تنگی‌علف و سختی‌کارنیک ایستادند. جنگهای خونین و کشتارهای سخت روی داد و بسیاری از سپاه بابک تلف شدند. سرانجام بابک در کار فروماند چون از توقف در حصار کاری نمی‌گشود و لشکر افشین نیز از گرد حصار دور نمیرفت، بابک برآن شد که با افشین حيله سازد، پس بر بام حصار برآمد، گفت: منم بابک، افشین را گوئید نزدیکتر آید تا پاوی سخن گویم، افشین به پای دیوار آمد. بابک زنهار خواست و گفت گروگان من پسر بزرگم است که در نزد تو است، برای من زنهار خلیفه بستان، برای من قرار نهند و لشکریان افشین بابک را رها کردند و بجای خویش بازآمدند، چون شب در رسید بابک کسان خود را برگرفت و با پنجاه مردی که با وی در حصار مانده بودند از حصار بیرون شد و به کوهها پناه برد و از آنجا به سوی ارمنستان گریخت.

دستگیری و شهادت دلاورانه بابک خرم‌دین

افشین سرانجام به یاری مکر و حيله و خیانت حکام محلی بابک دلاور نام‌آور و مردم‌گرای ایرانی را که مدت ۲۲ سال موجبات وحشت و اضطراب دستگاه جبار عباسی را فراهم ساخته بود دستگیر ساخت و به سامره نزد معتصم عباسی گسیل داشت (۱). بابک در روز پنجشنبه سوم ماه صفر سال ۲۲۳ هجری در حالی که بندی گران بر او نهاده بودند به سامره رسید.

دیگر روز معتصم برنشست و مردم از دروازه عامه تا مطیره صف کشیدند، معتصم میخواست مردم بابک رابه رسوائی و خواری ببینند، از کسان خویش پرسید که او را برچه باید نشانند؟ گفتند هیچ چیز مناسب‌تر از فیل نیست، دستور داد فیل بیاورند و بابک را لباس‌زینا درپوشیدند و کلاه سمور بر سر نهادند و او را با انبوه مردم بر درگاه خلیفه بدارالعامه آوردند، خلیفه دژخیم خواست تا دست و پای او را ببرد بفرمود تا دژخیم بابک را که نام او نودنود بود بخواندند، حاجب از باب‌العامه برآمد و نودنود را بخواند، چون وی فراز آمد، خلیفه فرمان

۱- جریان مفصل جنگهای بابک و افشین و دستگیری وی در تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله قازیان قاضی‌مظهور صفاریان) مورد تحقیق قرار گرفته است.

داد ابتدا دستها و سپس پاها و بعد از آن سر بابك را برید و شكش را بشكافت، پیکر بابك را بر در سامره بر دار کردند و سرش را در همه شهرهای عراق بگردانیدند و سپس بخراسان فرستادند. برادر بابك را نیز ببغداد اعزام داشتند، در آنجا نیز اسحق بن ابراهیم امیربغداد دستور داد برادر بابك را به ترتیب و مانند او بکشتند و پیکر مصلوب او را بر جسر بغداد بدار آویختند. برخی از مورخان نوشته‌اند که عبدالله برادر بابك توسط پورشروین طبری ببغداد برده شد. در بین راه عبدالله را در قلعه بردان جای دادند، عبدالله از مستحفظ خود پرسید: «تو کیستی؟» مستحفظ جواب داد: «من پورشروین شهزاده طبرستانم.» عبدالله گفت: خدای را ستایش میکنم که یکی از دهقانان را برای نظارت در کشتن من مأمور فرموده است. (در آن زمان نجبا و ملاکان راد هگنان یا دهقانان می‌نامیدند) پورشروین به درخیمی که نودنود نام داشت و مأمور کشتن عبدالله بود اشاره کرد و گفت: او در کشتن تو نظارت خواهد داشت، عبدالله رو به پورشروین طبرستانی کرد و پاسخ داد: کار من با تو است، این شخص فقط يك وحشی بیش نیست (۱)

خونسردی و بی‌پروائی دلیرانه‌ای که بابك خرم‌دین در مقابله با مرگ از خود نشان داد شایسته همه‌گونه تمجید و تحسین است و این کار مخصوص قهرمانان بزرگ تاریخ است که نام آنان بر صفحه روزگار به شہامت و مردانگی معروف شده و ثبت گردیده است. گویند وقتی که بابك را به نزد معتصم عباسی بردند برادرش هم بدانجا بود، وی را گفت: ای بابك کاری کردی که کس نکرد، اکنون صبری کن که دیگری نکرده باشد. گفت: خواهی دید که صبر چگونه کنم!!

نظام‌الملک مینویسد: (بابك و اسیران دیگر را به بغداد بردند چون چشم معتصم خلیفه به بابك افتاد گفت: ای سگ چرا در جهان فتنه انگیزی؟ هیچ جواب نداد، فرمود تا یکدست و پایش را ببرند، چون يك دستش را بریدند دست دیگر را در خون زد و بر روی خود مالید و همه روی خود را از خون خود سرخ کرد. معتصم گفت: ای سگ این چه عمل است، گفت: در این حکمتی است، شما هردو دست و هردو پایم را خواهید برید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، چون خون از بدن برود

۱- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف

روی زرد باشد، من روی خود را از خون خود سرخ کردم تا چون خون از
 تنم بیرون شود نگویند که رویش از بیم زرد باشد) (۱)
 جوشید خون زپیکر بابك
 چون آتش روان زبر كوه
 پیچید و درد خورد و ننالید
 ز آزار دست، آن كه نستوه
 دست دگر ز خون خود آكند
 رخ را خضاب كرد بدان خون
 فریادزد خلیفه كه: رخ را
 گلگون بخون كنی ز چه؟! ملعون؟!
 بابك زدل خروش برآورد
 ای تو عدوی مردونه خودمرد
 مرگ است و مهلكه غم آنست
 رخساره ام ز درد شود زرد
 خواهم كه تونبینی از ایران
 با رنگ زرد، مردن يك مرد (۲)

بدین ترتیب بابك خرم‌دینی و برادرش عبدالله پیشوایان جنبش
 مردمی خرم‌دینان بدست استعمارگران تازی وحشیانه، به شهادت
 رسیدند (۲۲۳ هجری)

پس از بررسی جنبه‌های مختلف جنبش خرم‌دینان به این نتیجه
 می‌رسیم که این جنبش ایرانی نهضتی ملی (مردمی) و ضد فئودالی
 و ضد اجنبی در قرن سوم هجری بوده و علل و عوامل اقتصادی و
 سیاسی عمیق داشته است. اکثریت افراد این جنبش کشاورزان و
 پیشه‌ورانی بودند که نمیخواستند بدست عمال خلیفه و دست‌نشانندگان
 آنها استثمار شوند.

متأسفانه قیام ضد فئودالی بیست و دو ساله بابك خرم‌دین که
 در صورت توفیق یافتن يك حکومت ملی (مردمی) با اعتقاد به مساوات

۱- سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی چاپ طهوری صفحه ۲۵۱

۲- نقل از منظومه «حماسه بابك» سروده دكتر حسین بهزادی اندوهجری

مندرج در جلد سوم نكین سخن تألیف رفیع صفحه ۳۶۰

مزدکی در قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) در آذربایجان تشکیل
میداد با قساوتی هرچه تمامتر از طرف استعمارگران تازی سرکوب و
مضمحل گردید.

قیام زنگیان زیر لوای یکنفر ایرانی

دولت خودکامه و بی ثبات عباسیان در نیمه دوم قرن سوم پیش از حد تصور است خوش آشوب و ناپسامانی بود. در این میان هر چند مدت يك فرمانده ترك بر امور خلافت تسلط می یافت و خلیفه ای بنام میل خود برای کشورهای پهنای اسلامی آن زمان تعیین می کرد. کمی از این واقعه نمی گذشت که يك فرمانده ترك دیگر خلیفه تعیین شده قبلی را از خلافت خلع کرده و او را بقتل میرسانید (۱). در يك چنین وضع بسیار آشفته ای که اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از هم گسیخته بود و مردم طبقه پایین اجتماع در نهایت سختی بسر میبردند، یکنفر ایرانی از اهل ورزنین ری بنام علی بن محمد بن عبدالرحیم از موقعیت استفاده کرد و توجه مردم فقیر بصره به ویژه زنگیان این شهر را که به عنوان برده و غلام در نزد بزرگان و فرماندهان دولت عباسیان خدمت میکردند به خود جلب کرد و آنان را بر ضد صاحبان خود و در نتیجه بر ضد خلافت عباسیان برانگیخت. (سال ۲۵۵ هجری) بطوریکه نوشته اند پیشوای قیام زنگیان که مورخان عرب او را صاحب الزنج (زنگ) نامیده اند از ایرانیان پر شور و از جامیان علویان بود. جد بزرگ وی که محمد بن حکیم نام داشت از علویانی بود که با زید بن علی بن حسین (ع) در کوفه قیام کرد و پس از شکست زید از کوفه و عراق به ایران فراری شد و به ناحیه ری که قلمرو شیعیان و طرفداران آل علی (۲) بود گریخت و در قریه ورزنین (بقول ابن اثیر) و یا وزیق (بقول مسعودی) (۳) ساکن شد. پدر بزرگ صاحب الزنج بنام عبدالرحیم در طالقان ری تولد یافت و با کنیزکی سندی ازدواج کرد و از آن دو محمد پدر صاحب الزنج

- ۱- برای آگاهی بیشتر در این باره به تاریخ نهضت های ملی ایران (از جمله تازیان تاضهور صفاریان) مراجعه شود.
 - ۲- جنبش زیدیه در ایران تألیف رفیع
 - ۳- کامل ابن اثیر جلد هفتم وقایع سال ۲۵۵ هجری- مروج الذهب مسعودی
- جلد اول صفحه ۳۱۲

زاده شد. بدینسان صاحب‌الزنج (علی) و پدرش محمد و پدر بزرگش عبدالرحیم همه زائیده و پرورده خاک ایران بودند.

علی که بعدها صاحب‌الزنج لقب گرفت در خاندان علوی و زیدی خود با روح شیعیگری و دشمنی با خلافت عباسی بار آمد و احساس ستاندن انتقام شهیدان خاندان علوی در او قوی بود و در ظاهر خود جوانی بود متفکر، درس خوانده و آگاه و دارای طبع شعر. هندو شاه نخبوانی مؤلف کتاب تجارب السلف درباره وی مینویسد:

«واو مردی عاقل و فاضل و بلیغ و شاعر فایق بود» (۱)

از نوشته‌های ابن‌اثیر چنین برمی‌آید که صاحب‌الزنج در آغاز کار در بغداد و بصره و بحرین و هجر دست به تبلیغ راه خود زد و خویش را علوی و صاحب معجزات خواند و بدین سبب سخت تحت تعقیب عمال خلیفه بود و بارها خودش و خاندانش به زندان افتادند، ولی در اثر نابسامانی و آشفتگی اوضاع حکومت و خلافت بعد از مدتی نجات یافتند. درباره قیام زنگیان مؤلف تجارب السلف چنین نوشته است: «در این روزگار زنگیان بسیار به بصره بودند چنانکه هیچ سرایی از سراسر های اکابر و اوساط الناس از یکی یا دو یا سه زیادت خالی نبود و در بعضی از تواریخ بصره چنان آورده‌اند که در شب نیمه شعبان که موسم جمعیت و شعلان بوده است اکابر و اعیان شهر تمامت جمع شدند. از جمله شبی از شبها از احوال حاضران تتبع نموده بودند، هزار خواجه حاضر بود که هر یک از ایشان هزار غلام زنگی داشت از اینجا باید قیاس کرد که چند بوده باشند» (۲)

علی بن محمد علوی که زنگیان بصره و نواحی اطراف آنجا را با وعده‌های نیکو همراه خود ساخته بود، بعد از مدتی مطالعه نقشه قیام را طرح کرد و بطور پنهانی آنرا به همه زنگیان ابلاغ نمود. بموجب این نقشه زنگیان موظف شدند در یک روز و یک ساعت معین بطور عمومی صاحبان خود را بکشند و با انجام این کار زن و مال و خانه و املاک صاحبشان متعلق به آنان میشد.

به همین سبب عموم زنگیان مقیم عراق آمادگی خود را مبنی بر همکاری با علی بن محمد علوی اعلام داشتند و سرانجام نقشه ماهرانه او به شرحی که گذشت بمرحله اجرا درآمد و شورش عظیم زنگیان به وقوع پیوست. و علی بن محمد علوی ایرانی در اندک زمان شهرهای بصره و واسط را متصرف شد و دامنه قدرت خود را به شهرهای دیگر عراق و همچنین بحرین و هجر گسترش داد و بنام (صاحب‌الزنج) شهرت یافت.

۱- تجارب السلف به تصحیح عباس اقبال آشتیانی چاپ طهوری صفحه ۱۸۹

۲- تجارب السلف صفحه ۱۹۰

ابن‌اثیر از قول ریحان یکی از غلامان سورجیان که به علی بن محمد پیوسته بود می‌نویسد:

وقتی صاحب‌الزنج بر منبر میرفت و خطبه می‌خواند بیاد غلامان می‌آورد که آنها در دوران پردگی چگونه در محنت و سختی بودند و چگونه اکنون نجات یافته‌اند.

با آنکه مورخان بسیار سعی دارند که صاحب‌الزنج را مردی جبار و قسی معرفی کنند باز از قرائن فراوان پیداست که وی روحی باعطوفت داشت و بیشتر در صدد اقناع منکران برمی‌آمد و اگر کسی را قانع می‌ساخت او را بحال خود می‌گذاشت و در این مورد ابن‌اثیر نقل می‌کند که: «به موضعی رفتند که ۱۹۰۰ کشتی با مستحفظان در آنجا بودند نگاهبانان چون سیاهان بدیدند بگریختند و زنگیان کشتیها را گرفتند و در آن کشتیها حاجیانی بودند که از راه بصره به حج می‌رفتند. صاحب‌الزنج بر مکانی مرتفع از زمین بنشست و با حاجیان مناظره در پیوست و ایشان وی را تصدیق کردند و گفتند اگر زیاده برزاد و راحله داشتیم در راه تو بکار می‌بردیم و در نزد تو می‌ماندیم. صاحب‌الزنج آنها را رها ساخت.»

مطلبی که قابل توجه و تذکر است: با آنکه صاحب‌الزنج تکیه‌گاه فکری و ایدئولوژیک خود را زیدی‌گری قرار داده بود، با اینحال شیعیان و زیدیان او را از خود نمیدانستند و به اصطلاح در حق او تقیه می‌کردند و این خود نشان می‌دهد که رادیکالیسم و روش قاطع و انقلابی صاحب‌الزنج که با تکیه به معروم‌ترین قشر غلامان و بردگان یعنی زنگیان سیاهپوست قصد داشت تخت خونین خلافت عباسی را سرنگون سازد به مذاق و مزاج پیشوایان محافظه‌کار علوی سازگار نبود. (۱) در این باره در تاریخ قم آمده است: «از بعضی روایت است که ایشان گفتند ما از حسن بن علی (مقصد امام حسن عسکری است) از صاحب‌الزنج سؤال کردیم. امام فرمود صاحب‌الزنج از ما نیست و ابوالحسن عیسی بن علوی عریضی دعوی می‌کند که محمد بن الحسن بن احمد ولید فقیه روایت کرده است که صاحب‌الزنج از علویه است و در میان ایشان صحیح‌النسب است، لیکن علویه و اهل شیعت خود را از وی دور میدانند بروجه تقیه» (۲)

قیام زنگیان به رهبری علی بن محمد (صاحب‌الزنج) مدت پانزده سال یعنی از شوال سال ۲۵۵ تا جمادی‌الاولی سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳-۸۶۹ میلادی) بطول انجامید. خلفاء عباسی المهتدی و المعتمد تلاش

۱- برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران تألیف احسان طبری صفحه ۱۷۶

۲- تاریخ قم صفحه ۲۲۹

شدید و قساوتکارانه‌ای برای سرکوبی این قیام مردمی بکار بردند و پس از دهها بار شکست یافتن و دهها هزار کشته دادن سرانجام برادر خلیفه معتمد موسوم به ابواحمد ملقب به «موفق طلحه» به شکست صاحب‌الزنج توفیق یافت.

لازم به تذکر است که موفق طلحه برادر خلیفه معتمد بار اول در سال ۲۵۸ هجری با لشگری گران بجنک صاحب‌زنج رفت و درحوالی بصره با سپاه زنگیان بجنک پرداخت ولی شکست یافت و باز گشت. وی در جنک دوم با زنگیان نیز منهزم شد. علی بن محمد (صاحب‌الزنج) نواحی وسیعی که بصره و عبادان (آبادان) و اهواز و شوش و دشت میشان و جی و گندی‌شاپور را دربرمیگرفت تحت تصرف یا نظارت خود در آورده بود. طبق دستور وی زنگیان در میان واسط و بصره حصارها ساختند و شهری بنا کردند و آنجا را مختاره نامیدند.

با آنکه خلیفه سپاهیان انبوه و چندهزار نفری پیاده و سوار به همراه بحریه شط‌پیما مرکب از دهها و صدها کشتیهای خاص که «شناوه» و «سمیری» نام داشته‌اند بجنک صاحب‌الزنج میفرستاد. سپاه زنگیان همواره با مهارت جنگی شگرفی بر جیش خلیفه غالب می‌گردید و اگر موفق برادر خلیفه معتمد تقویت‌های پیاپی دریافت نمی‌کرد و یا لجاج و قساوت زیاد بخرج نمیداد نمیتوانست به پایتخت زنگیان یعنی «مختاره» رخنه کند. ابن‌اثیر درباره آخرین دفاع شهر مختاره مینویسد: وقتی که سپاه خلیفه وارد این شهر شد به قتل و اسارت پرداخت. مردم شهر دفاعی مردانه کردند و بر سپاهیان موفق سنگ و چوب ریختند و بر آنها حمله بردند (۱).

احسان‌طبری محقق معاصر درباره شکست علی بن محمد علوی ایرانی (صاحب‌الزنج) رهبر زنگیان مینویسد (۲):

«شکست صاحب‌الزنج تنها نتیجه قدرت سپاه بغداد و لجاج و خدعه موفق و سردارانش نبود بلکه دارای یک علل اجتماعی بود. صاحب‌الزنج و یارانش که دست به قیام زده بودند در طول مبارزه و پس از فتوحات اولیه و بدست آوردن غنائم و اسرا بتدریج خود کمابیش دچار همان معایبی شدند که علیه آن برخاسته بودند. شیوه خلیفه‌گری و غلامداری و گرد آوردن بین آنان گسترش یافت و بقول صاحب‌الزنج اندک اندک خود به خداوندان مال و زمین مبدل شدند. زنگیان و دهقانان قن (۳) دلسرد شدند و آن شور و هیجان نخستین فروکش کرد»

۱- کامل ابن اثیر جلد هفتم صفحه ۱۴۳

۲- برخی بررسیها درباره جهان بینی و جنبشهای اجتماعی در ایران صفحه ۱۷۷

۳- در دوران حکومت جابرانه عباسیان علاوه بر غلامان عده‌ای از دهقانان غلامزاده وابسته به زمین نیز بودند که (قن) نام داشتند و با زمین خرید و فروش میشدند (تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان. جلد چهارم صفحه ۴۶)

جنبش زنگیان در قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) یکی از بزرگترین جنبش غلامان در تاریخ انسانی است که به رهبری يك نفر ایرانی روشنفکر به وقوع پیوست. در این جنبش اجتماعی بقولی بیش از پانصد هزار غلام شرکت جستند و قدرت و تسلط آن مدت پانزده سال ادامه داشت. درجه اهمیت و عظمت این جنبش بزرگ در مقام مقایسه با جنبش معروف غلامان به رهبری سپارتاکوس که در سالهای ۷۴-۱۷ قبل از میلاد در رم واقع گردید و در آن قریب صد و بیست هزار برده شرکت داشتند و مدت سه سال بطول انجامید، بخوبی آشکار میگردد.

نهیضت علویان در طبرستان

همانطور که در بخش «تشیع جلوه‌ای از حق‌جوئی ایرانیان در اسلام» در ورقه‌های پیش این کتاب نوشته شد فعالیت ایرانیان در حمایت از آل‌علی در تمام دوران نخستین اسلامی از طرف ایرانیان به‌طور مختلف ادامه داشت. در دوره حکومت امویان قیام مختار به‌خونخواهی حسین بن علی (ع) از یاری و مساعدت چشم‌گیر ایرانیان برخوردار بود. سپس قیام برضد حکومت امویان به سرداری ابوسلمه ایرانی و ابو-مسلم خراسانی در آغاز قرن دوم هجری که سرانجام منجر به سقوط حکومت بنی‌امیه گردید (۱۳۲ هجری) صیغه طرفداری از آل‌علی هدف اصلی و مشخص آن بود. متأسفانه همانطور که جریان مشروح آن در تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) آمده است به‌علل مختلف فکری و سیاسی در اثر خدعه و تیرنگ آل‌عباس (عباسیان)، حکومت اسلامی بطور موروئی به‌این خانواده منتقل گردید. مقابله و مخالفت ایرانیان و علویان پس از پیروزی بر بنی‌امیه و استقرار بر سریر حکومت با صدور دستور کشتن ابوسلمه ایرانی و ابو مسلم خراسانی به ترتیب از طرف ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور دوانقی در سالهای ۱۳۳ و ۱۳۷ هجری آغاز گردید. بهمین علت ایرانیان و علویان که از آغاز یعنی از زمان خلافت عمر دومین خلیفه اسلامی هدف و آرمان مشترکی باهم پیدا کرده بودند به سختی مورد تعقیب واقع شدند.

سخت‌گیری و تعقیب ایرانیان و علویان در دوران نخستین حکومت عباسیان به‌ویژه در دوره خلافت هارون الرشید و پسرش مأمون بعلت نفوذ چند خانواده ایرانی مانند برمکیان و سهلیان و نوبختیان در دربار خلافت تا اندازه‌ای به‌سستی گرائید. ولی در دوره خلافت متوکل عباسی (۲۴۷-۲۳۲) دستگیری و کشتار علویان که در عراق و عربستان به فعالیت مشغول بودند به سختی تعقیب شد بهمین علت بیشتر آنان از ترس عمال متوکل به سرزمین‌های دور افتاده و سخت‌عبور ایران که

جایگاه‌های امنی محسوب میشد مهاجرت کردند. در این موقع طبقه عامه مردم ایران برعکس فرمانروایان محلی که حامی و طرفدار عباسیان بودند در اثر دشمنی دیرینه با فرمانروایان اموی و عباسی و علاقمندی و ارادت به افراد خاندان علی (ع) در پناه دادن به علویان بادر نظر گرفتن مجازات‌های خطرناک که متوجه آنان میشد پیشقدم بودند و در انجام آن از هیچگونه کوشش و فداکاری دریغ نداشتند.

مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد متأسفانه کلیه گروه‌ها و دسته‌هایی که در قرنهای اولیه اسلامی در ایالتها و ولایتهای ایران به فرمانروائی مشغول بودند اعم از ایرانی و عرب به علت حفظ منافع شخصی و استقرار و برقراری حکومت‌های محلی خود همواره از اعتقادات خلفای اموی و عباسی پیروی کرده و در انجام دستورهای آنان کوشا بودند. از جمله در طبرستان که بعد از دستگیری و کشته شدن مازیار عسیناگر پسر رگ طبرستان (مقتول: ۲۲۶ هجری) کار حکومت در این سرزمین به عهده طاهریان محول گردید. خانواده طاهریان که به غیر از طاهر ذوالیمینین مؤسس آزاده و غیرتمند سلسله طاهریان بقیه آنان از افراد بی‌اراده و نفع‌طلب و ظالم محسوب میشوند، همانند حکام و فرمانروایان خودکامه دیگر در اجرای دستورهای خلیفه از هیچگونه کوشش فروگذاری نمی‌کردند. آنان در ظرف مدت ۲۶ سال یعنی از سال ۲۲۴ که مازیار طبرستانی دستگیر و به سامره اعزام گردید. تا سال ۲۵۰ هجری بر گرگان و طبرستان فرمانروائی کردند. در این مدت شش تن از طرف طاهریان به عنوان حاکم به آن سرزمین اعزام شدند. نخستین نفر حسن پسر حسین پسر مصعب فاتح طبرستان در موقع جنگ با مازیار بود که شهرساری را مقر حکومت خود قرار داد. بعد از مرگ حسن در سال ۲۲۸ هجری به ترتیب عبدالله بن طاهر، محمد بن عبدالله، سلیمان بن عبدالله، منصور بن یحیی، محمد بن عیسی بن عبد الرحمن بر گرگان و طبرستان حکومت کردند. در دوران حکومت افراد بالا به‌ویژه در دوره حکومت منصور بن یحیی مقررات جدیدی برای دریافت مالیات از مردم وضع گردید و در نتیجه مردم طبرستان از ظلم و جور عمال طاهریان بجان آمدند. در همین هنگام بود که علویان در بین مردم ایران به‌ویژه مردم سرزمینهای سخت عبورگیلان و ری و طبرستان و گرگان بر ضد دولت عباسیان به فعالیت اشتغال داشتند. طبق نوشته ابن اسفندیار (۱) بعد از محمد بن عیسی، سلیمان بن عبدالله را دیگر باره به فرمانروائی طبرستان فرستادند. سلیمان شخصی بنام عبدالله قریش

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار به تصحیح شادروان عباس اقبال آشتیانی

را به نمایندگی از طرف خود به شهر آمل فرستاد. پسر از چندی او را از این کار برکنار کرد و اسد بن جندان را به فرمانداری آمل منصوب کرد. مردم آمل از انتصاب او استقبال کردند. اسد بن جندان مدتی بر سر این کار بود تا اینکه سلیمان بن عبدالله شخصی بنام محمد بن اوس را برگزید و حکومت رویان و چالوس را نیز به حوزة متصرفات وی اضافه نمود. محمد بن اوس پسر خود احمد را به نمایندگی از طرف خود به چالوس فرستاد و کلار را نیز بدو سپرد.

در این موقع عمال سلیمان بن عبدالله به ویژه محمد بن اوس و پسرش احمد به اذیت و آزار مردم این سامان پرداختند و کار این ظلم و تعدی بجائی رسید که بیشتر اهالی املاک خود را فروختند و ترك آن دیار کردند. ثروتمندان نیز خانه و زندگی خود را گذاشته و به ولایت دیگر نقل مکان کردند. بطوریکه این اسفندیار تصریح نموده است طبق فرمان محمد بن اوس هر سال سه بار، از مردم خراج گرفته میشد. يك بار برای محمد بن اوس. بار دوم برای پسر او احمد. و بار سوم برای مجوسی که وزیر یا پیشکار ایشان بود (۱)

بدین ترتیب در اثر ظلم و جور عمال طاهریان که آنان نیز فرمانبردار عباسیان بودند مردم طبرستان به علویان پراکنده در ری و گیلان و طبرستان رو آوردند که بر ضد دولت عباسیان به فعالیت و تبلیغ مشغول بودند.

مردم طبرستان که پنهانی با آراء و اعتقاد علویان آشنا بودند محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن علوی یکی از سادات مقیم رویان را که از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بود به قبول بیعت و فرماندهی خواندند. اما آن علوی، چون خود را برای این امر خطیر شایسته نمیدانست شوهر خواهر خود حسن بن زید علوی را که در ری اقامت داشت و از پیروان پر شور فرقه زیدیه بود لایق این مهم معرفی کرد. و اهل رویان را بدعوت او هدایت نمود و گفت: اگر نوشته من آنجا برسد او قبول کند. شورشیان دعوت نامه ای از عبدالله پسر و نداد امید باد و سپانی رهبر شورشیان و سفارش نامه ای از محمد بن ابراهیم علوی به عنوان حسن بن زید علوی که او نیز از فرزندان حسن بن علی (ع) امام دوم شیعیان بود، گرفتند و به ری رفتند.

حسن بن زید بن اسماعیل وقتی که نامه عبدالله پسر و نداد امید مهتر و رهبر ناراضیان طبرستان و توصیه نامه محمد بن ابراهیم برادر زن خود را خواند و از چگونگی اوضاع طبرستان و مردم آنجا بطور کامل آگاه شد پذیرش و آمادگی خود را برای پیشوائی جنبش مردم طبرستان بر ضد عباسیان و عمال بی انصاف آنان در ایران اعلام داشت

و نمایندگان اعزامی از طرف مردم طبرستان را به امید پیروزی درآینده نزدیک بازگردانید. بعد از مراجعت نمایندگان مردم طبرستان و اطمینان یافتن از پشتیبانی مردم آن سامان، حسن بن زید علوی بلافاصله کار دعوت خود را بطور آشکار آغاز کرد و با گروه هواداران خود از ری به سعیدآباد رفت و مردم دهکده‌های اطراف آنجا را از منظور خود آگاه ساخت و در روز ۲۵ رمضان سال ۲۵۰ هجری به قصبه کلار از آبادیهای سرحدی بین گیلان و طبرستان (در جلگه کلاردشت حالیه) رفت و عامه مردم دست یاری و همکاری به او دادند و با وی به پیشوائی این نهضت بیعت کردند و حسن بن زید لقب داعی‌الخلق الی‌الحق یا داعی‌کبیر یافت. مورخان این روز را نخستین روز فرمانروائی داعی‌کبیر مؤسس سلسله علویان در طبرستان که آن را نخستین دولت ملی ایرانی و علوی باید دانست ثبت کرده‌اند.

پس از این واقعه حسن بن زید به مردم چالوس و نیروس نامه‌ها نوشت و داعیان خود را برای تبلیغ به نواحی اطراف فرستاد و روز بعد به دیه خورشید رفت. در بین راه اهالی دیه‌ها دسته دسته به او می‌گرویدند. حسن بن زید (داعی کبیر) روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان به کجور رسید و سادات آن نواحی به اتفاق محمد بن ابراهیم علوی از او استقبال کردند. داعی کبیر روز عید فطر به مسجد کجور رفت و پس از ادای نماز بالای منبر رفت و پس از خواندن خطبه درباره حقانیت آل‌علی و جلب توجه و رضایت مردم آنان را به قیام بر ضد عمال عباسیان غاصب برانگیخت و بشارت پیروزی زیر پرچم عدل علوی داد.

بعد از این واقعه حسن بن زید علوی پیشوای نهضت علویان در طبرستان نمایندگانی از طرف خود به چالوس نزد حسین بن محمد حنفی فرستاد و از او خواست تا پیرو فرمانبردار نهضت علویان گردد. حسین بن محمد حنفی به مسجد جامع شهر رفت و از مردم چالوس به پیشوائی داعی کبیر بیعت گرفت. در این هنگام جماعتی از یاران محمد بن اوس چو وضع را بدین منوال دیدند بی‌اسب و بی‌سلاح (پیاده) رو به فرار نهادند و پراکنده در جاهای امن پناه جستند. حسن بن زید علوی (داعی کبیر) ضمن گرفتن بیعت از مردم آن سامان از کجور به نازل و از آنجا به پای‌دشت که در آن زمان شهری معمور بود، سپس به کلار و آمل عزیمت کرد. پس از برخورد های بین راه و جنگهای محلی با نمایندگان محمد بن اوس و سرانجام با خود محمد بن اوس که منجر به شکست و فرار او گردید در روز دوشنبه بیست دوم شوال سال ۲۵۰ هجری با پیروزی به شهر آمل وارد شد. بامداد روز بعد به مسجد جامع شهر رفت و مردم آمل را به پیروی از آئین علوی دعوت کرد. مردم شهر همگی با وی بیعت

کردند. وی هفت روز در آمل به مرتب کردن امور پرداخت و محمد بن عبدالعزیز را به فرمانروائی رویان و جعفر بن رستم را به حکومت گلار و محمد بن عباس را به فرمانداری چالوس برگزید، ولی تعیین حاکم آمل را به عهده مردم آمل وا گذاشت. آملیان برادرزن او محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن معروف به سید محمد کیا را به فرمانداری آمل برگزیدند. پس آنگاه از آمل به ساری مرکز حکومت سلیمان بن عبدالله رهسپار گردید.

حسن بن زید علوی رهبر نهضت علویان در طبرستان با دلاوری و شایستگی خاصی ضمن انجام جنگهای مختلف سرانجام سلیمان عبدالله نماینده حکومت طاهریان بر طبرستان را شکست داد و بر ساری دست یافت (۲۵۲ هجری) و بعد از آن در اندک مدت کلیه نواحی طبرستان و گرگان و گیلان را تسخیر کرد. (۱)

صدور فرمانهای مذهبی از طرف داعی کبیر

حسن بن زید علوی معروف به داعی کبیر هنگامی که از شر مخالفان خارجی و داخلی خود در طبرستان تا اندازه ای راحت شد به صدور فرمانهای مذهبی و تعیین روش دینی مردم و رواج مذهب شیعه زیدی (زیدیه) همت گماشت و بخشنامه ای بدین مضمون برای عمال خود در شهرها و بخشها فرستاد که: (مردم طبرستان را به کتاب خدا و سنت پیغمبر اسلام (ص) و اداری کنید بطریقی که در اصول و فروع دین از رفتار و گفتار حضرت علی (ع) پیروی کنند و از عقیده جبریه و مشبهه دوری گزینند و در اذان و اقامه (حی علی خیر العمل) بگویند و در اقامه هر کلمه را دوبار بخوانند و در نماز بسم الله الرحمن الرحیم را با صدای بلند بخوانند و برای نماز بامداد قنوت را واجب دانند و در نماز میت پنج تکبیر بخوانند) (۲)

در این روز شاعری بنام ابومقاتل ضریر قصیده یی در مدح حسن بن زید علوی (داعی کبیر) سروده بود به مطلع زیر خواند:

«الله فرد و ابن زید فرد». داعی کبیر بعد از شنیدن مطلع قصیده سخت بر آشفت و به شاعر گفت: خاک بر دهانت چرا آن را اینطور سروده ای در صورتیکه باید می گفتی:

«الله فرد و ابن زید عبد». در حال خود را از بالای تخت بر روی زمین افکند و سر بسجده نهاد و خدای را سپاس کرد و به تکرار می گفت:

«الله فرد و ابن زید عبد» و دستور داد ابومقاتل ضریر شاعر را از مجلس

- ۱- برای آگاهی بیشتر به تاریخ نهضتهای ملی ایران (از جمله تازیان قاضی صغاریان) و جنبش زیدیه در ایران تألیف رفیع مراجعه شود.
- ۲- عین مطالب فرمان که به زبان عربی است در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار آمده است، صفحه ۲۴۰.

بیرون بردند.

تمایل و علاقه علویان به احیای مراسم ملی ایرانیان

بهاالدین محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان و همچنین سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و دیگر مورخان نوشته‌اند (۱) که ابومقاتل ضریر شاعر چند روز بعد از خواندن قصیده‌یی که مورد اعتراض داعی‌کبیر قرار گرفت، برای جلب توجه و رضایت وی اشعاری سرود و در حضورش خواند ولی حسن بن زید از وی خشنود نشد و روی خوش نشان نداد. تا اینکه روز مهرگان (مهرگان) فرا رسید و مردم طبرستان بمنظور احیاء آئین کهن ملی نیاکان خود (ایرانیان) از داعی‌کبیر که به علل مذکور در گذشته و بنا به اعتقاد فکری و سیاسی به آئین ملی ایرانیان توجه و تمایل داشت درخواست کردند تا موافقت کند که برسم دیرین ایرانیان، مراسم جشن باستانی مهرگان در طبرستان برگزار شود. داعی‌کبیر موافقت خود را اعلام داشت.

همانطور که نوشته شد هدف اصلی نهضت علویان که اکنون شاخه‌ای از آن در طبرستان به رهبری حسن بن زید علوی به نتیجه رسیده بود، رهائی ایرانیان و علویان از یوغ اسارت عباسیان غاصب بود. زیرا هر دو گروه همواره مورد تعقیب و آزار فرمانروایان عباسی قرار داشتند و قیام مردم طبرستان زیر لوای آل‌علی باتوافق فکری و سیاسی ایرانیان و علویان بشرط رعایت و تلفیق آئین مردمی و ملی هر دو طرف بعمل آمده بود. این موضوعی است که هیچگونه تردیدی در آن نمیتوان کرد زیرا شواهد بدون انکار تاریخی از جمله برگزیدن پرچم سفید برای نهضت مذکور و همچنین برگزاری جشن نوروز و مهرگان و غیره و دیگر مطالب تلفیقی مورد توجه و علاقه ایرانیان و علویان آن را بطور کامل تأیید مینماید.

بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است در روز جشن مهرگان ابومقاتل ضریر شاعر قصیده‌یی بهمین مناسبت سرود و برای جلب توجه و رضایت داعی‌کبیر در حضور وی برخواند. مطلع قصیده چنین ثبت شده است:

لاتقل بشری و لکن بشریسان

غرة الداعی و یوم المهر جان

داعی‌کبیر به شاعر اعتراض کرد که چرا مطلع قصیده را اینطور

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۴۰. - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۱۳۴. - تاریخ مازندران اسماعیل مهجوری جلد اول صفحه ۹۷

بیان نکرده‌ای؟

غرة الدامی و یوم المهرجان

لا تَقْتُلْ بَشْرًا وَ لَكِنْ بَشْرِیْسان >

تا ابتدای سخن به (لا) که حرف نفی است آغاز نکرد و این کار بنظر من صحیح نیست. شاعر در پاسخ داعی کبیر گفت: بالاترین ذکر جمله (لا اله الا الله) است که به حرف نفی آغاز شده است. داعی کبیر سخن او را پسندید و شاد شد و گفت: آفرین بر تو، آفرین بر تو، که تو توانا ترین شاعری.

شاهد دیگری بر تمایل داعی کبیر به عقاید تلفیقی ایرانیان و علویان اینست که وی روزی سوار بر اسب در محله‌های شهر آمل می‌گشت. در حین عبور از محله‌ای چشمش به دیواری افتاد که بر آن این جمله نوشته شده بود: «القرآن کلام الله غیر مخلوق و من قال مخلوق فهو کافر» یعنی: (قرآن کلام خداست و خلق نشده است. کسی که گفت خلق شده او کافر است) این عقیده متعلق به اهل تسنن و اعراب متعصب و بیشتر خلفای عباسی بخصوص متوکل بوده است و ایرانیان به ویژه روشنفکران و افراد فرقه معتزله ایرانی مخالف این عقیده بودند و می‌گفتند: (قرآن در واقع حادث است و خلق شده است) در این هنگام داعی کبیر عنان باز گرفت و در آنجا ایستاد و عبارت مذکور را خواند و پس از کمی درنگ بر آه خود ادامه داد. نوشته‌اند (۱) حسن بن زید بعد از یک ساعت شاید با اخذ تصمیم، دوباره به آن محله رفت و در پی نوشته مورد بحث بر روی دیوار می‌گشت. ولی اثری از آن مشاهده نکرد. زیرا مردم محله بعد از رفتن داعی کبیر آن را پاک کرده بودند.

داعی کبیر پس از آگاهی بر این واقعه تبسمی کرد و گفت: «بخدا سوگند که از کشتن رهائی یافتند» (یعنی اگر آن نوشته را پاک نکرده بودند تمام اهل این محله را بقتل می‌رسانیدم). نقل این واقعه مؤید هم‌فکری فرقه‌های معتزله و شیعه علویه و زیدیه است که هدف واحدی را تعقیب می‌کردند.

علویان طبرستان تا سال ۳۱۶ هجری یعنی سال کشته شدن داعی صغیر بطور مستقل در گرگان و طبرستان و گیلان حکومت کردند. از سال ۳۱۶ تا ۵۲۰ هجری تنی چند از علویان طبرستان و گیلان آلت دست مدعیان حکومت در آن سامان مانند سامانیان و زیاریان و دیلمیان بودند. بطور کلی از آغاز تا پایان نهضت علویان در طبرستان ۱۲۵ امام و داعی پیدا شدند که گاه میان آنان دوره‌های فترت حاصل شد و گاه همزمان با یکدیگر بودند و کارشان به کشمکش می‌انجامید. پس از آن زیدیه طبرستان و گیلان در فرقه نقطویه که شرح آن در ورقهای آینده در این کتاب خواهد آمد مستحیل شدند.

جنبش اخوان صفا

بطوریکه می‌دانیم (۱) قرن چهارم هجری قرن شکفتگی علم و فرهنگ در ایران بود. در این قرن فلسفه یونان به نحو وسیعی رواج یافت، و مسلمانان به تحصیل آن پرداختند و در این راه شیوه التقاط و امتزاج را برگزیدند. در این دوره تمایل‌های فیثاغوری و افلاطونی که هردو رنگ تصوف داشتند برتری خاصی یافتند. بیشتر فرقه‌های اسلامی، دینی و سیاسی به بحث و تحقیق در این فلسفه مشغول شده بودند و می‌خواستند بنیان عقاید خود را به نیروی آن استوار سازند. آنهایی که بر قدرت عرب و تسنن‌خرده می‌گرفتند، مدعی بودند که شریعت در اثر اندیشه‌های جاهلانه چرکین شده و تطهیر آن جز به فلسفه امکان‌نیابد.

در این زمان از میان اسماعیلیان نحله‌ای بنام اخوان صفا با تمایلات فلسفی ظهور کرد و رساله‌هایی ترتیب‌داد که در آن‌عصاره همه کشمکشهای فلسفه شایع در آن روزگار آمده و در باطن به بیان حقایق فکری خود پرداخته و برای پیروان خویش، نقشه‌حیات فرهنگی و سیاسی کشیده است و آن نقشه‌ها را بخاطر سخت‌گیری حکام (و ما می‌دانیم که این حکام چه مبارزه و حشمتناکی را برضد شیعه بطورعموم و فرقه‌های غلات به‌ویژه برانگیخته بودند) (۲) مکتوم ساخته و توصیه کرده است که از دسترس کسانی که اهلیت آن را نداشتند یا مستعد درک آن نبودند دور نگاه داشته شود.

به فرض آنکه کسانی منکر این شوند و بگویند: اخوان صفا نه از کسی بیم داشتند و نه از قدرتی می‌ترسیدند، اما این معنی را انکار نتوان کرد که ایشان معتقد به تقیه بوده‌اند.

بدین طریق ظهور اخوان صفا نتیجه طبیعی اوضاع سیاسی و اجتماعی است، چنانکه نتیجه طبیعی اوضاع فرهنگی آن عصر نیز هست.

- ۱- در این باره به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) تألیف نگارنده (رفیع) مراجعه شود.
- ۲- در این مورد به دو جلد تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا سقوط عباسیان) تألیف رفیع رجوع می‌دهد.

در باره اینکه اخوان صفا چه کسانی بودند و چه مذهبی داشتند عالمان و مورخان اختلاف دارند و این بدان سبب است که ایشان می‌کوشیدند تا حقیقت امر و تمام خود را از دیگران پنهان کنند. هدفهای اخوان صفا دینی و سیاسی بود، ولی دشمنان ایشان از روی خشم و انکار در آنان نگریسته‌اند و ایشان را خارج از دین اسلام پنداشته‌اند و دربارهٔ ایشان با نهایت سخت‌دلی قضاوت کرده‌اند. اخوان صفا معتقدند که فلسفه فوق فضائل شرعی است. و جاویدانی همراه با سعادت از آن فلاسفه است که سعادت عقلی است اخوان صفا بدین‌گونه قصد آن داشتند که شریعت را با فلسفه تطبیق کنند یعنی دین را ب میزان فلسفه بسنجند و از این راه، به یک انقلاب فکری که موافق آراء شیعیان باشد برسند. و از آنجا به یک انقلاب سیاسی.

چون به تتبع در رساله‌های اخوان صفا پردازیم بدین نکته واقف می‌شویم که: اخوان صفا، مردم را به تشکیل دولتی جدید مبتنی بر اساس جدید دعوت می‌کنند و می‌کوشند تا دین را به صورت خاصی به وسیلهٔ فلسفه توجیه کنند.

هدفهای سیاسی ایشان از برخی مطالب رساله‌ها روشن می‌شود، بطور مثال آنجا که می‌گویند:

«ای برادر نیکوکار مهربان. خدا ترا و ما را به روحی از جانب خود یاری کند. می‌بینیم که دولت پدکاران سخت نیرو گرفته و قدرتشان هویدا گشته. کردارهایشان در این عصر در جهان پراکنده شده است، و چون به نهایت افزونی خود رسند، انحطاط و نقصان از پی درخواهد آمد و بدان که دولت و ملک در هر روزگار و زمان و دور و قرانی، از مردمی به مردم دیگر، و از خاندانی به خاندان دیگر، و از دیاری به دیار دیگر افتد و بدان ای برادر که دولت اهل خیر، نخستین بار از جمعی از علما و حکما و برگزیدگان و فضلا پدید خواهد آمد، مردانی که دارای اندیشهٔ واحد و مذهب و دین واحدند، و میان خود عهدی بندند که بیهوده ستیزه نکنند و از یاری یکدیگر باز نایستند، و در اعمال و آرائشان چون یک تن واحد باشند» (۱) بدین طریق آشکار می‌شود که اخوان از طریق توجیه جدید دین، سیاست تازه‌ای را پیش گرفته بودند. دینشان فلسفی و عقلی بود، و می‌خواستند دین را به نیروی فلسفه و علوم طبیعی تفسیر کنند. هر چیز را به طبیعت بازمی‌گرداندند و هر امری از امور دین را در نظر ایشان معنی خاصی بود. بنابراین باید گفت: دین ایشان الهی مادی و تشیع ایشان آشکار و تصوف ایشان عقلی است. بطور کلی اخوان صفا در رساله‌های خود که بالغ بر ۵۴ می‌باشد

همواره به ظهور دولت خود (روشنفکران شیعه‌مذهب) و زوال دولت شر (مقصود دولت عباسیان است) بشارت‌میدهند. یعنی (دولتی که بزرگی فروختند و جماعت مومنان را خوار ساختند، همچنانکه با ذریه نبوت و اهل بیت رسالت نیز چنین کردند و نگذاشتند آل محمد (ص) در جهان بخاطر صلاح عام و نفع‌همگان به‌کوشش برخیزند. حتی در دهان ایشان بستند و نگذاشتند که حقایق را بگویند) (۱)

این بود خلاصه‌ای از افکار اخوان صفا یا روشنفکران شیعه‌مذهب که از یاران و همراهان و هم‌زمان و هم‌فکران یکدل و روشن‌بین و روشنفکر تشکیل یافته بود، اینان تدبیرهای خود را از قرن چهارم تا قرن هفتم هجری در ایران و دیگر کشورهای اسلامی آن زمان از طریق نوشتن مقاله‌ها و رساله‌های مختلف علمی و فلسفی و دینی نشر دادند و در نتیجه دایرة المعارفی از علوم مختلف زمان خود را همراه با صداقت و روشن‌بینی قابل توجه برای ما بیادگار گذارند. (۲)

۱- الرسالة الجامعة، چاپ مجمع علمی عربی دمشق سال ۱۹۴۸ میلادی

جلد اول صفحه ۴۴۷

۲- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی)

تألیف رفیع صفحه ۳۹۹

از بیم سنان سربداران تاحشر بیگانه دگر خیمه به ایران نزنند

جنبش ملی سربداران در قرن هشتم هجری

تهاجم قوم وحشی مغول به ایران از وقایع بسیار مهم تاریخ ایران است که نظیر آن را کمتر میتوان یافت و هیچیک از تهاجمات اقوام بیگانه در شدت و عظمت به پایة حمله مغولان نمیرسد. زیرا مردم ایران از هجوم این طایفه وحشی و خونخوار و بهره کش آنچنان گرفتار ترس و وحشت شدند و ایران به پایهای دستخوش خرابی و انهدام گردید که آثار شوم آن تا قرنهای باقی بود. جنبش ملی سربداران که سرانجام منجر به تشکیل دولت مستقل ملی و شیعه مذهب ایرانی گردید، از لحاظ وسعت بزرگترین و از نظر تاریخی مهمترین نهضت آزادی بخش خاور میانه بود که برای اولین بار در ایران بر ضد فرمانروایان بیگانه قوم مغول (قوم تاتار) که مدت ۱۲۰ سال با سببیت و بهره کشی توان فرسائی نسل بعد نسل جابرانه بر مردم ایران حکومت میکردند اتفاق افتاد.

در آخرین سالهای حکومت ایلخان ابوسعید (۷۳۶-۷۱۵ هجری) نارضائیه و قلیان افکار قشرهای پائین مردم شهر و روستا در ایالتهای مختلف ایران به ویژه در خراسان به حد اعلای رسیده بود. ایلخان ابوسعید که در تبریز مستقر بود، امیر شیخعلی را به جانشینی خویش در خراسان برگزید و خواجه علاءالدین محمد هندو صاحب دیوان محلی را به وزارت وی منصوب کرد.

اعیان مغول و ترک در خراسان بسیار مقتدر بودند، بخصوص امیران طایفه ایغور (ترک زبان) و طایفه مغول (اویرات) نفوذ فراوان داشتند. نیرومندترین سران ملوک الطوائفی خراسان عبارت بودند از: امیر شیخعلی، جانشین ایلخان که فرزند امیرعلی قوشچی بود. رئیس طایفه اویرات امیر ارغونشاه از قبیله جانی قربانی و نوه امیر نوروز و نتیجه ارغون، که نواحی نیشابور و طوس و مشهد و ابیورد و غیره را به تصرف خویش درآورده بود. امیر عبدالله مولائی صاحب قهستان (کهستان). امیر محمود اسفراینی صاحب اسفراین. امیر محمد توکل که او نیز از طایفه جانی قربانی بود.

این فئودالهای بزرگ که از اعیان صحرائنشین مغول بودند دارای دسته های نیرومند لشکری بودند و در تصرفات خویش فرمانروای مطلق

شمرده میشدند و تقریباً خود را مستقل و مجزی از حکومت مرکزی ایلخانان میدانستند. امیران طایفه جانی‌قربانی افرادی ظالم و بی‌رحم و متجاوز به حقوق رعایا و خرده‌مالکان محلی بودند و همین امیر موجبات ناراحتی و نارضایتی و غلیان فکری وطن‌پرستان پرشور این ناحیه و مردم طبقه پائین و متوسط خراسان را فراهم میکرد.

بدیهی است ادامه این وضع و شدت عمل فتودالان، کار را بجائی رساند که سرانجام منجر به قیام مردم برضد دستگاه حکومت بهره‌کش بیگانه و مالکان بزرگ در خراسان غربی گردید. نخستین جرقه آشکار این انقلاب ملی که از مدتها قبل آماده اشتعال بود در قریه (باشتین) واقع در چهارفرسنگی جنوب غربی سبزوار پدیدار گردید و در اندک مدت نائره آن تمامی نواحی خراسان و کومش (قومس) و گرگان و مازندران را دربرگرفت. مقدمات این نهضت آزادی‌بخش ملی با در نظر گرفتن شدت عمل بی‌انصافانه ایلخانان مغول و فتودالهای محلی در امر بهره‌کشی از مردم بیچاره و نارضایتی آنان از ادامه این وضع بوسیله سازمان سری و زیرزمینی درویشان یا خانقاه نشینان شیعه مذهب خراسان غربی پایه‌گذاری شده بود، و در حقیقت باید گفت خانقاه (خانگاه) یکی از پایه‌های مردمی بود که در مقابل با اعمال فاسد و بی‌انصاف بیگانه فعالیت می‌کرد.

اینان از مریدان معتقد و جان‌باز شیخ خلیفه مازندرانی رهبر انقلابی و وطن‌دوست واقعی این دوره بودند. شیخ خلیفه مردمی‌مؤمن به مذهب تشیع و فوق‌العاده مردم‌دوست و در داندوز و چاره‌اندیش و در عین حال جويا و پویا و بی‌محابا و جانباز بود. (۱)

وی آنقدر در این راه کوشید تا بالاخره به ترتیبی که در ورقه‌های آینده خواهد آمد جان خود را بر سر این آرمان مقدس ملی و دینی نهاد و نامش برای همیشه در تاریخ نهضت‌های فکری و ملی ایران ثبت و جاویدان گردید.

طبق نوشته مورخان قرن هشتم هجری شیخ خلیفه مازندرانی که واعظی توانا بود یکی از شیوخ صوفیه بشمار میرفت. بنا به گفته این بطوطه وی شیخی رافضی (شیعه مذهب) بود و در جوانی به تحصیل علم پرداخت و مرید بالوی زاهد گشت. که از شیوخ درویشان بود و در آمل مازندران میزیست. شیخ خلیفه پاسخ مسائلی را که ناراحتش میکرد در سخنان وی نیافت و برای یافتن پاسخ سئوالهای خویش به سمنان نزد شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی که در آن عهد معروفترین شیخ درویشان ایران بود رفت.

شیخ علاءالدوله روزی در حین تدریس و سئوال و جواب مسائل مختلف دینی از شیخ خلیفه پرسید که وی پیرو کدامیک از چهار مذهب برحق تسنن است شیخ خلیفه پاسخ داد: (آنچه من میجویم از

آن مذاهب اعلاست.) شیخ مؤمن (علاء الدوله) که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی‌دین را نداشت دوات خود را بر سر خلیفه شکست. پس آنگاه شیخ خلیفه به بحرآباد نزد شیخ الاسلام غیاث‌الدین هبة‌الله الحموی رفت ولی از آنجا نیز مراد و مقصودش حاصل نشد و او راترك گفت. شیخ مخلصه جویای چه چیز بود. آیا گمگشته وی همان مسائل مربوط به آزادفکری و عدالت اجتماعی و پیکار برضد بیداد و ظلم و جور و خفقان مستولی برجامعه وی نبود که بعدها بطور آشکار بدان پرداخت؟ مورخان دراین باره خاموشند، فقط این نکته محقق است که شیخ خلیفه از تعلیمات نامی‌ترین شیوخ صوفیه نیزراضی نبود و با ایشان اختلاف نظر داشت.

دراین هنگام نارضائی و غلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا و شهر درخراسان بعداعلا رسیده بود. بهمین علت شیخ خلیفه به سبزوار (بیهق) رفت که در آن زمان یکی از مراکز مهم ناراضیان محسوب میشد. مکانی را که شیخ خلیفه برای تبلیغات فکری و سیاسی خود برگزیده بود بهترین و مناسب‌ترین محل بود زیرا روستائیان اطراف سبزوار و طبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و مخالف قدرت موجود بودند.

بنابینه نوشته مورخان شیخ خلیفه پس از ورود به سبزوار در مسجد جامع شهر منزل کرد و بصدای بلند قرآن میخواند و وعظ میکرد. طولی نکشید که عده زیادی شاگرد و مرید درگرد او جمع شدند و در اندک مدت بیشتر روستائیان آن ناحیه مرید شیخ خلیفه گشتند. بطوریکه حافظ ابرو نقل می‌کند:

جماعتی از فقیهان سنی که طرفدار حکام و عمال ایلخانان بودند، او را از نشستن در مسجد جامع منع می‌کردند ولی او به سخن ایشان توجه نمی‌نمود. سرانجام آن جماعت ضمن تشریح اقدامات شیخ خلیفه از ابوسعید ایلخان سؤال کردند که این چنین کس واجب‌القتل باشد یا نه؟ سلطان پاسخ را به رأی فقیهان محول کرد و در نتیجه بیشتر فقیهان سنی مذهب سبزوار نوشتند و مهر کردند که اعمال و رفتار شیخ خلیفه مازندرانی برخلاف شرع تسنن است و چون وی برنامه شروع اصرار کند و به نصیحت از انجام آن دست برندارد، بپاید گشت. بعد از صدور این رأی فقیهان سبزوار کوشیدند تا شیخ خلیفه را دستگیر کنند، ولی در زد و خورد با پیروان پرشور وی کاری از پیش نبردند. پس آنگاه دشمنان شیخ خلیفه تصمیم گرفتند او را پنهانی بقتل رسانند.

سرانجام روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه به مسجد آمدند مشاهده نمودند که استاد پرشور و فعال و مردم‌گرای آنان را به یکی از ستونهای حیاط مسجد حلق‌آویز کرده‌اند. شکی نیست که

شیخ‌خلیفه را به قتل رسانیده بودند. ولی اولیاء محلی شایع کردند که وی خودکشی کرده است. تاریخ این واقعه را مورخان ۲۲ ربیع‌الاول سال ۷۳۶ هجری ثبت کرده‌اند.

در بین شاگردان شیخ خلیفه شخصی بنام حسن‌جوری به عقل و درایت و قدرت از شاگردان دیگر ممتاز بود. شیخ‌خلیفه چون از دسیسه‌کاری دشمنان درکشتن خود اطلاع یافته بود قبلاً او را به جانشینی خویش برگزید.

حسن‌جوری پس از مرگ غم‌انگیز استاد و رهبر فکری خود به نیشابور رفت و به تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سرگرم شد و در این راه پیشرفت چشم‌گیری حاصل کرد، چنانکه میرخواند مینویسد: (اکثر مردم کوه‌پایه نیشابور) در سلك پیروان وی درآمدند. (۱) شیخ حسن‌جوری کوشید تا پیروان خویش را متحد کند و سازمان آنان را مرتب سازد. در ظاهر آنان را به شکل مجامع درویشان که کاملاً عادی بود درآورد.

طبق نوشته حافظ ابرو «...هرکس که دعوت ایشان قبول می‌کرد اسامی ایشان ثبت می‌گردانید و می‌گفت حالا وقت اختفاست و وعده میداد که هرگاه اشارت شیخ شود و وقت ظهور شود باید که آلت خرب بر خود راست کرده و مستعد کارزار گردند»

از این سخنان بطور کامل پیداست که هدف تبلیغات شیخ‌خلیفه و حسن‌جوری دعوت به خروج برضد مغولان و همدستان ایشان یعنی فتودالهای بزرگ محلی بود. تبلیغ به خروج زیر لفاظه صوفیگری صورت می‌گرفت و رنگ تشیع که مورد اعتقاد و توجه عامه مردم بود، داشت. بدین طریق يك طریقت درویشی که بعدها بنام (طریقت شیخ‌خلیفه و حسن‌جوری) خوانده شد پدید آمد. طریقت یاد شده که بادیگر طریقه‌های درویشی فرق فراوان داشت منقور فتودالها بود. طریقت شیخ حسن‌جوری که در اندک مدت قلمرو وسیعی را فراگرفت نهضتی بزرگ بود که عموم مردم به‌ویژه پیشه‌وران و بینوایان شهری و روستائی را دربر گرفته بود. (۲)

در همین هنگام يك تصادف که در قلمرو ایلخانان مغول از پیش آمده‌ای عادی بود، یعنی رفتار ناهنجار چند ایلچی مغول در دهکده‌ای کاسه صبر روستائیان را البریز ساخت و انفجار و طغیانی را که از مدت‌ها پیش ماده آن رسیده بود تسریع کرد. مورخانی که از این خروج خبر میدهند در

۱- روضة الصفا میرخواند صفحه ۱۰۸۳

۲- نهضت سربداران در خراسان تألیف یطروشفسکی ترجمه

کریم کشاورز صفحه ۳۲

جزئیات اختلاف دارند ولی جملگی اتفاق دارند که خروج در قریه باشتین از اعمال بی‌هق نزدیک سبزوار آغاز گشت. فصیح احمد خوافی درباره واقعه قریه باشتین مشروح‌تر از منابع دیگر حکایت می‌کند و مینویسد (۱) که پنج ایلچی مغول در خانه حسین حمزه و حسن حمزه از مردم قریه باشتین منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی‌حرمتی نمودند. یکی از دو برادر قدری شراب آورد وقتی که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجائی رساندند که عورات ایشان را خواستند. دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد. حاضریم که سر ما بدار برود. به همین اعتقاد شمشیر از نیام برکشیدند. هر پنج تن مغول را کشتند و از خانه بیرون رفتند و گفتند ما «سربدار» می‌دهیم.

بدین طریق قیام آغاز گشت. (دوازدهم شعبان سال ۷۳۷ هجری) البته در اینجا باید گفت همانطور که حافظ‌ابرو تصریح کرده است اکثر اهالی قریه باشتین مرید شیخ حسن جوری گشته بودند و بهمین علت از مدتی پیش برای خروج برضد حکومت آماده بودند.

بطوریکه مورخان نوشته‌اند در اواخر سلطنت ابوسعید ایلخان یکی از معترمان قریه باشتین بنام پهلوان عبدالرزاق پسرخواجه فضل‌الله باشتینی که یکی از ملازمان ابوسعید بود مأمور جمع‌آوری مالیات ولایت کرمان شد. وی به کرمان رفت و پس از وصول مالیات آن ولایت کلیه مالیاتهای دریافتی را صرف عیش و نوش خود نمود. عبدالرزاق از این کار و عواقب آن مضطرب گردیده عازم زادگاه خود قریه باشتین سبزوار گردید، تا در آنجا املاک پدر را فروخته و به میزان مالیات کرمان به ابوسعید تحویل دارد. در بین راه خبر وفات ابوسعید بدو رسید. پس آنگاه خرم شده و پنهانی در سال ۷۳۷ هجری مقارن با واقعه ایلچیان به قریه باشتین وارد شد و رهبری قیام‌کنندگان را برعهده گرفت.

بعقیده نگارنده عزیمت عبدالرزاق باشتینی از کرمان بقریه باشتین در اثر

۱- مجمل فصیحی به تصحیح محمود فرخ خراسانی جلد سوم در

خرج کردن مالیات کرمان نبوده، بلکه درحین جمع‌آوری مالیات کرمان خبر مرگ ابوسعید به‌او رسیده و او با آگاهی بر اوضاع فکری و سیاسی درحال انفجار خراسان پس از جمع‌آوری مالیات آن ولایت عازم زادگاه خود گردیده و برحسب اتفاق مواجه با واقعه پنج ایلچی و حسن و حسین حمزه شده و در اثر قدرت و رشادت و همچنین احترام خانوادگی به‌سرداری قیام کنندگان برگزیده شده است. (۱)

حافظ ابرو و میرخواند نوشته‌اند که قیام باشتین در اثر کشته شدن خواهرزاده علاءالدین محمد هندو بدست عبدالرزاق باشتینی بوقوع پیوسته است. طبق نوشته دولت‌شاه سمرقندی هنگامی که عبدالرزاق به باشتین بازگشت :

«... اتباع و اقربای او کله کردند که خواهرزاده علاءالدین محمد فریومدی آمده و چند روز است که دراین ده بیدادی وجور می‌کند و از ما شراب و شاهد می‌طلبد. عبدالرزاق گفت دنیا بهم برآمده است و در چنین حالی عار و ننگ روستائی بچه چرا باید کشید و هم در آن شب بسر خواهرزاده علاءالدین محمد وزیر رفتند و او را دستگیر کردند و به قتل رسانیدند...» (۲)

بهر حال قیام کنندگان قریه باشتین سبزواری بسرداری پهلوان عبدالرزاق باشتینی نام (سربداران) اختیار کردند و آمادگی خود را بمنظور جنگ و مقابله باعمال بی‌انصاف حکومت ایلخانان اعلام داشتند. علاءالدین محمد هندو وزیر خراسان یک هزار سوار مسلح برای سرکوبی مردم قریه باشتین گسیل داشت. ولی روستائیان دلاور باشتین آنان را شکست داده و منهزم کردند.

قیام کنندگان باشتین یا سربداران پس از توفیق در این جنگ درصدد مقابله و سرکوبی علاءالدین محمد هندو وزیر خراسان برآمدند.

وی پس از آگاهی براین تصمیم با سیصد مرد از فریومد یکی از قراء بین سبزواری و بسطام به استرآباد که مقر امیر شیخعلی جانشین ایلخان مغول در خراسان بود گریخت. ولی سربداران به تعقیب

۱- تاریخ جنبش سربداران تألیف رفیع صفحه ۱۰۶

۲- تذکره دولت‌شاه سمرقندی صفحه ۲۷۷

وی پرداختند و سرانجام او را در کوهسار کیود جامه گرگان به قتل رسانیدند. سربداران اموال و خزائن علاءالدین محمد هندو را به غنیمت گرفتند و در بین خود تقسیم کردند. بطوریکه دولت‌شاه و میرخواند نوشته‌اند (۱) نیروی جنگی سربداران در این هنگام هفتصد نفر مرد مسلح بود. طبق نوشته سیدظهرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تمام آزدگان به‌سوی سربداران می‌گراییدند (۲)

بعد از این واقعه مدتی نگذشت که سربداران شهر سبزوار مرکز ولایت بیسق را تصرف کردند و سپس دیگر شهرهای مجاور را هم تسخیر ساختند. سبزوار دژ محکمی داشت که مرکز ستاد سربداران و پایتخت دولت نوزادایشان گردید. سربداران در اندک مدت جوین و اسفراین و جاجرم و بیارجمند را مسخر کردند.

پهلوان عبدالرزاق باشتینی خود را امیر نامید و بقول خواندمیر «بر مسند حکومت تکیه زد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود» (۳) و مراسم مذهب شیعه اثنی‌عشری «دوازده امامی» برای نخستین بار بطور مستقل و رسمی در ایران معمول گشت. (۴) دولت سربداران را یکی از مردمی‌ترین حکومت‌های ایرانی باید بشمار آورد.

این بطوطه درباره نظام حکومتی و اجرای عدالت در قلمرو سربداران مینویسد: (... آئین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک میریخت

۱- روضه‌الصفاء میرخواند صفحه ۱۰۸۲، تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۷۸

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی صفحه ۱۰۴

۳- حبیب‌السیر تألیف خوندمیر صفحه ۱۴۵

۴- اگر تأسیس دولت علویان زیدی در طبرستان در قرن سوم هجری و دولت آل‌بویه در قرن چهارم هجری رادزمره شیعیان محسوب داریم دولت سربداران سومین دولت شیعه مذهب و نخستین دولت مستقل شیعیان دوازده امامی در ایران است.

و تا صاحب آن پیدا نمیشد کسی دست بسوی آن دراز نمی‌کرد... (۱)
 سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
 درباره اقدامات امیر مسعود دومین فرمانروای سربداران مینویسد:
 (... امیر مسعود در میان نوکران و اصحاب، خود را همچو یکی از ایشان
 می‌دانست و در تصرف اموال خود را بر دیگران تفضل نمی‌نهاد یا
 خلق طریقه صلاح و سداد و راستی می‌ورزید، نوکران او به‌جان از
 او در نمی‌ماندند و به هر طرف که می‌رفت مظفر و منصور بود (۲)
 به‌دیگر سخن تخصیص خمس غنائم را که قانون اسلام برای
 حاکم عهد معین کرده است طلب نمی‌کرد و با سربازان خود بر سر
 یک سفره می‌نشست و طعام می‌خورد. بطوریکه نوشته‌اند میزان خراج
 رعایای سربداران به‌سی درصد از زمان حکومت ایلخانان مغول تنزل
 کرد و سایر عوارض سخت که مطابق موازین شرع اسلام نبود لغو
 گردید.

بگفته دولتشاه پهلوان عبدالرزاق باشتینی در ماه صفر سال ۷۳۸
 هجری بدست برادر خود وجیه‌الدین مسعود به‌قتل رسید (۳) علت قتل
 عبدالرزاق را تندروی و شدت عمل و بدرفتاری وی با مخالفان و اخلاف
 بزرگان نوشته‌اند. بدیهی است این کار او مخالف طبع برادرش
 وجیه‌الدین مسعود که هواخواه روش ملایم‌تر و معتدل‌تری در تصویب
 و اجرای مقررات انقلابی بود واقع شد.
 بهر حال سربداران به رهبری وجیه‌الدین مسعود لشکر بزرگان
 صحرائشین مغول و ترک و سران فتودال محلی را که به مغول پیوسته
 بودند تار و مار کردند و دولتی مستقل تشکیل دادند که قلمرو آن
 از مغرب به‌کومش (سمنان و دامغان و بسطام) و از مشرق به‌جام
 و از شمال به‌خوشان و سواحل جنوب شرقی دریای مازندران و از
 جنوب به‌ترشیز امتداد یافت.

شیخ حسن جوری رهبر فکری جنبش ملی سربداران در
 روز ۱۳ صفر سال ۷۴۳ هجری در حین جنگ سربداران با معزالدین
 حسین کرت‌ملک هرات کشته شد و حکومت سربداران بطور کلی در

۱- سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد صفحه ۳۹۰

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین

مرعشی صفحه ۱۰۴

۳- تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۷۹

اختیار وجیه‌الدین مسمود قرار گرفت. پس از کشته شدن وجیه‌الدین مسمود در ربیع‌الثانی سال ۷۴۵ هجری، در حین جنگ بامازندرانیان در اعماق ناحیهٔ پرچنگل رستم‌دار ده‌تن از زمامداران سربدار که بعضی منتسب به جناح میانه‌رو و برخی مربوط به جریان افراطی بودند یکی پس از دیگری بر سرکار آمدند. در این صورت با احتساب پهلوان عبدالرزاق باشتینی فرمانروایان دولت سربداران مطابق اعتقاد آنان که شیعه دوازده امامی است، دوازده‌تن بوده‌اند. مدت حکومت آنان نزدیک به نیم‌قرن یعنی از سال ۷۳۷ تا ۷۸۳ هجری بطول انجامید.

خواجه علی مؤید آخرین فرمانروای سربداران که مردی بی‌اراده و نالایق بود بمنظور رهائی از آتش‌اختلافهای داخلی مربوط به جناحهای تندرو و میانه‌رو سربداران، در موقع یورش امیر تیمور گورگانی به ایران دست توسل بجانب فاتح بیگانه دراز کرد. سرانجام تیپ‌رپیروزمندانه وارد سبزوار شد، علی مؤید به پیشواز او رفت و در برابرش سر تعظیم فرود آورد و خود را دست‌نشانده و مطیع وی خواند (۷۸۳ هجری) امیر تیمور علی مؤید آخرین فرمانروای سربداران را در دربار خود نگاهداشت، و به او اکرام کرد، ولی اجازه نداد به سبزوار که از طرف لشکریان تیمور اشغال شده بود عزیمت کند. بدیهی است علی مؤید با انجام این کار خیانت خود را بدولت و کشور سربداران بیش از پیش ظاهر ساخت، ولی سرانجام او نیز از تیغ پیداد امیر تیمور در امان نماند و در سال ۷۸۸ هجری بدستور وی به قتل رسید.

تذکر این موضوع نیز لازم است که بعد از تسلیم شدن علی مؤید به تیمور مردم سبزوار که از رئیس دولت خود خیانت دیده بودند حاضر نشدند با سلطهٔ بیگانگان سازش کنند. بهمین علت در سال ۷۸۵ هجری در سبزوار یک قیام عمومی بمنظور احیای دولت سربداران به رهبری شیخ داود سبزواری وقوع یافت. تیمور پس از آگاهی بی‌درنگ روانهٔ سبزوار شد و شهر را محاصره کرد. مبارزه بادولت نیرومند تیموری ممکن نبود جز باشکست سربداران پایان یابد، دفاع مردانه‌ای از شهر سبزوار بعمل آمد سرانجام همانطور که تصور می‌رفت سبزوار در آغاز ماه رمضان سال ۷۸۵ هجری بدست سپاهیان تیمور افتاد (۱)

تیمور کشتار وحشتناکی کرد و فرمان داد نزدیک به دوهزار تن از قیام‌کنندگان را لای دیوار برجی نهاده و زنده بگور کردند. بدین صورت که دست و پای آدم‌های زنده را می‌بستند و ایشان را به‌ردیف درکنار یکدیگر قرار میدادند و بعد روی آنها را با آجر و ملات می‌چیدند.

پس از فراغت از این عمل سبعانه تیمور دستور داد دژ مستحکم شهر سبزوار را نیز ویران کرده و باخاک یکسان ساختند.

ویژگیهای دولت سربداران

همانطور که در ورقهای پیش در این کتاب نوشته شد یکی از ویژگیهای دولت سربداران اعتقاد به تشیع‌علوی و پیروی از دوازده امام از آل علی (علی) بود که جزء معتقدات طبقه پائین و متوسط اجتماع ایرانی از قرن اول هجری محسوب میشد.

دوم اینکه این دولت نخستین دولت مستقل شیعه دوازده امامی در ایران بشمار میرود.

سوم اینکه فرمانروایان سربدار از میان پیشه‌وران و روستائیان برخاسته بودند.

اما اینکه دولت سربداران چه جنبه و صورتی داشته است بسیار جالب توجه است.

پس از بررسی جوانب مختلف به این نتیجه میرسیم که دولت سربداران نیز از خرده مالکان و روستائیان تشکیل شده بود و ترکیب سربداران را باید دولت خرده مالکان و روستائیان نامید. نیروی نظامی آن نیز دموکراتیک بود. بهمین علت طوغای تیمورخان آخرین ایلخان مغول لشکریان سربدار را (مشتی روستائی) خوانده است.

با اینکه برخی از فرمانروایان سربدار مانند وجیه‌الدین مسعود و یحیی‌کرابی از فتوحاتهای کوچک محلی بودند و برای تأسیس سلاطه خویش کوشش کردند. در این راه توفیق نیافتند و حکمرانان علی‌رغم کوشش ایشان، برابر مبارزه داخلی که بین دو جناح سربدار وجود داشت گاهی از لشکریان و زمانی از پیروان طریقت شیخ حسن‌جوری نامزد و معین میشدند.

فرمانروایان سربدار با اینکه خود را در بعضی مواقع سلطان یا نایب‌السلطنه نامیده و نام خویش را در خطبه آورده و سکه به اسم

خود زدند با این وصف تمایلی به انجام تشریفات و شکوه و جلال سازمانی که لازمه زندگی درباری است نداشتند.

بطوریکه در منابع مختلف دیده میشود گاهی درویشان طریقت شیخ حسن جویری و گاهی لشکریان آزادانه وارد مجلس رئیس سربداران میشدند و میتوانستند آشکارا به اعمال و رفتار وی خرده گرفته، حتی برکناری او را طلب کنند. برخی از خصوصیات فرمانروایان سربدار از قبیل پوشیدن لباسی مانند لباس دیگران یا (کسوت مساوات) و برابری در تقسیم غنائم جنگی و گستردن سفره برای عموم و سالی یکبار به تاراج دادن خانه سلطان نشان میدهد که قشرهای پائین مردم و جناح افراطی سربدار که دارای تمایلات شدید مساوات طلبی بودند، در حکمرانان سربدار نفوذ و فشار سخت اعمال میکردند.

اقدامات دیگر و از آن جمله تقلیل میزان خراج محصول و لغو سایر عوارض و مالیات‌هایی که مطابق شریعت اسلام نبود مؤید نظریه بالا است.

البته بدین طریق تمام آرزوهای روستائیان جامه عمل نپوشید، ولی حتی تا این اندازه هم نسبت به سیاست مالیاتی ایلخانان مغول و حتی غازان‌خان، بارشان را فوق‌العاده سبک می‌کرد.

بدین ترتیب اقداماتی که فرمانروایان سربدار در زیر فشار مردم بعمل آوردند موجب افزایش نیروهای تولیدی در قلمرو ایشان گردید. اطلاعات مختصر مندرج در منابع موجود شاهد این مدعا است مثلاً میرخواند درباره یحیی کرابی هفتمین فرمانروای سربداران مینویسد که: «از غایت عدل و داد ولایت او پناهت آبادانی و معموری رسید» (۱) خواندمیر درباره وی مینویسد: «مملکتش معمور و آبادان گشت» (۲)

دولتشاه از احیای قنات‌بادرولایت طوس و مشهد صحبت میدارد (۳) حافظ ابرو در وصف خراسان در نیمه دوم قرن هشتم هجری از رونق و ترقی ولایت بی‌هق درعهد فرمانروایان سربدار سخن میگوید و یادآور میشود که شهر سبزوار، پایتخت سربداران در پایان دوره حکمرانی ایشان توسعه یافت و بیکی از بزرگترین شهرهای ایران مبدل گشت. چنانکه معلوم است نفوذ فکری و عقیدتی سربداران و به‌ویژه جناح

۱- روضة الصفا میرخواند صفحه ۱۰۸۷

۲- حبیب‌السیر تألیف خواندمیر صفحه ۱۵۵

۳- تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۸۳

افراطی‌آن نهضتی بسیار عمیق بود و از حدود خراسان تجاوز میکرد ، بطوریکه نهضت‌های مردم سمرقند و کرمان و دیگر شهرها نیز به اسم سرپداران خوانده شد.

پطروشفسکی محقق معروف روسی درباره اهمیت جنبش ملی سرپداران در قرن هشتم هجری مینویسد :

علی‌رغم ظاهر مذهبی و عرفانی (میستیک) نهضت سرپداران را باید ترقی‌خواهانه دانست زیرا جنبش مزبور قشرهای وسیع تولیدکنندگان را در بر گرفت و آنان را به مبارزه مسلحانه بخاطر منافع اجتماعی خویش علیه بهره‌کشی فئودالی و فاتحان بیگانه دعوت کرد. (۱)
برای اطلاع بیشتر از موقعیت دولت سرپداران خوانندگان میتوانند به تاریخ جنبش سرپداران تألیف رفیع مراجعه کنند.
استاد محمدتقی بهار (ملك الشعراء)، شاعر بزرگ معاصر درباره سرپداران چنین سروده است:

سرور احرار ایرانند آل سرپدار
کز فشار و ظلم آشفته اندر سبزوار
شهرنیشابور بگرفتند و بس شهرودیار
وز دهاقین لشکری کردند بیرون از شمار
بدطفا تیمور چنگیزی بگراگان شهریار
و آخرین خرس مغول او بود در این مرغزار
سرپداران بر سرش در خاک گراگان ریختند
همچو شیر شوزه خورش بخاک آمیختند

نہضت حروفیان

هنوز جراحات وارده از هجوم مغول التیام نیافته بود که تیمور لنگ تاتاری جفاکار و سفاک در ماورا عالینهر ظهور کرد و از سال ۷۸۲ هجری شروع حمله به ایران کرد و تا سال ۸۰۸ هجری که وفات یافت با ششصد هفتصد هزار سپاهی چندین بار به کشور ایران هجوم آورد و هربار با کشتن صدها هزار نفر و غارت و ویران کردن شهرها باغنائمی که گرد می آورد به مرکز حکومتش که در سمرقند قرار داده بود باز میگشت.

حمله نخستین تیمور به ایران در سال ۷۸۲ هجری اتفاق افتاد که در آخر آن سال خراسان و سیستان و مازندران را فتح کرد و دولت سربداران را منقرض کرد. هجوم دوم وی در سالهای ۷۸۵ و ۷۸۶ هجری واقع شد که در آن باز به مازندران تاخته و اعمال جنگجویانه او تا آذربایجان و عراق عجم و گرجستان توسعه یافت و به فتح شیراز و قتل عام هفتاد هزار تن در اصفهان خاتمه پذیرفت.

تاخت و تاز سوم او در سال ۷۹۵ هجری آغاز گردید که وی به فارس حمله برده آل مظفر را منقرض ساخت، دولت ملی علویان طبرستان (مازندران) را نیز در سال ۷۹۵ هجری شکست داد و منهزم کرد.

این جانی سفاک در کلیه یورشهای خود ساکنان شهرهای بین راه را کشته و از اجساد و سرهای آنان منارها برپا میکرد. شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه راجع به فتح شهر سبزوار پایتخت دولت ملی و شیعه مذهب سربداران چنین نوشته است:

(دو هزار نفر از مردم آنجا را اسیر کرده و زنده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل و خشت استوار کرده منارها بر آوردند)

از جمله امیر تیمور بر عده ای از تاتاریان که بسر کرده خود تنگری برمش شوریده و او را بیرون دامغان مجروح ساخته بودند خشم گرفت

و بتلافی آن سه هزار نفر از ایشان، و بیشتر از این عده از اهالی دامغان را که به تاتاریان یاری کرده بودند کشت و دستور داد از سر آنها منارها ترتیب دادند.

در چنین زمانی که مراکز مهم فکری و سیاسی ایران از هم پاشیده شده و مردم در وضع بسیار بد اقتصادی و سیاسی و فکری قرار داشتند شخصی بنام فضل‌اله نعمی استرآبادی که تربیت یافته مکتب تشیع و بازمانده سلاله فکری دولت ملی علویان مازندران بود، به اعتقاد آزاداندیشی و مردم‌گرایی خود به یک سلسله فعالیت‌های فکری و سیاسی پرداخت و از مازندران به خراسان و از آنجا به آذربایجان سفر کرد. وی مردی پویا و جویا و خردمند و آزاده بود در تمام این مدت چه در سفر و چه در حضر مردم را از مفاسد اجتماعی و مظالم سیاسی که توسط بیگانگان و خیانت‌کاران داخلی در ایران پایه گرفته بود آگاه می‌کرد و آنان را بر ضد حکومت امیر تیمور مستبد خونخوار می‌شورانید.

مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که در این دوره شوم متأسفانه بعلمت فشار مظالم سیاسی و سختی‌های اقتصادی توجه مردم به قضای آسمانی و تقدیر الهی که غیر قابل تغییر نیز شمرده میشد جلب گردیده بود و در اثر این تلقین‌های مسموم مردم مأیوسانه دست از فعالیت لازم سیاسی و اقتصادی برداشته و در وضع بسیار بدی بسر می‌بردند.

فضل‌الله نعمی استرآبادی در آذربایجان به ویژه در باکو و شروان هواداران زیادی پیدا کرد و سازمان مخفی فکری و سیاسی خود را زیر عنوان فرقه (حروفیه) متشکل ساخت.

بنیانگذار حروفیان اعتقاد داشت که: (انسان معیار همه چیز است) زندگی و هرگونه تفکر فلسفی باید بر محور انسان و بر اساس شناخت نیروهای خلاق انسان پایه‌گذاری شود. بطوریکه نوشته‌اند (۱) فضل‌اله استرآبادی «متولد ۷۴۰ هجری» نخست مردی صوفی بود و به ریاضت می‌گذرانید و آنقدر در تقوی و پرهیزکاری شهرت یافت که او را (حلال‌خور) لقب دادند. گویند اوسیدی علوی و از اولاد علی بن ابیطالب (ع) بود. پدر خود را در کودکی از دست داد در هیجده سالگی برای بار اول به حج بیت‌الله الحرام رفت (۷۵۸ هجری) و در بازگشت مدتی در خوارزم ماند.

۱- فتنه حروفیه نگارش دکتر محمدجواد مشکور در مجله بررسی‌های تاریخی شماره ۴ سال چهارم مهر و آبان سال ۱۳۴۸ خورشیدی

برای بار دوم که میخواست به حج رود در خواب ملهم شد که نخست به زیارت مشهد حضرت رضا (ع) رود. سپس بار دوم به مکه رفت. در بازگشت دیگر باره در خوارزم رحل اقامت افکند. از آنجا به خراسان آمد و سپس به اصفهان رفت و در مسجد طوقچی جای گرفت (۷۷۱ هجری) و پیروان و مریدان بسیاری پیدا کرد. وی از گرفتن هدایا و نفقات مریدان خودداری می کرد و در آن شهر به صنعت کلاه مالی مشغول شد. فضل الله علاوه بر علم قرآن از تورات و انجیل و زبور آگاهی داشت و در تعبیر خوابهای خود درجاودان نامه به آیات آنها استشهاد می نماید. فضل الله استرآبادی برخلاف صوفیان زمان خود از وجد و سماع استنکاف داشت و فقط به زهد و ریاضت می پرداخت. در چهل سالگی به تبریز که زیستگاه پدرانش بود رفت و در آنجا با کشف و شهود غیبی (اجتماعی) فرقه حروفیه را تاسیس کرد.

نوشته های فضل الله استرآبادی نشان میدهد که وی با اندیشه های صوفیان و اسماعیلیان و زبانهای عربی و ترکی آشنائی داشته است. وی مخالفان خود را قشری و خود را واقع بین و طرفداران خویش را آزادگان شمرده است. (۱)

ابن حجر عسقلانی وفات یافته در سال ۸۵۲ هجری در کتاب الابناء الفمر فی ابناء العمر مینویسد:

«فضل الله پسر ابو محمد تبریزی یکی از مبتدعین است که طریقه ریاضت نفسانی پیش گرفت و در اثر تعالیم ضلال وی فرقه ای ایجاد شد که به حروفیه مشهور است او معتقد است که حروف الفبا ممسوخات انسانی میباشد، و از اینگونه خرافات و اوهام بسیار بهم بافته است. امیر تیمور لنگ رادعوت بدین و عقیدت خود نمود، لیکن امیرنپذیرفته امر بقتل او داد، پسرش میرانشاه، که فضل الله به نزد وی پناه برده بود از این امر آگاه شد و بدست خود سر او را قطع کرد چون تیمور ازین خبر آگاه شد سر وجسد او را طلب کرد و امر فرمود بسوزانند این واقعه در سال ۸۰۴ هجری اتفاق افتاد»

حاجی خلیفه کاتب چلبی در کشف الظنون در شرح عرشنامه مینویسد که سیدجلال الدین فضل الله برای همین کتاب در سال ۸۰۴ هجری به تیغ دین کشته شد. (۲)

۱. لغت نامه دهخدا حرف ح صفحه ۴۷۸

۲. پرفسور ادوارد براون بنقل از مقدمه جلد دوم کشف الظنون بقلم فلوکل آلمانی طبع و ترجمه او، لیدن سال ۱۸۳۵ میلادی

از میان نوشته‌های رمزآمیز و پرابهام او تنها نوشته‌ای که قابل فهم و مطالعه است همانا وصیت‌نامه‌ای است که به یکی از شاگردان خود در شب قتل خویش نگاشته، و از این‌نامه همچو برمی‌آید که فضل‌الله استرآبادی رهبر و مؤسس حروفیان را در شروان آذربایجان به قتل رسانیده‌اند. وی آن‌مکان را با اشاره به واقعه شهادت حسین (ع) کربلا و مقتل خود خوانده است.

فضل‌الله استرآبادی تعالیم و عقاید خود را در کتابی بنام جاودان-نامه، کتاب‌جاویدان کبیر که قسمتی به عربی و بعضی به فارسی و برخی به لهجه استرآبادی است آورده است.

بعضی از نسخه‌های کتاب جاویدان کبیر یا جاویدان‌نامه دارای ضمیمه است که در آن حوادثی را به یکی از لهجه‌های فارسی (استرآبادی) نگاشته و آن شامل يك سلسله از رؤیاها و خوابها میباشد که شخص فضل‌الله دیده و بسیاری از این خوابها را با تاریخ ذکر کرده که قدیم-ترین آن به سال ۷۶۵ هجری و آخرین آن بسال ۷۹۶ هجری واقع شده است. از این رو يك دوره سی‌ساله را متضمن میباشد.

برحسب روایت عبدالمجید فرشته‌زاده مولانا سید فضل‌الله استر-آبادی نه تن خلیفه برای خود معین کرد که چهارتن از ایشان محرم اسرار او بودند. (۱)

گویند آنگاه که میرانشاه پسر تیمور در آذربایجان حکومت داشت چون از سخنان کفرآمیز فرقه حروفیه آگاه شد فضل‌الله را از شروان به تبریز احضار کرده به فتوای فقهای عصر بکشت. پس از آن طنابی به پای او بستند و جسد او را در کوچه و بازار کشیدند. حروفیه در کتاب‌های خود این پادشاه را دجال یا مارانشاه خوانده‌اند. قبر فضل‌الله استر-آبادی رهبر حروفیان در النجف نخجوان واقع است و همین امر ثابت می‌کند که وی را در شروان کشته‌اند.

اصول عقاید حروفیان

اصول عقاید حروفیه در کتابی بنام (محرم‌نامه) که در سال ۸۲۸ هجری تألیف گردیده مسطور است. آنان عالم را قدیم میدانند که آن به دوران ازلی سرمدی همواره در حرکت است. تبدل اوضاع جهان بطور

ادواری نمودار میگردد. هردوری را آغازی و انجامی است که به مظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور آدم در ابتدا، قیام قیامت در انجام تکرار میگردد. خداوند متعال در شخص انسان متجلی میشود به ویژه در صورت او (زیرا خلق الله الادم علی صورته) این مظاهر الهی در صور متوالیه انبیاء و اولیاء و بالاخره بصورت الوهیت ظهور می کند. محمد بن عبدالله آخرین و خاتم پیغمبران بوده و بعد از او نوبت به اولیاء میرسد که عبارتند از: علی بن ابیطالب تا حسن عسکری امام یازدهمین، و فضل الله استرآبادی خود خاتم الاولیاء و آخرین آن مظاهر است، ولیکن خود را سرآغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میداند. وجود او صورت تام حق تعالی است. انسان بر سایر موجودات بقوه ناطقه کلمه امتیاز دارد و آنرا بوسیله بیست و هشت حرف الفبا به تحریر می آورد برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج میشود، این طایفه تأثیرات عظیم قائل هستند و ظاهراً این حساب حروف و اعداد را از فرقه اسماعیلیه و باطنیه اقتباس کرده باشند بعلاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم می کنند. حروفی که دارای يك یا دو یا سه یا چهار علامت باشند در يك طبقه و دسته قرار میدهند هم چنین برآنند که خطوط سیما و صورت نیز هفت خط است. مژگانها، ابروان، موی، ریش، و سبیلان چون این خطوط اربعه (هفتگانه) را در عدد چهار که شماره عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که مساوی با عدد حروف الفبا است.

برخلاف سایر اصناف دروایش این جماعت هیچگونه ورد یا ذکرى ندارند و از آداب ایشان است که هر بامداد در خانه رئیس روحانی خود که او را (بابا) میگویند اجتماع می کنند و او بهر يك از آنان به دست خادمی يك پیمانه شراب و يك لقمه نان و يك قطعه پنیر عطا می کند و آنان با نهایت ادب گرفته و از آن قدری بصورت و چشمان خود می ریزند و سپس آنرا مینوشند. از آداب ایشان يك نوع اعتراف سری است از گناهان خود که در نزد بابا بعمل می آورند. (۱)

حروفیان تمام اسرار کائنات و طبیعت را از طریق درك انسان توضیح میدهند و متذکر میشوند که: هر کس بتواند خویشتر را بشناسد،

۱- تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد سوم (از سعدی تاجامی) صفحه ۵۰۷-۵۰۵

خواهد توانست به مقام «خدائی» برسد. (۱)
حروفیان طبیعت را از انسان جدا نمیسازند بلکه این دو را در
یک پیوند تحقیقی بررسی می کنند.

فضل الله نعیمی استرآبادی مانند هر اندیشه مند مادی و مترقی
میکوشد که نخست عقل و اندیشه را از زنجیرهای خرافه پرستی که
قرنها انسان را اسیر خود ساخته اند، آزاد سازد و حجاب تاریک اندیشی
را از پیش چشم انسان بردارد. (۲) چنانکه گفته است:

اگر مردان راهت را حجاب از پیش برخیزد

هزار انی انالله گوزهرسوییش برخیزد (۳)

فضل الله نعیمی استرآبادی برای ایجاد تحرك مورد نیاز اجتماع
منحط و افسرده و تقدیرگرای قرن هشتم هجری با نفی هرگونه مراجعه
به ماوراءالطبیعه کوشیده است که جهان آینده پیروان خود را براساس
واقعیت ملموس اجتماعی که همانا وجود مؤثر خود انسان باشد پایه
گذاری کند. و به معنی واضح تر اینکه خدا را از انسان و انسان را از
خدا تفکیک ناپذیر توصیف کرده است چنانکه میگوید:

خدا را در اشیاء طلب روز و شب طلب کرده جز عین دانا نبود
از طرفی وی مراحل تکامل انسان را طبق روش علمی چنین توجیه
می کند:

زدانش چرا دم زند «نفس گل»

که پیش از من آن نفس دانا نبود

یا اینکه:

بیرون ز وجود خود خدا را

زینهار مجو که گفتمت فاش

گوئی که به غیر ما کسی هست

از خویش تو این حدیث متراش

۱- عمادالدین نسیمی - حمید آراسلی صفحه ۷۳

۲- جنبش حروفیه ونهضت پسیخانیان (نقطویان) تألیف علی میرفطروس

صفحه ۴۰

۳- دیوان نسیمی صفحه ۱۱۳

ویرانجام اینکه :

مائیم و به غیر ما کسی نیست در شیب و فراز و زیر و بالا
رهبر و مؤسس حروفیان همواره تأکید دارد که خوبی و بدی در
خارج از وجود انسان قرار ندارد، بلکه در خود اوست. انسان خود
آفریننده بدی ها و خوبی ها است.

ای گشته دلم محیط اشیاء
فرمانبر ما بود کمینه
ای خوب و بد آفریده ما
از تخت ثری تا ثریا
مائیم و به غیر ما کسی نیست
در شیب و فراز و زیر و بالا

علی میرفطروس در تحقیق خود پیرامون جنبش حروفیه مینویسد:
«فضل الله نعیمی استرآبادی اندیشه مند آزاده ای بود که با آگاهی
انقلابی خود در برابر قیصرهای زمانه قد علم کرد. او بنابر ماهیت
طبقاتی خود نمی توانست همراه و همگام نیروهای پسگرا و میرنده تاریخ
باشد، اینست که بر تاج قیصرهای روزگارش قی می کند و...» (۱)

من کوکوثی دیوانه ام
بر تاج قیصر قی کنم
صد شهر ویران کرده ام
بر قصر خاقان قو زنم

تردید نیست که گسترش نفوذ فضل الله نعیمی استرآبادی رهبر
واقع بین حروفیان و مبارزات سیاسی وی مغایر با منافع فئودالهای زمان و
حکمرانان تیموری بود بهمین علت همانطور که نوشته شد این
آزاداندیش مردم گرای ایرانی را بقتل رسانیدند و یاران و همراهان او
رابسختی تعقیب و آزار کردند .

فضل الله نعیمی که از عاقبت کار خود آگاه بود وصیت نامه ای
تنظیم کرد و آنرا مخفیانه از شروان به (باکو) فرستاد. وی در این
وصیت نامه تأکید می کند که پیروان و افراد خانواده اش هر چه زودتر
باکو را ترک کنند. (۲)

گر زانکه به حق زدیم «انا الحق» دادیم به خون خود گواهی

بدین ترتیب پیروان و خانواده نعیمی و افراد متفکر جنبش (مانند
رفیعی و تمنائی و عمادالدین نسیمی) از شروان و باکو خارج شدند و
به آسیای صغیر رفتند و رهبران حروفیان در ایران از این زمان پیع
بطور سری و زیرزمینی به فعالیت اشتغال داشتند.

۱- جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان) تألیف علی میرفطروس

عمادالدین نسیمی و دیگر متفکران حروفیه پس از مهاجرت از باکو در اناتولی (ترکیه) اقامت کردند و به تبلیغ و ترویج عقاید خود پرداختند. آنان برای یافتن پایگاهی مستحکم در شهرهای مختلف خاورمیانه سرانجام به شهر حلب کوچ کردند.

عمادالدین نسیمی در شهر حلب در اندک زمان پیروان و هواداران زیادی پیدا کرد و به پیروی از رهبر و استاد خود فضل‌الله نسیمی استرآبادی وجود انسان را مرکز هستی میدانست. چنانکه گفته است:

طریق رسم دویینی رها کن ای احو

که یک حقیقت و ماهیت است روح و بدن

روش انقلابی حروفیان در حلب سرانجام غوغا پیاکرد و حکمرانان تیموری و مرتجعان حاکم بر جامعه از ابراز عقیده آنان بو حشمت افتادند. بدین علت عمادالدین نسیمی و دیگر متفکران حروفیه مورد تعقیب قرار گرفتند و دستگیر شدند و در یک دادگاه فرمایشی از طرف علماء و فقهای شهر حلب به الحاد و ارتداد محکوم گردیدند. مجازات عمادالدین نسیمی را به (پوست بر گرفتن) فتوا دادند.

حکم مزبور را برای تأیید نزد خلیفه عثمانی وقت بمصر فرستادند. خلیفه پس از مطالعه گزارش محاکمه نسیمی دستور داد: از او پوست برگیرند و هفت شبانه روز در شهر حلب به تماشای مردم بگذارند. یک دست و یک پای بریده نسیمی را برای برادرش نصیرالدین و یک دست و یک پای دیگر او را برای عثمان قارایه کی بفرستند، زیرا نسیمی آنان را نیز گمراه کرده است. (۱)

با اعدام عمادالدین نسیمی و تعقیب و آزار پیروانش نهضت حروفیان فرونشست بلکه باحرارت بیشتری به فعالیت‌های زیرزمینی ادامه داد بطوریکه در روز آدینه بیست و سوم ربیع‌الآخر سال ۸۳۰ یکی از حروفیان بنام احمد لر به بهانه تقدیم عریضه شاهرخ تیموری را در مسجد جامع هرات کارد زد.

این واقعه باعث شد که حکومت تیموری در سرکوبی نهضت حروفیان شدت عمل بیشتر درپیش گیرد. و در نتیجه عده زیادی از حروفیان از جمله خواجه عضدالدین دخترزاده فضل‌الله نسیمی استرآبادی دستگیر و زندانی و سپس کشته شدند و نعش آنان را به آتش کشیدند و

سرهای آنان رادرچهارگوشه اطراف میدان آویران کردند. (۱)
مولانا خوشنویس و قاسم انوار شاعر را نیز مجرم ارتباط با
حروفیان دستگیر کردند و در برج قلعه اختیارالدین زندانی ساختند (۲)
دستگیری و قتل پیروان و رهبران حروفیان بشرحی که در ورقهای
پیش نوشته شد موجب خاموشی نهضت حروفیان نگردید، بلکه
هسته‌های انقلابی این فرقه پس از تعقیب و کشتارهای سیهانه همچنان
به مبارزه ادامه داد. بطوریکه نوشته‌اند (۳) دختر فضل‌الله استرآبادی
و یوسف نامی در زمان جهان‌شاه خان دوباره علم نهضت حروفیان رادر
تبریز برافراشتند، ولی باجمعی نزدیک به پانصدتن کشته و سوخته
شدند.

نهضت حروفیان بعدها با جنبش‌های شیخ‌بدرالدین سیمای و در زمان
صفویه بصورت دیگری تحت عنوان نقطویان یا سپیخانیان ادامه یافت.

۱- مجتمع‌التہانی صفحه ۳۱

۲- مجمل فصیحی خوانی به تصحیح محمود فرخ خراسانی جلد سوم

صفحه ۲۶۱

۳- دانشمندان آذربایجان صفحه ۳۸۷

جنبش نقطویان یا پسیخانیان

درباره نقطویان (پسیخانیان) اطلاعات زیادی در دست نیست و این موضوع با سیاست کتابسوزان و قتل عام رهبران و پیروان این جنبش قابل توجیه می‌باشد. بنیانگذار این جنبش محمود پسیخانی از اهالی پسیخان (یکی از روستاهای بخش مرکزی رشت) بود.

محمود پسیخانی در آغاز از هم‌فکران و یاران فضل‌الله نعیمی استرآبادی رهبر حروفیان بود، اما پس از مدتی از او کناره گرفت و خود فرقه دیگری تأسیس کرد.

همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد نهضت حروفیان متشکل از پیشه‌وران و صنعت‌گرازان خرده‌پای شهری بود و هدف رهبران آن در درجه نخست نبرد با ظلم و جور حکام تیموری بود که منابع اولیه اقتصادی را در انحصار خود گرفته بودند. در درجه دوم مبارزه با روبنای عقیدتی آنان یعنی مذهب تسنن بوده است.

بدین ترتیب باید گفت: ریشه اصلی این جنبش از قشرهای پائین اجتماع و پیشه‌وران خرده‌پای شهری آبیاری میشد. و نماینده منافع صاحبان «حرفه» و فن بود و بهمین جهت به (حروفیه) معروف گردید. (۱)

بهره‌کشی‌های بی‌رحمانه فئودالی حکام دوره تیموری و اسارت و پریشانی روستائیان موجب شورش گردید. شورش شیخ داود سبزواری در خراسان برای احیاء حکومت سربداران، شورش گودرز درسیرجان، و یورش خونین روستائیان گرگان و شورش بهلول در نهاوند و دیگر

۱- جنبش حروفیه و نهضت پسیخانین (نقطویان) تألیف علی میرفطروس

شورش های روستائی در اوایل حکومت تیمور نشا ندهنده بهره کشی بی رحمانه فرمانروایان آن دوره است .

شرف الدین علی یزدی درباره شورشهای این دوره مینویسد :

«... درشورش سبزوار دوهزار نفر را اسیر کرده زنده لای دیوار برجی نهادند و زنده بگور کردند و از سر اسیران مناره ها ساختند» (۱) درچنین زمانی محمود پسیخانی به سال ۸۰۰ هجری از حروفیان جدا شد و سازمان سیاسی - فرهنگی پسیخانیان را بوجود آورد او بادر نظر گرفتن موقعیت اجتماعی زمان و آرمان مردم گرائی خود برای مقابله با ظلم و ستم و استثمار و محرومیت روستائیان از زمین، با شعار خاک (زمین) اصل و نقطه هر چیز است، سنگوی راستین روستائیان محروم و بی زمین گردید و از این پس پیروان او به نقطوی یا نقطویان معروف شدند .

مورخان و تذکره نویسان محمود پسیخانی مؤسس فرقه نقطویان را صاحب هفده کتاب و یک هزار رساله دانسته اند (۲) با این حال هیچگونه اثری از محمود پسیخانی باقی نمانده است.

ابراهیم بن قاضی نور محمد مینویسد: «محمود پسیخانی در رساله «میزان» عالم را قدیم میدانند و به اصل تکامل موجودات اشاره میکند و برتری عجم را اعلام میدارد (۳)

بیبیب

در مرکز آئین محمود پسیخانی انسان قرار دارد به نیروهای موهوم و ملکوتی. وی همواره عزت و استقلال انسان را در پهنه هستی توصیه و اعلام و تثبیت می کند .

محمود پسیخانی به انسان و به نیروهای خلاق و نهفته در وجود انسان ایمان و اعتقاد راسخ دارد و برای پی ریزی سعادت و خوشبختی بشر تأکید می کند که هیچ نیروئی بالاتر از نیروی خود انسان وجود ندارد و انسان باید همواره برای رفع معضلات زندگی از خود یاری بجوید (۴) چنانکه بابا افضل کاشی در قرن هفتم هجری سروده است:

ای نسخه نامه الهی که توئی

وی آینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست

از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

۱- ظفر نامه جلد اول صفحه ۲۶۳

۲- دانشمندان آذربایجان صفحه ۳۱ و ازه نامه گرگانی صفحه ۱۴

۳- دبستان المذاهب صفحه ۲۴۶

۴- «استعین بنفسك الذی لا اله الا هو» از خویشتن یاری جوی زیرا که غیر از تو، نیرو و خدائی نیست. (محمود پسیخانی)

محمود دهداری که از دشمنان سرسخت پسیخانیان بود می‌نویسد:
... وایفه دوم از منکران وجود واجب، ملاحظه تناسخیه‌اند که
خود را نقطویه می‌خوانند، آنها خود را خدا میدانند ... و می‌گویند که
انسان تا خود را نشناخته، بنده است و چون خود را شناخت، خدا است.
بطور کلی موجودات در آئین نقطویان تصویری و ذهنی نیستند بلکه
مرکب و محسوس‌اند. (۱)

دکتر صادق کیا می‌نویسد: پسیخانیان (نقطویان) انسان را
می‌پرستیدند. (۲)

پس از تعقیب و کشتار رهبران و پیروان حروفیان عده ای از
پسیخانیان (نقطویان) نیز دستگیر شده و بقتل رسیدند. از چگونگی
مرگ محمود پسیخانی اطلاع دقیقی در دست نیست بعضی از مورخان و
تذکره نویسان نوشته‌اند که جسد او را در خم تیزاب کشته یافتند (۳)
با در نظر گرفتن تاریخ سوء قصد به شاهرخ تیموری توسط یکی از
حروفیان بنام احمد لر (۸۳۰ هجری) و سال مرگ محمود پسیخانی
(۸۳۱ هجری) احتمال داده می‌شود که پس از سوء قصد به شاهرخ و تعقیب
و دستگیری و نابودی پیروان و رهبران حروفیه محمود پسیخانی مؤسس و
بنیانگذار نقطویان (پسیخانیان) نیز دستگیر و شکنجه و مقتول شده است.
بعد از کشته شدن محمود پسیخانی بیشتر رهبران و پیروان نقطویان
به هندوستان فرار کردند. از این تاریخ بعد از نقطویان اثر آشکاری در
ایران نیست و اگر اجتماع و فعالیتی نیز داشته‌اند بطور سری و نهانی
بوده است.

در آغاز حکومت شاه طهماسب صفوی باردیگر نقطویان (پسیخانیان)
در عرصه مبارزه های اجتماعی ظاهر شدند و تبلیغات و تعلیمات و مبارزات
خود را بر ضد حکام فئودال تا پایان حکومت شاه عباس اول ادامه دادند.

۱- نفایس الارقام صفحه ۲۴ نسخه خطی مجلس شورای ملی

۲- پسیخانیان یا نقطویان تألیف دکتر صادق کیا صفحه ۱۱

۳- دبستان المذاهب در عقیده واحدیة صفحه ۲۴۷

کریم خان زند و کیل رعایا یا نخستین رئیس جمهور ایران

کریمخان زند یکی از مردم گرایان بنام تاریخ ایران است که نامش همواره به نیکی برده شده و میشود، برخی او را نخستین رئیس جمهور ایران لقب داده اند. سرجان ملکم درباره این فرمانروای مردم گرای ایرانی چنین اظهار نظر میکند :

«چقدر خوش آیند است نقل عملیات يك پیشوائی که با اینکه در يك محیط پست زائیده شده بود بدون جنایت و خونریزی صاحب قوه و قدرت گردید. آنکه اقتدارش را طوری بملایمت و اعتدال درجهان اعمال نمود که آن در عصری که اومیزیست همان اندازه خارق العاده بود، که عدالت و بشر دوستی.»

بعد از مرگ نادرشاه افشار (۱۱۶۰ هجری) موقعیت ایران نهایت درجه عجیب و غریب بود. خراسان بدون اختلال و اغتشاشی در تصرف شاهرخ اعمی بود درحالی که کریمخان زند ازقبیله لاق شیراز و محمدحسنخان قاجار فرزند فتحعلی خان قاجار که نادرشاه قبل از رسیدن به سلطنت او را به قتل رسانیده بود، و همچنین آزادخان یکی از سرداران افغانی نادر برای بدست آوردن حکومت با یکدیگر میجنگیدند و سرانجام پیروزی نهائی نصیب رئیس محبوب خاندان زند گردید.

تمام مدت فرمانروائی کریمخان زند بیست و نه سال (۱۱۹۳-۱۱۶۳ هجری) بود. کریمخان ازقبول لقب شاه خودداری نمود و شاهزاده آلت دست اسماعیل رادرآباد زندانی نمود و خود لقب (وکیل الرعایا) را اختیار کرد شیراز پایتخت او بود و عمارات زیبایی را که هنوز شیراز بدان میبald بناکرد. نام کریمخان هنوز درشیراز مورد احترام و محبت مردم است حکایت های زیادی درباره عدالت گستری، بذله گوئی و محبت او نسبت به مردم رایج است .

بطوریکه نوشته اند کریمخان بقدری علاقه داشت که رعایایش خوشحال

و شاد باشند که اگر از يك محله شهر صدای ساز و آواز بلند نمی‌شد، فوری رسیدگی می‌کرد و علت آن را می‌پرسید، اگر در اثر عزاداری و تألم از مرگ نزدیکان نبود خود نوازندگانی را مأمور می‌کرد که به آن محله رفته در آنجا بنوازند. بدون مبالغه اهالی شیراز در دوره کریم‌خان در منتهای آرامش و آسایش خاطر و شادی و خوشی بسر میبردند، مردم وقت‌های بیکاری خود را در کنار ماهرویان سیمین‌تن گذرانیده و جام‌های درخشان شراب در میان آنان در گردش بود و بر هر قلبی عشق و شادی حکم فرما بود. کریم‌خان دائم در تماس با مردم بود و هیچگونه مقام و شأن و یا دبدبه و شکوهی برای خود قرار نمی‌داد و در عین حال زیرک و قابل بود و بدین ترتیب به ایران خسته و کوفته يك دوره استراحت بیست ساله که به راستی به آن احتیاج داشت عطا نمود و وقتی هم که در سن پیری مرد مردم ایران برای پیشوای بی‌آلایش زند بطور بی‌ریا و عمیقانه عزاداری کردند. سر جان ملکم درباره خصایل کریم‌خان زند مینویسد:

«کمتری از صفات سلاطین مستقل در وی بود. بزرگی را دوست میداشت لکن خشونت طبیعی که غالباً لازمه اینگونه مزاج افتاده است نداشت. مزاجش در شدت و رخا و جنگ و صلح بريك دیتره و يك نهج بود در جمیع ایام حیات نوع سادگی مردانه در طبیعت داشت که هرگز اعتنا به مزخرفات پادشاهی نکرد، و همچنین از این صفت که غرور و خیال را پرده تواضع و فروتنی میپوشد بری بود، اگر چه مروت بر مزاجش غلبه داشت اما بعضی اوقات عقوبت سخت میکرد و کسانیکه شدیداً عمل بودند بر دشمنان باغی دور عایای باغی میگماشت تا باعث رعب و هراس ایشان شوند، خصم ذلیل یا نادم هرگز از وی مأیوس نشد، از آشکارترین صفات او نیکدلی او بود مکرر حکایت میکرد که وقتی در اردوی نادر سپاهی بودم فقر و فاقه مرا بر آن باز داشت که زین طلاکوب از زین‌سازی دزدیدم و این زین را یکی از امرای افغان به او داده بود که اصلاح کند، روز دیگر شنیدم که زین‌ساز بیچاره در زندان است و حکم شده است که طنابش ببندازند، دل من بهم برآمده زین را برده در همان جائی که برداشته بودم گذاشتم و صبر کردم تا زین‌گر آمده آن را دید، از فرط شادی نمره زد و فی‌الوقت بر زمین افتاد و دعا کرد که کسی که این زین را واپس آورد خدا آنقدر به او زندگی بدهد که صد زین طلاکوب بخود به بیند و من یقین دارم که از دعای آن زن بود که من به این دولت رسیدم. کریم‌خان رعایت لوازم مذهب با حسن وجه نمودی اما سخت‌رو و سخت‌گیر نبودی غالباً خوش‌و خرم بود و تا آخر ایام حیات از لذات دنیا بهره برد و همی خواست تا دیگران نیز بهره‌ور باشند و بدین سبب بعضی زبان طعن گشوده او را مستغرق در لذات و مستهلک در تجملات و بی‌خبر از خرابی حال رعایا مینویسند. اما اگر ملاحظه اتفاق کسانی که تاریخ ایام او را نوشته‌اند و کسانی که خود شاهد برای العین

بوده‌اند بشود، معلوم میشود که حتی در اجرای شهوات و استیفای لذات هم بنوعی نبوده است که بعداً فراطر رسیدن باشد و او را مانع از مهمات امور سلطنت شده باشد، تربیتی نداشت. منقول است که حتی نوشتن هم نمیدانست از نسب و حالات اوایل عمرش معلوم میشود که اینگونه کمالات نه هرگز داشته است و نه هم میخواست که داشته باشد، پسر یکی از امرای کوچک ایلات صحرانشین باید در همان هنرهائی که لایق حال او بود امتیازی داشته باشد و کریم‌خان را امتیاز کلی سواری بی‌عدیل بود، قدرت بدنی زیاد و در استعمال اقسام آلات حرب حذاقتی وافر و اندامی چست و چالاک داشت. اما اگرچه خود از کسب علوم بی‌بهره بودی علما را اعزاز و احترام و دیگران را به تحصیل دانش ترغیب و تشبیب فرمودی دربار او مرجع ادب و مجمع فضلابود. عمارت سعدیه و حافظیه شیراز از بناهای اوست. عادت سلاطین ایران است که هر روز چند ساعت دردیوان مظالم بجهت فریادرسی رعایا و غور کردن در امور خلایق می‌نشینند. حکایتی در این باب از کریم‌خان منقولست که کاشف مزاج و وضع سلوک وی بارعیت و اجرای احکام عدلیه اوست، گویند روزی دردیوان مظالم زیاد نشست و از کثرت آمد و شد مردم خسته، چون هنگام مراجعت رسید، برخاست، در این اثنا شخصی فریاد برآورده طلب انصاف کرد، کریم‌خان ایستاد و از او پرسید، کیستی؟ آن شخص گفت: مردی تاجر پیشه‌ام و آنچه داشتم از من دزدیدند. کریم‌خان گفت: وقتی که دزدیدند تو چه میکردی؟ مرد گفت: خوابیده بودم. کریم‌خان درهم رفته پرسید چرا خوابیده بودی؟ عارض گفت: غلط کردم بسبب اینکه چنین دانستم که تو بیداری. کریم‌خان را از این جواب مردانه خوش آمده روی به وزیر آورد و امر کرد تا قیمت مال آن شخص را بدهند و گفت ما باید مال را از دزد بگیریم» (۱)

جنبش ملی مشروطه خواهی

جنبش و تحول فکری ایران در قرن سیزدهم هجری که جنبش مشروطه خواهی یکی از نمونه های مدنی آن می باشد فصلی است از تاریخ برخورد های جامعه کهن مشرق زمین بامدنیّت مغرب زمین و همین برخوردهای تاریخی است که تاریخ اجتماعی و اقتصادی کشورهای شرق را پایه ریزی می کند. ایرانیان برای اولین بار از طرفی برضد استبداد شاهان و رژیم پوسیده قدیمی و از طرف دیگر برضد تجاوزات وحشیانه سرمایه داران زورگوی اروپا پرچم مبارزه برافراشتند. پس باید گفت: ایران پیش قراول شرق بیدار بود. این پیش قراول بسرعت پیش رفته و داخل خطوط دشمن شده و دشمن را به هول و هراس انداخت. زیرا بدنبال خود زیر شعار «افتخار بر تو ای وطن» (۱) هندوستان ۳۰۰ میلیونی و چین ۴۵۰ میلیونی آن زمان را که در راه استقلال ملی مبارزه می کنند می کشاند. و بدنبال این اردوی ۷۵۰ میلیونی کره، کشور سپیده دم آرام، هندوچین و افغانستان نیز کشیده میشوند. بیداری شرق، بورژوازی بین المللی را بچنان ترسی دچار ساخت که لیبرال ترین دولت اروپا یعنی انگلیس خود را در آغوش تزاریسم روس انداخت و امپریالیسم ژاپن به دشمن مغلوب خود روسیه دست دوستی دراز کرد و....

بورژوازی نه تنها از بیداری آسیا می ترسد بلکه از آن نیروهای وحشت دارد که وارد صحنه میشوند و دست دوستی بسوی رنجبران اروپا دراز می کنند. این نیروهای جوان می توانند با کارگران اروپائی که دشمن آشتی ناپذیر سرمایه داران کشور خود هستند در يك صف قرار گیرند.

مسئله ایران از نقطه نظر دیگری نیز توجه زمامداران بورژوازی را بخود جلب مینمود. ایران در حیات اقتصادی سه قاره رل مهمی میتواند بازی کند. در شمال در يك فاصله ۳۲۵۰ کیلومتری با روسیه هم سرحد است در جنوب با هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری همسایه است در شرق بوسیله افغانستان از کشور چین مجزا بود. بعلاوه بحر خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب این کشور قرار گرفته است. مبارزه برای

تحصیل سیادت در خلیج فارس مدت‌ها مسئله مهم بین‌المللی را تشکیل میداد. هنوز در سال ۱۹۰۶ میلادی آلمان و انگلیس پرسر پیروزی اقتصادی در خلیج فارس باهم به رقابت ادامه میدادند. (خلیج فارس مثل زمانهای گذشته امروز نیز از نظر تجارت جهانی و تأمین قسمت اعظم مواد نفتی یکی از مراکز مهم جهان است).

از نظر سوق‌الجیشی نیز ایران مرکز تقاطع خطوط مهم استراتژیکی است. آزادی مردم ایران تأثیر غیرقابل انکاری در افغانستان، هندوستان، و دیگر کشورهای آسیا خواهد داشت.

جنبش انقلابی ایران مسئله ناگهانی نبود، ابتدا شکل اقتصادی تحریم داشت. این راه مبارزه بعدها در ترکیه، چین، هندوستان با موفقیت مورد استفاده قرار گرفت در سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۳۰۹ هجری قمری) ناصرالدین شاه برای مخارج عیاشی‌های خود درصدد تهیه پول بود و از این رو تهیه و فروش توتون رادرسر ایران به انحصار یک کمپانی انگلیسی بنام رژی واگذار کرد. تجارت توتون با منافع قسمتی از بورژوازی ایران بستگی داشت مردم ایران این امتیاز را مقدمه‌ای برای فروش کشور بخارجی‌ها تلقی نمودند. در تمام شهرها تظاهرات شورانگیزی برپا شد. در خیلی از نقاط برخوردهای مسلحانه‌ای با مأموران دولتی پیش آمدولی چندی نگذشت تمام اغتشاشات بزور اسلحه سرکوب شد. از این رو مردم متوسل بطریق دیگری از مبارزه شدند. تصمیم بر آن شد که تا موقعی که امتیاز انگلیسها لغو نشود، از مصرف توتون خودداری نمایند. به این ترتیب تحریم تنباکوی معروف (۱) در ایران پیش آمد این تحریم درست مدت دوماه (از ۳ دسامبر تا ۲۷ ژانویه سال ۱۸۹۱ میلادی) طول کشید. این تحریم بامتانت و هم‌رأئی حیرت‌آور مردم عملی شد. تجارت توتون فروش دکانها را بستند حتی در حرمسرای شاه، زنان از کشیدن قلیان خودداری کردند. این تحریم غیرمنتظره برای کمپانی خارجی ضربت جبران‌ناپذیری بود. در سال ۱۸۹۱ میلادی سهام این شرکت در بورس لندن صدی پنجاه تنزل کرد. ناصرالدین شاه که اول بار با سرنیزه و گلوله مردم را مغلوب کرده بود مجبور به لغو امتیاز و پرداخت ۵ میلیون منات خسارت کمپانی شد. با این تحریم توده‌های ایرانی استعداد اتحاد و مبارزه متحد شکل خود را بدینا نشان دادند. این تحریم نقطه شروع مبارزه دورودراز بورژوازی لیبرال، با استبداد شاهان بود.

امتیاز توتون اعتبار و نفوذ شاه را در نظر مردم مسلمان ایران پائین آورد یکی از علل قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ هجری قمری بدست میرزا محمدرضا کرمانی (نوکه‌ای) نیز همین امر بود. میرزا محمدرضا در همین سال پس از شکنجه‌های زیادی اعدام شد. وی دوروز

۱- این تحریم در سال ۱۳۰۹ هجری قمری بوسیله مرحوم میرزای آشتیانی و بنام میرزا حسن شیرازی پیشوای شیعیان که در سامراء عراق ساکن بودند صادر شد (تاریخ‌پیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی جلد اول صفحه ۱۹-۲۲)

قبل از اعدام ضمن محاکمه، اظهار داشت که بیانیۀ زیر را هنگام جنبش ضد امتیاز توتون نوشته است.

«مؤمنین، مسلمانان! امتیاز توتون از دست رفت، رود کارون از دست رفت (۱) تهیه قند از دست رفت. راه اهواز از دست رفت. بانک آمد، تراموای آمد، مملکت بدست بیگانگان افتاد، شاه در فکر ملت نیست. کار را بدست خود گیریم.»

این بیانیۀ حیرت‌انگیز بدست يك تن انقلابی ایرانی که جان خود را در راه سعادت وطن فدا کرده است، نوشته شده و میتواند برای فهم اوضاع داخلی ایران مفتاح خوبی باشد.

بهمین علت قبل از بیان جنبه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی جنبش ملی مشروطه خواهی در ایران، بررسی پیرامون ریشه های اقتصادی، کشاورزی در این دوره لازم بنظر میرسد.

بهره‌کشی کشاورزی

بطوریکه می‌دانیم به‌شیوۀ باستانی زمین زراعتی و آب در تمام ایران به پادشاه که لقب (سایۀ پروردگار) داشت متعلق بود. و مسئلۀ مالکیت در ایران باموازين قرآن و شریعت قابل تفسیر و حل بود. شاه در اثر حقوق فتح و غلبه، صاحب منحصر بفرد اراضی محسوب میشد. تاج و تخت امکان هر نوع استفاده و یا سوء استفاده از تمام ایران را به اختیار شاه و اگذار مینمود، مملکت ملك شاه، و تعیین بهره مالکانه به اختیار شاه بود. ظاهر امر چنین بود ولی در عمل شاه (نگهبان بزرگوار) کشور محسوب میشد.

از دورۀ صفویان بعد به امر پروردگار، شاه موظف بود درآمد فلاحتی کشور را صرف حوائج گروههای دینی مؤمنین شیعه نماید. از این رو طبق تفسیر موازين شرع، زمینهای زراعتی، ملك جوامع مذهبی بود. بنابراین مالکیت خصوصی زمین در ایران امر عجیبی بنظر میرسید. شاه اراضی موات را به اختیار مردان متدین گذارده و آنان را موظف میساخت تا اراضی تحت اختیار خود را آباد کرده و آبیاری نمایند مالک اراضی زراعتی (خان) به عرف کشورهای اسلامی لازم بود ده يك محصول را بصاحب اولیۀ آن یعنی شاه کارسازی نماید.

این ده يك یگانه مالیات قانونی است که باروح شریعت سازگار بود (خان) بنوبۀ خود یکدهم محصول را می‌توانست بنفع خود ضبط کرده و بقیه را در اختیار دهقان بگذارد.

در این زمان (خان) یعنی صاحب زمین بمنزلۀ مأمور حکومت و مدیر املاک بود زمینهایی که مورد بهره‌برداری قرار نگیرند ممکن است بخود شاه و اگذار شود. قوانین شرع، حقوق زارعان مسلمان را نیز

۱- در سال ۱۸۸۸ میلادی امتیاز کشتی‌رانی در رود کارون و راه تجارتی اهواز به اصفهان به انگلیسها داده شده بود.

تعیین نموده بود. دهقانان حقوق غیرقابل فسخی بر اراضی مزروعی مورد استفاده خود داشتند این اراضی عبارت از باغ و جالیز و زمین زراعتی بود.

برای تأمین احتیاجات اجتماعی، تاحدی مراتع و جنگل‌ها و منابع آبیاری در یک کلمه تمام عوامل مشترک بهره‌برداری در اختیار (خان) قرار می‌گرفت.

به این ترتیب (ظلاله) بر طبق موازین شرع با واگذاری املاک مزروعی و یادادن اختیار جمع‌آوری مالیات به (خان)ها بیکبار دست از اراضی مزبور برنمیداشت بلکه قسمت اساسی حق مالکیت را برای خود محفوظ میداشت. تنها حق انتفاع رایه (خان)ها میبخشید. اگر در مواردی شرایط لازم از طرف (خان)ها برای عمران زمین مزروعی بعمل نمی‌آمد شاه به امر پروردگار حق استرداد و مصادره آنرا داشت. بدین طریق (خان) نیز بنوبه خود حق داشت زمینی را که به اختیار کشاورز گذارده است مصادره کند.

(خان) در املاک خود (حاکم ملک) محسوب میشد. سرکردگی قشون نیز با او بود. در مورد لزوم خان‌ها به امر شاه با تعداد معینی قوای مسلح به کمک وی می‌شتافتند.

طبق قانون سال ۱۲۶۵ هجری قمری سه طبقه دارای حق مالکیت اراضی بودند. شاه - ملاک - زارع. این قانون در هنگام وضع نیز قانون مندرسی بیش نبود، زیرا در عین اینکه از نظر قانونی زمین به دربار و مالکین و دهقانان تعلق داشت از نظر عملی اراضی به طریق زیر تقسیم میشد:

- ۱- خالصه‌جات: املاکی که مخصوص شاه و حکومت و دولت بود.
- ۲- اوقاف: املاکی که مخصوص مساجد و مؤسسات مذهبی بود.
- ۳- املاک اربابان - املاکی که تحت مالکیت خصوصی افراد متفرقه بود. از آن زمان ببعد خان‌ها در اثر ضعف حکومت مرکزی شروع به سوء استفاده کرده و زمینهای غیرمزروع دولتی را ضبط نمودند. به این ترتیب خالصه‌جات رفته‌رفته از بین رفت.

پادشاهان قاجار نیز بنوبه خود در اثر احتیاجی که به پول داشتند شروع به فروش خالصه‌جات نمودند تا اواسط قرن سیزدهم هجری قمری زمینهای شما ل ایران به تصرف خان‌ها درآمد خوانین، طبقه ملاک و اشراف (اریستوکراتها) صاحبان اراضی را تشکیل میدادند. این اشراف از روز پیدایش خود در عین حال طبقه ملاک و گروه جنگ‌آور مردم محسوب میشدند.

با پیشرفت تجارت برنج، پنبه، کتان، میوه و صادرات دیگر، تجار و کارمندان دولت و خدام مساجد و امامزاده‌ها به ارزش و اهمیت زمین بیشتر پی‌بردند. صاحبان سرمایه‌های آزاد، شروع بخیرداری املاک

مزروعی دربار و خان‌ها نموده و قسمت عمدۀ اراضی را از کف دستۀ اخیر خارج ساختند. خان‌ها با ازدست دادن تسلط کامل خود بر زمین اهمیت اقتصادی و اجتماعی خود را نیز ازدست دادند و بجای آنان طبقۀ اجتماعی نوینی «مالکین» پدیدار شد.

با پیدایش طبقۀ «مالک» بتدریج اختیار اراضی زراعی بدست این طبقۀ نوظهور و پولدار جمع شده و از عده خورده مالکین و صاحبان اراضی نیمه مرفه کاسته شد.

علت دیگر تمرکز املاک مزروعی دردست مالکین بزرگ بی‌رویه بودن اصول مالیاتی ایران بود. دردوره‌ای که مالیات املاک بصورت جنسی تأدیه میشد کم و بیش وضع زندگی خورده مالکین قابل تحمل بود، ولی لغو این موضوع باعث فلاکت عده زیادی از صاحبان اراضی شد. مالکین بزرگ از قدرت و نفوذ خود و هرج و مرج کشور و رشوه‌خواری و فساد مأموران دولتی سوء استفاده کرده و از پرداخت مالیات مختصری هم بدولت شانه خالی می‌نمودند. در این حال فشار بر خورده مالکین و دهقانان نیمه مرفه وارد می‌آمد. این فشار غالب اوقات منجر به فروش آخرین اثاث منزل و گاو و گوسفند زارعین می‌گردید.

مالکان بزرگ با پرداخت مبلغ مختصری بخراندۀ دولت، خود را از شر مأموران دولتی راحت مینمودند. دسته‌ای از آنان حتی حاضر به پرداخت این مبلغ مختصر نیز نمی‌شدند. در این موقع که احتیاج حکومت به پول روزافزون بود، در اثر کاسته شدن ارزش پول ایران از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی ببعد دولتهای ایران در مقابل خطر افلاس و ورشکست شدن قرار گرفتند. جمع‌آوری مالیات بیشتر بصورت مسئلۀ حادی در مقابل دولت قرار گرفت. به این ترتیب فشار خارق‌العاده‌ای بردوش مالکین و دهقانان میان‌حال وارد آمد.

اوضاع اقتصادی

در ابتدای قرن بیستم میلادی ایران يك کشور کاملاً آسیائی بود. از نظر سیاسی، اصول اداره باستانی، غیر از فرمانروائی مطلق و غیر محدود پادشاه و اسارت و بردگی میلیون‌ها رعیت «همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد» چیزی نبود و این امر باعث ماندگی اقتصادی وضع و قوه تولیدی ایران بستگی کامل داشت.

تا این اواخر در ایران اثری از راه‌آهن و کارخانه حتی راه شوسه قابل توجهی نبود. خط‌آهن منحصر بفرد بطول پنج کیلومتر که بین تهران و قصبه شاه عبدالعظیم کشیده شده و منظور اصلی از آن حمل اهالی پایتخت به زیارتگاه مذکور بود و هیچگونه کالای تجارتی با این راه حمل نمیشد.

ناصرالدین شاه قاجار که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۲۷۵ هجری شمسی) بقتل رسید کوشش زیادی بکار برد که در ایران نیز

کارخانه‌هایی نظیر اروپا تأسیس نماید. از اینقرار فابریک کاغذسازی- شمع‌ریزی- قندسازی بنانه‌اد برای انجام این امر از روسیه و فرانسه متخصصانی خواست ولی بزودی این کارخانجات تعطیل شدند و ایرانی مجبور شد که مثل گذشته به مصرف محصولات صنعتی خارجی (انگلیسی و روسی) بپردازد.

از نظر سیاسی ملت ایران بی‌گفتگو اسیر پنجه استبداد مطلقه شاه بود و در زیر فشار مأموران دربار و حکام خورده میشد. حکام در ایالتها، حاکم مطلق محسوب میشدند. اطاعت بی‌چون و چرای ملت ایران از حکومت ناشی از ترس از نیروی مسلح دولتی نبود، بلکه علت عمده آن عبارت از این بود که توده‌های خلق جلال و شوکت شاهنشاهی را که براریکه اقتدار جلوس فرموده بود ناشی از خدا دانسته و برای او منزلت «ظل‌اللمی» قائل بودند!!

بجرات میتوان گفت که در ایران اثری از نیروی ارتش و پلیس نبود، با وجود این ملت ده میلیونی ایران بی‌چون و چرا زیر بار ظلم مأمورین دولت می‌رفت. والی هرایالت در محل مأموریت خود شاه کوچکی محسوب میشد و مادام که از طرف شاه یعنی رئیس مستبدان معزول نشده بود، با استبداد مطلق فرمانروائی مینمود. خاموشی مطلق کشور ایران را فراگرفته بود. زندگی مردم ایران نیز مانند تمام کشورهای عقب مانده با اصول اقتصاد بدون راه آهن و کارخانه و امکانات شهری و بدون اینکه اهالی پی به منافع طبقاتی خود ببرند همچنان جریان داشت.

در این ایام صنایع اروپا بطور کلی در پیشرفت بود، ماشین‌ها اختراع میشد، وسائل تولید تغییر شکل داده و صنایع شیمیائی جان گرفته، راه آهن، کشتی‌رانی، اصول تولید را دچار انقلاب ساخته بودند. ولی در ایران هرچیز بصورت سابق خود را کد مانده و اصول تولید قدیمی با وضع یکنواخت از پدر به پسر به ارث میرسید. این امر باعث شد که صنایع ایران نتواند در بازارهای دنیا موفقیت اولیه خود را حفظ کند. برعکس سیل کالاهای خارجی روانه ایران شده و شروع به رقابت با کالاهای ایرانی نموده و صنایع دستی ایران را تخریب می‌نمودند. تنزل صنایع دستی در تهران و تبریز و اصفهان و رشت و شهرهای بزرگ دیگر نارضایتی مردم را از شاه تشدید می‌کرد زیرا وی نمیتوانست جلو هجوم اقتصادی خارجیان را بگیرد.

دشمنی بورژوازی تازه بدوران رسیده ایران با انگلیس و فرانسه از اینجا سرچشمه می‌گرفت که آنان میخواستند صنایع ملی خود را در مقابل بیگانگان محافظت نموده و آنها ترقی دهند. روحانیون ایرانی

نیز به دفعات با فتاوی خود مسلمانان را وادار به تشویق صنایع وطنی و تحریم کالاهای خارجی می‌کردند. به غیر از تهران و تبریز و رشت و سایر شهرهای شمالی در نقاط دیگر ایران نیز صنایع کوچکی وجود داشت. این صنایع فقط احتیاجات شهر و یا ولایت مربوطه را تأمین می‌کردند.

هر شهر کوچک کارخانه رنگ‌رزی، قالی‌بافی، شیشه و صابون سازی مخصوص بخود داشت.

صنعتگران ایرانی بطور معمول با قبول انجام کارهای سفارشی مشغول بودند در هر شهر واسطه‌های مخصوصی وجود داشت که در امر تجارت رل مهمی را بازی می‌کردند. اینان به صاحبان صنایع سفارشات از قبیل، شال ابریشم و غیره داده و بعد آنها را به ثروتمندان ایرانی یا بیگانگان عرضه می‌داشتند.

صنایع ایرانی در اغلب نقاط شکل تولید بدوی خود را حفظ کرده و پیشرفت ناچیزی کرده بود. علت عمده این امر کمبود پول در کشور بود. علت دیگر آن نبودن واحد مقیاس معینی بود و این موضوع در معاملات تجارتی نقاط مختلف کشور اشکالات بزرگی پیش می‌آورد. بطور مثال در تهران یک من عبارت از سه کیلوگرم و در اصفهان شش کیلو گرم بود. همچنین واحد پول، بطور مثال اسکناس بانک دولتی در برخی از شهرها قابل پرداخت نبود و پولهای نقره و نیکل و برنجی نیز در هر شهر نرخ مخصوص بخود داشت.

در بین کالاهای صادراتی ایران قالی مقام مهمی را اشغال کرده بود ولی این صنایع در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نمیتوانست رل قدیمی خود را بازی کند زیرا در این ایام کشورهای اروپائی خود به تولید قالی پرداخته و بیشتر قالیهای کشور خود را بنام قالی ایرانی جا میزدند.

اوضاع سیاسی و اجتماعی

با تشریح اوضاع کشاورزی و اقتصادی ایران قبل از جنبش آزادی‌خواهی ایرانیان در آغاز قرن چهاردهم هجری قمری بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران که منتج از اوضاع کشاورزی و اقتصادی است و تکمیل‌کننده این تحقیق میباشد ارائه میگردد. به ترتیبی که نوشته شد بنظر می‌آید که ایران نیز مانند همسایه غربی خود (دولت عثمانی) به خواب ابدی فرو رفته است.

ولی این تصورات ناشی از احساسات بود، زیرا با از بین رفتن اقتصاد روستائی بدوی و در نتیجه بهم خوردن مناسبات پدشاهی و نفوذ سرمایه اروپائی در ایران و با ظهور اصول اقتصادی نوین رفته رفته کشور خواب‌آلود بخود آمده و حیات تازه‌ای در کالبدش دمیده شد. منتهمی

این امر بتدریج و با تأنی تمام صورت گرفت.

جنبشهای پی‌درپی انقلابی در روسیه‌تزاری به نهضت اجتماعی و سیاسی توده‌های مسلمان مشرق‌زمین کمکهای شایانی نمود. همراه با مال‌التجاره و قزاقان و مأموران روسی، طرز تفکر انقلابی نیز از روسیه تزاری به ایران وارد میشد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در ایران نیز مثل ترکیه و چین تأثیر عظیمی بخشید.

دولتهای بزرگ انگلیس و روس برای تحکیم نفوذ خویش در آسیای میانه بمبارزه خود ادامه میدادند و از طرفی آلمان نیز از طریق راه آهن برلن - بغداد بسرحدات ایران نزدیک میشد. در همچو موقعیتی (کشور شاهنشاهی) که از نظر جغرافیائی در سر راه روسیه و انگلیس و ترکیه قرار گرفته بود نمیتوانست بخواب شیرین خود ادامه دهد. ترقی اقتصادی آسیای صغیر و توسعه تجارت ایران با ترکیه و هندوستان، همچنین تأثیرهای اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلیس در ایران، باعث تکامل اقتصادیات این کشور گردید.

روسیه در ولایات شمالی شروع به ساختن راههای شوسه نمود. از راههای شوسه جدید که بوسیله روسها ساخته میشد مصنوعات روسی وارد ایران شده و کالاهائی را که از آسیای صغیر و خلیج فارس وارد میشد تحت‌الشعاع قرار میداد. گذشته از این، شوسه‌هائی که به دست روسها ساخته میشد برای مبادلات داخلی ایران نیز شریان‌های حیات حمل و نقل محسوب میشد.

از طرف دیگر انگلیسها برای حفظ نفوذ سابق خود در ایران و برای جلوگیری از نفوذ روسیه در این مملکت، اصول دیگری در پیش گرفتند در تمام نقاط ایران خطوط تلگرافی که وسیله مؤثری در توسعه نفوذ بازرگانی و سیاسی است برقرار ساختند. در اندک زمانی ایران بوسیله شبکه تلگراف انگلیس سیم‌پیچ شده و به خطوط تلگرافی مستعمره هندوستان منتقل گردید. از سال ۱۸۷۰ میلادی به بعد در تمام نواحی ایران از شمال غرب تا جنوب شرق ادارات پست و تلگراف تأسیس گردید. این دوائر به دژهای کوچکی بی‌شبهت نبودند. مأموران انگلیسی مقیم در این دوائر بعلت کمی ارباب رجوع اوقات خود را به اموری که کوچکترین ارتباطی به امر پست و تلگراف نداشت صرف میکردند!!

دوائر تلگراف انگلیس در تحت شرایط ویژه ایران، علاوه بر اینکه وسیله تحکیم نفوذ تجاری و سیاسی می‌گردید بمرور به نقاط امن و پناهگاه مصونیت‌داری «بست» تبدیل شدند. به این طریق اهالی ولایات که از ظلم حکام بجان آمده و آخرین راه چاره را بروی خود بسته می‌دیدند در تلگرافخانه‌ها مجتمع شده و در زیر سایه امن پرچم پراقتدار انگلیس باتلگرافات شکوائیه شروع به بمباران دربار نموده

و تعویض حاکم متجاوز را خواستار میشدند. آری در تاریخ مناسبات ایران و انگلیس به موقعی می‌رسیم که حکومت انگلستان برای قطع نفوذ روس از ولایات شمالی ایران، ماسک آزادیخواهی و دوستی ایران را بصورت زده و به جلب افکار عمومی ایران می‌کوشد.

در آن ایام روسیه تزاری در آسیای میانه به پایگاههای انگلیسی یورش برده و سعی خود را براین امر متمرکز کرده بود که با تصرف ولایات شمالی ایران، راهی بروی قزاقان روس و کالاهای روسی به سوی خلیج فارس و سرحدات هندوستان باز کند. علاوه بر خطوط تلگرافی، انگلیسها در تمام شهرها شعبه‌های بانک شاهی را تأسیس کردند. تجار ایرانی امانات خود را به این بانک معتبر سپرده و شروع به دادوستد با آن نموده و در ضمن موفق به گرفتن اعتبار و وام از این مؤسسات میگردند. باین ترتیب بانک شاهی انگلیس ظاهراً برای تعالی حیات اقتصادی کشور کمک ذیقیمتی مینماید.... در تحت تأثیر نفوذ روسیه و انگلیس، اقتصاد بدوی سابق بتدریج از بین رفته، شهرهای مهم تهران، تبریز، رشت و اصفهان جان تازه‌ای گرفته و بمرکز مهم تجارتی تبدیل شدند. بدین ترتیب بر روی خرابه‌های خمارآلود کشتار کهنسال ایران حیات نوینی پدیدار میشود. شهرهایی از قبیل تبریز به چهارراه تجارتی دنیا تبدیل شده و کالاهایی که از آسیای میانه به اروپا صادر میشدند از این نقاط عبور داده میشود. کمی قبل از شروع جنگ جهانی اول از شهر تبریز کاروان‌هایی که از هزاران قطار شتر تشکیل می‌یافت شبانه روز کالاهای تجارتی از قبیل توتون، بادام، خشکبار، پنبه، پارچه‌بریشمی، قالی، اسلحه و غیره به کشورهای اروپائی حمل می‌کردند. طبق آمارهای منتشر شده (۱) کمی قبل از شروع جنگ جهانی اول روسیه در بازار تجارتی ایران اولین نقش را برعهده داشت. ورود سرمایه روسی و انگلیسی به ایران و رقابت این دو کشور باعث شد که کوششهای زیادی برای اخذ امتیاز ساختن خطوط راه آهن و استخراج معادن و بهره‌برداری از جنگلهای ایران بعمل آمده و بانکهای دو دولت نامبرده شده بمبارزات جدی وادار شوند. این امر موجب شد که ایران نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از حیث سیاسی نیز حیات تازه‌ای بگیرد.

۱- در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ میلادی در نتیجه معاهده تجاری که بفتح روسیه برقرار شد بنابه آمار مأموران بلژیکی تجارت ایران و روس به ۱۷۰ میلیون فرانک بالغ میگردد و در همین سال تجارت ایران و انگلیس متجاوز از هفتاد میلیون فرانک و با فرانسه برابر ۱۶ میلیون و با اتریش به ۶۵ میلیون فرانک میرسد.

ولی نفوذ سرمایه‌های خارجی در ایران که در رأس آنها سرمایه‌های روس و انگلیس قرار گرفته بود رفته‌رفته صنف بازرگان و روحانی و شهرنشینان را وادار به اتحاد در مقابل سرمایه‌های خارجی و مبارزه با آنها نمود.

از مدتها پیش تا قبل از سال ۱۹۰۷ میلادی (سال سازش معروف انگلیس و روس) مبارزه ایران با استعمارگران انگلیسی و روسی تسهیل میشد. زیرا هرکدام از دو دولت (روس و انگلیس) بعزت رقابت شدید بین خود به دسته‌ای که بر ضد دولت رقیب مبارزه می‌کرد کمکهای مادی و معنوی قابل ملاحظه‌ای می‌کردند. ازاین‌رو مبارزه ایرانیان وطن‌دوست بر ضد این دو دشمن با در نظر گرفتن موقعیت مورد بحث آسان‌تر بود.

به موازای توسعه مناسبات اقتصادی ایران بر تعداد و نفوذ تجار ایرانی نیز افزوده میشد. در تمام شهرهای ایران از روزگاران گذشته اتحادیه‌های صنفی وجود داشت. این اتحادیه‌ها برای خود سر دسته و صندوقدار و جلسات منظمی داشتند. حق عضویت معینی نیز از اعضا دریافت میشد. در نتیجه توسعه روابط بازرگانی در شهرهای استانبول و بغداد و قفقاز (به ویژه باکو و تفلیس) و همچنین هندوستان (کلکته و بمبئی) و مارسیل و لندن و منچستر کلنی‌های ایرانی پیدا شدند. تجار ایرانی در خارج کشور خود ارتباط نزدیک خویش را با ایران محفوظ نگه داشته و کالاهای صادراتی میهن خود از قبیل قالی، تریاک، خشکبار و توتون و غیره را به بازارهای مربوطه عرضه کرده و در مدت سی سال اعتبار و اهمیت قابل ملاحظه‌ای کسب نمودند. عده زیادی از تجار ایرانی مانند بانکداران کشورهای خارج در مقابل ودیعه‌های مختلف وامهائی بدولت متبوعه پرداخته و حکومت قاجاریه را تا حدی متوجه و نیازمند صنف خود ساختند. در عین حال احتیاجات شاه روز بروز افزایش مییافت. شاه در نتیجه سیاحت در کشورهای بیگانه و خرج مبالغ هنگفتی در پاریس و تمایل به حفظ وضع تجملی دربار، احتیاج زیادی به پول پیدا کرد و خود را ناگزیر از گرفتن وام از منابع خارجی دانست. در سال ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ میلادی) حکومت ناصرالدین شاه در ازای دریافت وام از دولت انگلستان، درآمد گمرکات جنوب و سواحل خلیج فارس را به ودیعه داد. در سال ۱۳۱۳ هجری قمری هنگام جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت از بانک روس مبلغ ۲۲ میلیون منات قرض گرفته شد و در مقابل کنترل سایر گمرکخانه‌های ایران به روسها واگذار گردید.

در سالهای ۱۳۱۹ هجری قمری شاه دومرتبه دیگر از روسیه تقاضای قرض کرد. این وام بالغ بر ۳۲ میلیون منات بود که از بانک روس در ایران دریافت شد. این وام اخیر اختیار دارائی ایران را در ایالت‌های شمالی بدست روسها سپرد. گذشته از این شاه مجبور شد که از دولت دیگری غیر از روسیه استقراض نکرده و در نتیجه قبل از سال ۱۳۲۷ هجری قمری به ساختمان راه آهن نپردازد. در این هنگام بازرگانان بعلت افزایش ثروت صنف تاجر، شروع به تأسیس کارخانجات صنعتی در ایران کردند. متأسفانه بعلت معاهدات تجارتي مضرى که دولت ایران با دولتهای خارجی بسته بود صنایع جوان ایرانی نتوانستند با محصولات روسی و انگلیسی رقابت نموده و استعکام یابند.

رفتار کشورهای روس و انگلیس با ایران شبیه معامله آلمان با عثمانی بود بدین معنی که استثمار ثروت ایران را بخود اختصاص داده، معادن آهن، سرب، قلع، زغال، نفت را بدست خود گرفته بودند. به این ترتیب امکان استفاده از ثروت طبیعی ایران نیز در انحصار روس و انگلیس قرار داشت. و در عین حال مانع تأسیس کارخانجات صنعتی محلی می‌گردید و در نتیجه از صنعت بومی و توسعه قوه تولیدی جلوگیری میشد. ازدیاد روزافزون ظلم انگلیس و روس، استبداد شاه و خودکامگی حکمرانان ایالتها، موانع بزرگی در پیش پای ترقی خواهان ایران برای تحولات مترقی نهاده بود. بورژوازی ایران از رژیم مندرس قدیمی که دیر یازود کشور ایران را در معرض فروش سرمایه های خارجی و یا اشغال قریب الوقوع روس و انگلیس میگذاشت، به وحشت افتاد و با آن بنای مخالفت را گذارد.

علاوه بر تجار روحانیون نیز با حکومت شاه شروع به مخالفت نمودند. ابتدا روحانیون درجه اول، بیشتر مخالف جنبش آزادی بودند و روحانیون درجه دوم و سوم از مؤسسين حقیقی این نهضت محسوب میشدند و تا مدتی در رأس نهضت قرار داشتند. در ایران روحانیون معلمین توده محسوب میشوند. این روحانیون در اجتماعات، به وعظ پرداخته و مردم را بر ضد شاه ترغیب می‌کردند.

بطوریکه می‌دانیم از قدیم‌ترین زمان در ایران روحانیون غیر رسمی زیادی وجود داشتند بنام (مجتهد) که توده‌های خلق به اینان با نظر تقدیس می‌نگرند. اینان نفوذ غیر قابل بیانی میان مردم دارند. مجتهدین، نمایندگان از سید و عام‌داشتند که عبادت در مساجد

و اداره امور محاکماتی و عقد و عهود (بجای محاضر رسمی) و اداره امور اعتقادی توده ها را جزو وظایف مخصوص خود میدانستند. اینان، چون مردم عادی امرار معاش کرده و شریک غم و شادی توده های فقیر و سیه روز خلق بودند و روی این اصل با حکومت مستبد قاجاریه مخالفت می کردند. هر قدر حکومت مرکزی میخواست دایره نفوذ روحانیون را محدودتر سازد، بر شدت مخالفت این دسته افزوده میشد.

دولت از راه عدلیه صلاحیت روحانیون را محدود ساخت و قضاوت درباره امور جنائی و یا دعاوی املاک بزرگ را از آنان سلب کرد و آنان را از عقد عهود، ممنوع ساخت. هم چنین روحانیون را از نظارت در زیارتگاههای مقدس و ثروتها محروم کرد و بجای آنان مأموران دولتی را منصوب نمود..... بالاخره دست بسوی املاک موقوفه مساجد دراز کرده و آنها را بنام خود مصادره کرد. از این رو اختلاف بین روحانیون و حکومت مرکزی بروز نمود و روبشت گذارد.

در اول کار، دسته ای از روحانیون، مانند عناصر طرفدار ترقی و تمدن، برپا خاسته و به تبلیغ افکار دموکراتیک و اشاعه اصول اداره جدید مشروطه پرداختند. دسته دوم که عاجز از درک روح زمان بودند با تمام قوای خود برای حفظ سنن کهن پافشاری کردند. گذشته از اشتباهاتی چند، به مرور زمان تمام روحانیون از بزرگ تا کوچک به فکر مخالفت افتادند و در نتیجه، اردوی عظیم علماء و مجتهدین در سنگرهای خود برضد شاه وارد نبرد شدند. در مساجد، مکتبها، زیارتگاهها و بازار شروع به تبلیغ برضد حکومت مرکزی کرده و شاه و دربار را به غضب الهی تهدید نمودند و مردم را به مبارزه در راه بدست آوردن مشروطه دعوت کردند. و حتی به آنهایی که در راه آزادی شهید شوند وعده بهشت دادند. افکار و اعمال این روحانیون در بین طبقات مختلف ایران ریشه های عمیق بهم زد که سرانجام منجر به قیام عمومی برضد سلطنت مستبد قاجاریه و صدور فرمان مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۴ هجری قمری (به شرحی که خواهد آمد) گردید.

جنبش آزادیخواهی ایرانیان در قرن سیزدهم هجری

قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) دوره تحول فکری جدید مشرق زمین بود، در ایران چون جامعه های دیگر خاور زمین دانیانی نوآیدیش

برخاستند که هرچند (مانند نوآوران همه آن کشورها) شخصیت‌های فکری مختلف و نظرگاه‌های گوناگون داشتند، جملگی نماینده روح نوجوئی زمان بودند و مجموع عقاید و افکار ایشان پیکره تحول‌عقلانی جامعه ایران را در قرن گذشته میسازد. سرسلسله جنبش آزادیخواهی در ایران سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف تبریزی و میرزا ملکم خان و میرزا حبیب اصفهانی و چندتن دیگر بودند.

سید جمال‌الدین از مبلغین و مروجین اتحاد اسلام و یکی از نقادان پرحرارت حکومت فاسد استبدادی ایران و حامی افکارآزادی-خواهی بود. سیدجمال‌الدین فرزند یکی از سادات همدان در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در اسدآباد همدان متولد شده بود. سید پس از طی تحصیلات خود در نجف مدت چند سالی در افغانستان سکنی گزید و در آنجا به لقب افغانی ملقب گردید. او مسافرت‌های زیادی به هند و مصر و قسطنطنیه نموده و در آن نقاط به تعلیم نیز پرداخته است. در قسطنطنیه سید از در تسنن درآمد و بدین سبب شهرت زیادی یافت و یکی از مجتهدین فصیح و متبحر آن سامان بشمار میرفت، ولی بالاخره شیخ‌الاسلام ترك او را تکفیر کرد و سید ناگزیر آن شهر را ترك گفت. نخستین وسیله ارتباط سید با ناصرالدین شاه قاجار مقالاتی بود که او در روزنامه عربی عروة الوثقی انتشار میداد. مقالات مزبور در طبع شاه ایران تأثیر کرد و سید به تهران احضار شده و به عضویت مجمع شورای سلطنتی انتخاب گردید بطوریکه عقاید او همواره در شخص شاه تأثیر زیادی داشت. این مسئله باعث تحریک حس حسادت امین‌السلطان گردید و بدین جهت سفیر عثمانی را وادار کرد تا تقاضای تبعید سید را بکند، چون او میدانست که شاه از لفظ «قانون» متنفر است به شاه چنین گوشزد نمود که سید باعث اغتشاش و ناامنی شده و بواسطه اختیار و انتشار قوانین ثابت از هندوستان، مصر و ترکیه نیز تبعید شده است. به این ترتیب وجود چنین شخصی با داشتن عقاید انقلابی در ایران خطرناک است. ناصرالدین شاه نیز با امین-السلطان موافقت نمود و در نتیجه سید جمال‌الدین از ایران تبعید گردید.

سیدجمال‌الدین، ناصرالدین شاه را در سفر سومش در اروپا ملاقات کرد. ناصرالدین شاه این بار فکر کرد که بودن سید در خارجه

از اقامت او در ایران خطرناکتر است و بهمین سبب او را همچون مهمان عزیزی با خود به ایران آورد. سید این دفعه از موقعیت استفاده نموده شروع به انتشار عقاید انقلابی خود نمود و با توجه به موقعیت زمانی چنانچه پشت عقاید سید انتشار یافت که نزدیک بود در اثر آن انقلابی ایجاد گردد. ناصرالدین شاه خواست او را دستگیر کند ولی او فرار کرده در شهرری در مقبره حضرت عبدالعظیم بست نشست. وی مدت هفت ماه در آنجا ماند و در این مدت همواره شاه را تهدید نمود و خلع او را از سلطنت تبلیغ می کرد.

از جمله پیروان سید یکی میرزا رضا نوکی (۱) بود (که به کرمانی معروف شده است) بعدها ناصرالدین شاه را به قتل رسانید.

سید جمال الدین سرانجام در منزل خویش که نزدیک مقبره حضرت عبدالعظیم در شهرری بود دستگیر شد و دوباره در سال ۱۳۰۷ هجری قمری از ایران تبعید شد. توضیح این مطلب لازم بنظر میرسد که رفتار ناصرالدین شاه با رویه ای که او اتخاذ کرده بود نسبت به وضع حکومت استبدادی آن زمان فوق العاده آرام و ملایم بوده است و همین امر میرساند که سید جمال الدین قدرت و نفوذ فوق العاده ای به همراه داشته است. بهر حال سید از ایران تبعید شد و به دولت ترکیه تحویل گردید. ترکها هم او را به بصره منتقل کرده و در آنجا زیر نظر گرفتند. سید بایک کشتی بخاری از بصره فرار کرده و در لندن به نزد ملکم خان رفت. در آنجا هردو باهم روزنامه (قانون) را به زبان فارسی تأسیس کردند و پیشنهاد تدوین قانون اساسی و مجلس شورای ملی را مطرح ساختند. پس از اندکی سلطان عثمانی از نفوذ و تأثیر این روزنامه دچار وحشت شده و درصدد برآمد تا سید جمال الدین را بار دیگر به قسطنطنیه دعوت نماید و او را تحت نظر بگیرد هر چند که با وی مانند میهمانی در آن شهر رفتار میشد ولی حق ترک آنجا را نداشت. بعد از گشته شدن ناصرالدین شاه در حرم حضرت عبدالعظیم بدست میرزا رضا نوکی (کرمانی) یکی از یاران صدیق سید جمال الدین اسدآبادی (۱۳۱۳ هجری قمری) دولت ایران تقاضای تسلیم فوری سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی (۲) و شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک نمود که از طرفداران دانشمند و پرحرارت

۱- نوك بخشى كوچكى از شهرستان يزد است.

۲- بدون هیچگونه تردید میرزا آقاخان کرمانی یکی از آزاداندیشان و مردم گرایان بنام ایرانی در قرن سیزدهم هجری است و آثار ارزنده او به روشنی مویذ این موضوع میباشد. برخی از محققان او را ولتر ایران نامیده اند.

استقرار حکومت قانون و مشروطه در ایران بودند و در استانبول بسر میبردند. سلطان عبدالحمید سه نفر اخیر را تسلیم نمود بدین ترتیب که در ذیحجه سال ۱۳۱۳ هجری قمری هر سه نفر را بدست مأموران سرحدی ایران سپردند و آنان را یکسره به زندان تبریز بردند و در غل و زنجیر افکندند و سرانجام هر سه نفر را در هفته اول صفر سال ۱۳۱۴ هجری قمری در باغ اعتضادیه شبانگاه زیر درخت نسترن سر بریدند. (۱) سلطان عبدالحمید از تسلیم سید جمال‌الدین اسدآبادی به دولت قاجاریه خودداری کرد و سید نیز بعد از مدت کمی به طرز مرموزی جهان را بدرود گفت.

درخواست تأسیس عدالتخانه

مظفرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۳۲۱ هجری قمری برای بار دوم علی‌اصغرخان اتابک اعظم را معزول کرد و یک مجمع پنج نفری از وزیران برای اداره امور کشور و دولت تشکیل داد. ولی طولی نکشید که عین‌الدوله داماد خود را بمقام وزارت داخله (کشور) منصوب نمود و او هم زمام کلیه امور را در دست گرفت. عین‌الدوله در سال بعد به لقب صدراعظم ملقب گردید و تا روز نهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ هجری قمری (دهم اوت ۱۹۰۶ میلادی) به این مقام باقی ماند. بطوریکه مورخان نوشته‌اند جنبش مشروطه‌طلبان ایران در این دوره پیشرفت‌های زیادی نمود و اغلب معتقدند که علت این پیشرفت‌ها بیشتر عکس‌العمل خودسری و رویه مستبدانه عین‌الدوله بوده است. قبل از ذکر وقایعی که منجر به اعطای مشروطه در ایران گردید بهتر بنظر میرسد قسمتی از یادداشت‌های سفارت انگلیس در تهران راجع به وضع ایران قبل از مشروطه که در کتاب آبی وزارت امور خارجه انگلستان (۲) آمده است نقل شود.

«مدتها بود که وضع ایران روز بروز تحمل‌ناپذیرتر میشد. شاه

۱- تاریخ‌بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی چاپ دوم صفحه ۱۵۷-۱۵۴

۲- کتاب آبی شماره یک سال ۱۹۰۹ میلادی صفحه ۲

کاملاً در دست يك دسته از درباریان فاسد بود که از یغمای دولت و کشور اعاشه مینمودند. ثروتهائی که شاه از پدر به ارث برده بود و هم چنین بیشتر منابع ثروت سلطنتی و ملی را شاه خرج کرده و بدین ترتیب مجبور به توسل به استقراض از دول بیگانه شده بود و آن پولها بطور کلی یا خرج مسافرت های اروپا نموده و یا با درباریان خود تبذیر نموده بود هر ساله کسر عوائد مشهود بود و کسر بودجه روز بروز افزایش می یافت... صدراعظم جدیدی انتخاب شده بود و از جمله اصول او آزادی از قید نظارت دولتهای بیگانه بود. اولین قدم او هم در ظاهر اقدام به بعضی اصلاحات اقتصادی و در نتیجه بی نیازی از کمکهای مالی از دولتهای خارجی بود، اما همینکه بر مسند خویش استقرار یافت معلوم گشت منظور اساسی و اصلی او استفاده شخصی است. این صدر اعظم بامشاوره شاه برای تقسیم منافع تبانی نموده و مشاغل حکومت را به معرض فروش می گذاشتند. گندم و جو احتکار شده و به قیمت گزاف بفروش میرفت. املاک خالصه یا بدزدی رفته و یا فروخته میشد که استفاده آن بچیب آن دوفر میرفت. ثروتمندان را از شهرستانها به تهران احضار و از آنها باج و رشوه می گرفتند. ظلم و تعدی رایج و اموال و دارائی و حتی جان ملت ایران در دست عمال دولت بود. بقراری که شایع بود مردم در صدد توطئه ای بودند تا بدان وسیله شاه ضعیف النفس و ناتوان و ولیعهد را مخلوع و شماع السلطنه پسر کوچک شاه را که حتی در ایران هم ضرب المثل ظلم و ستم بود بسطنت بنشانند. سیاست اتابک و یاران او باعث دشمنی تمام طبقات ایران شده بود، سیاست مداران میهن پرست معدودی مانده بودند که میدانستند کشور چگونه روبزوال میرود طبقه روحانی حس مینمود قدرت قدیم و آزادی آنان همراه با کشورشان در شرف از بین رفتن است توده عظیم مردم طبقه تاجر هم هر روزه قربانی ظلم و جور عمال دولت بودند.»

بدین ترتیب جنبش آزادیخواهانه ای که منجر به اعطای مشروطه در ایران گردید در بدو امر بصورت اعتراضی به رویه عین الدوله آغاز شد. مردم عین الدوله رامستول قرض های خارج از استطاعت ایران، مسافرت های پرخرج و گزاف شاه و بخصوص مسئول فساد و ظلم و جور حکومت کشور می دانستند.

مقدمه این عمل بدین طریق آغاز گردید که حاکم تهران عده ای از سیدها و بازرگانان را که شکر احتکار نموده بودند فلک کرد. در نتیجه

عده‌ای از بازرگانان در مسجدشاه بست نشستند. در آنجا بعضی از بزرگان و روحانیون نیز به آنان ملحق شدند.

بعد از چند روز در اثر فشار عین‌الدوله این عده به شهری رفتند و در مقبره حضرت عبدالعظیم بست نشستند. در این موقع مردم تبریز و رشت و اصفهان و دیگر شهرستان‌های ایران با تشکیل انجمنهای سری و علنی عزل عین‌الدوله و تأسیس عدالتخانه را خواستار شدند. مظفرالدین‌شاه نماینده‌ای به نزد بست نشینان که مرکب از علماء تهران و بازرگانان و غیراینها بود و در بین آنان سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی از علماء طراز اول تهران شرکت داشتند فرستاد و دستور تفرقه داد. ولی فایده‌ای نبخشید و مردم مقاومت کردند. و نماینده شاه را با خوش‌روئی نپذیرفتند و در نتیجه این مأموریت مواجه با شکست شد. سرانجام در اثر فشار مردم آزادیخواه مظفرالدین شاه تسلیم اراده مردم شد و نامه‌ای به آنان نوشت و قول داد که بدرخواستهای مردم توجه کرده و عدالتخانه تأسیس کند. سران جنبش با خواندن این نامه در کالسکه‌های سلطنتی که برای آنان فرستاده شده بود به تهران مراجعت کردند و بدین طریق مرحله اول مبارزه به نفع مردم به پایان رسید و قرار شد تقاضاهای مردم در آینده نزدیک بمورد عمل‌گذاری شود. (۱) (روز آدینه شانزده ذی‌قعدة سال ۱۳۲۴ هجری قمری) در اینجا باید متذکر شد که تا این تاریخ هرگز تقاضای اعطای مشروطه نشده بود. بطوریکه شادروان احمد کسروی محقق معاصر نوشته است (۲) «از فردا مردم دسته‌دسته بدیدن دوسید و دیگران میرفتند و شب یکشنبه شهر را چراغان کردند و بنام (عدالتخانه) جشن و شادمانی بسیار نمودند، عین‌الدوله از علماء دیدن کرد و چنانکه درخواست ایشان بود علاءالدوله را از حکمرانی تهران برداشت.»

آغاز جنبش مشروطه خواهی ایرانیان

بعد از واقعه بست نشستن مردم در حضرت عبدالعظیم و موافقت مظفرالدین شاه با درخواست آنان مبنی بر تأسیس عدالتخانه به شرحی که گذشت مردم در انتظار اعلام تأسیس عدالتخانه روز شماری میکردند. مرحوم کسروی در این باره چنین نوشته است: (بهمن‌ماه باخوشی می‌گذشت. مردم بنوید دولت امید بسته و باز

شدن عدالتخانه رامی بیوسیدند. میان مردم گفتگو از نوشته شدن قانون میرفت علماء دید و بازدید می کردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند... گویا در این روزها بود که علماء ببازدید عین الدوله رفتند. طباطبائی به او گفت: «این عدالتخانه که میخواهیم نخست زیانش بخود ماست چه مردم آسوده باشند و ستم نبینند و دیگر آزمایی نیاز گردند و درهای خانه های مابسته شود. ولی چون عمر من و تو گذشته کاری کنی که نام نیکی از شما در جهان بماند، و در تاریخ بنویسند بنیادگذار مجلس و عدالتخانه عین الدوله بوده و از تو این یادگار در ایران بماند.»

عین الدوله پاسخی نگفت و از شنیدن نام «مجلس» ابرو هادر هم کشید. راستی این بود که او میخواست گوشی باین سخنان ندهد و اینکه ناگزیر شده و کوشندگان را بتهران بازگردانیده، و آن دستخط شاه را بدستشان داده بود میخواست همه را نادیده گیرد و کوشندگان را با چاره جوییها از نیرو اندازد و از میان برد. او میخواست خود ایران را نیک گرداند، ولی از چه راه؟... از راه خودکامگی.)

بهر حال عین الدوله بدون توجه به درخواست های مکرر مردم کوچکترین قدمی برای اجرای قول وقراری که شاه به مردم داده بود برنداشت. تنها در اعلامیه ای که منتشر گردید و عده تشکیل محاکم دادگستری و تدوین قانون اساسی و شورای اصلاحات کشور داده شد.

در این بین ملاقاتهایی بین علماء تهران و عین الدوله به انجام رسید ولی از همه آنها نفعی عاید نگردید تا اینکه سید محمد طباطبائی به نمایندگی از طرف مردم نامه ای به مظفرالدین شاه نوشت و تقاضا نمود تا به وعده هایی که در دستخط شاهانه داده بود دستور اجرای فوری صادر کند.

به این نامه پاسخ رسید: (جناب آقای سید محمد مجتهد نامه شما را خواندیم به اتابک میسپاریم که خواستهای شما را بانجام برساند...) (۱) در همین روزها مظفرالدین شاه سکتۀ ناقص کرد و عین الدوله که در این موقع کلیه اختیارات را در دست داشت سیاست اختناق را بیش از پیش

۱- برخی نوشته اند که این نامه از طرف عین الدوله بنام مظفرالدین شاه صادر شده است، زیرا در پایان نامه آمده است که: «شما هم دریابنده خود کوتاهی ننمائید و بدعا گوئی پردازید و آئیند اشرار والواد را به اندرز خاموش گردانید و شورش و آشوب را فرو نشانید و چنان کنید که خشم ما همگی را فرا گیرد»

بمرحله اجرا گذارد. سیدجمال از وعاظ درجه اول تهران به قم تبعید شد. حاجی شیخ محمد واعظ که از مخالفین عین‌الدوله بود توقیف گردید، ولی مردم ازدحام نمودند و در اثر تیراندازی در آن واقعه طلبه‌ای بنام سید عبدالحمید کشته شد و در نتیجه حاجی شیخ محمد واعظ آزاد گردید. تشییع جنازه این طلبه که بدست قوای نظامی کشته شده بود باعث اغتشاش بیشتری شد که منجر به مرگ ۱۵ نفر گردید. از این بعد مسجد جامع محل دومین پست شد. طولی نکشید که قوای دولت از رسیدن خواربار به آنجا جلوگیری کردند و مشروطه طلبان در صدد مهاجرت به قم برآمدند. سرانجام عین‌الدوله به مجتهدین اجازه داد تنها به قم بروند، در راه علما یادداشتی به مظفرالدین شاه نوشته و اظهار نمودند که اگر شاه وعده‌های خود را انجام ندهد دسته‌جمعی از ایران مهاجرت خواهند کرد و چون غیبت آنها باعث وقفه در مراعات و معاملات حقوقی می‌گردید این تهدید خیلی جدی بود و برای دولت گران تمام میشد.

در زمان مهاجرت علما به قم دومین و مهمترین قسمت این جنبش ملی شروع شد. هنگام مهاجرت علما اصناف و بازرگانان دکان‌های خود را به عنوان اعتراض بسته بودند. عین‌الدوله به آنها دستور داد که مغازه‌های خود را بازکنند و اعلام کرد هر دکانی که بسته بماند اموال آن غارت میشود. چون این دستور صادر شد عده‌ای از بازرگانان و صرافان سفیر انگلیس را در قلمک ملاقات کرده و استفسار نمودند که اگر آنان در زمینهای سفارت انگلیس در تهران متحصن شوند، آیا آنان را بیرون خواهند نمود؟ سفیر انگلیس جواب داد آنها را البته به زور نمیتوان بیرون کرد. بنابراین فوری عده کمی از بازرگانان در باغ سفارت انگلیس متحصن شدند، عده آنها روز بروز زیادتر شد تا اینکه در حدود ۱۴ هزار نفر در باغ سفارت چادر زدند. اینان تقاضا داشتند عین‌الدوله عزل شده و قانون اساسی اعلام گردیده و مهاجرین قم به مرکز دعوت شوند. علماء تبریز و اصفهان و شیراز نیز با تحصن در تلگرافخانه آزادیخواهان مرکز را تایید می‌کردند. (۱)

۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ بیداری ایرانیان تألیف مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی و تاریخ مشروطه ایران تألیف مرحوم احمد کسروی مراجعه شود.

در اثر این اقدامات سرانجام مظفرالدین شاه تسلیم شده عین-الدوله را از مقام خود برکنار کرد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را که یکی از آزادیخواهان بود به جانشینی او منصوب ساخت و مجتهدین را دعوت نمود که از قم مراجعت کنند. در این موقع مردم که در اثر تجمع در سفارت انگلیس و راهنمایی برخی از ایرانیان روشنفکر و تحصیل کرده در اروپا بسا حکومت قانون به ویژه مشروطه آشنا شده بودند، با انجام کارهای بالا از طرف شاه راضی نشده تقاضای برقراری حکومت مشروطه و تأسیس مجلس شورای ملی کردند و اصرار نمودند که شاه باید مجلس شورای ملی تشکیل دهد و قسم بخورد که مشروطه را نقض نخواهد کرد.

آزادیخواهان تا مدتی حاضر به مذاکره مستقیم با دولت نمیشدند تا اینکه سرانجام در نتیجه اقدامات محمدعلی میرزا ولیعهد که در تبریز به حمایت از آزادیخواهان برخاسته بود و همچنین سفارت انگلیس باب مذاکرات باز شد و فرمان مشروطه تهیه و مورد قبول مردم واقع شد (روز یکشنبه سیزدهم مرداد ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری) مطابق این سند تاریخی که خطاب به صدراعظم ایران بود شاه وعده داد مجلس شورای ملی یا عدالتخانه را تشکیل و عفو عمومی را اعلام و برنامه اصلاحات را اجرا نماید. بدین ترتیب سرانجام ایرانیان توانستند بدون خونریزی و جنگ داخلی آنچه را که بوسیله سران خود تقاضا مینمودند در روی کاغذ بدست آورند. فرمان مشروطه در سفارت انگلیس برای مردم بصدای بلند خوانده شد و با شور و شعف فراوان استقبال گردیده سپس سفارت تخلیه شد و چند روز بعد مهاجرین قم به تهران برگشتند و مردم جشن ملی گرفتند.

در این موقع هنوز استبدادطلبان مایوس نشده بودند، زیرا در همین اثنا بود که ناگهان عین الدوله وارد معرکه شد و مظفرالدین شاه را وادار نمود که قانون انتخابات را امضاء نکند. در محافل عمومی احتمال می-دادند دوباره اغتشاش آغاز گردد ولی بنا به توصیه نمایندگان دولتهای روس و انگلیس عین الدوله مجبور شد به املاک خود در خراسان برود و در نتیجه قانون انتخابات امضاء شده و انتشار یافت. این قانون شامل موارد زیر بود :

- ۱- ایران به یازده (یا سیزده) ناحیه انتخاباتی تقسیم شده بود
- ۲- مجلس شورای ملی بایستی از ۲۰۰ نماینده تشکیل گردد.

۳- انتخاب‌شوندگان از جنس مرد و بین ۳۰ سالگی تا ۷۰ سالگی باشند به شرطی که باسواد بوده و در خدمت دولت نباشند و به‌علاوه دارای هیچ‌نوع سابقه جنحه و جنایتی نیز نباشند. مردم بقدری برای افتتاح مجلس شورای ملی ابراز احساسات و اشتیاق مینمودند که بمجرد انتخاب ۶۴ تن از نمایندگان و اجتماع در تهران مراسم گشایش رسمی مجلس از طرف شاه در حضور مجتهدین و نمایندگان سیاسی خارجی بعمل آمد. مظفرالدین‌شاه در این موقع سخت مریض بود فقط توانست خود را بدون کمک به جایگاه سلطنتی برساند. ولی چنان ضعیف بود که قادر به نگاهداشتن نی‌قلیانی که در اینگونه مجالس مرسوم بود می‌آوردند در دست خود نبود، خطابه افتتاح مجلس از طرف شاه به نظام‌الملک که مخاطب سلام بود داده شد و او هم آن را برای نمایندگان مجلس شورا خواند.

اولین وظیفه مجلس شورای ملی انتخاب يك کمیته مرکزی برای تدوین قانون اساسی بود، وقتی که قانون اساسی تهیه و تقدیم مجلس گردید معلوم شد که مجلس دیگری نیز باید تأسیس شود که در آنجا دولت اکثریت داشته باشد. وکلا از این موضوع ناراضی بودند و معتقد بودند که اگر چنین باشد حق مردم پایمال شده و در نتیجه رئیس‌مجلس را مورد حمله قرار دادند ولی سرانجام قانون اساسی به امضاء مظفرالدین‌شاه و جانشینش محمدعلی میرزا رسید و این آخرین عمل مظفرالدین‌شاه بود. برای آنکه چندروز بعد زندگی را بدرود گفت. (۱۳۲۴ هجری قمری)

مخالفت محمدعلی شاه با مشروطه

بعد از مرگ مظفرالدین‌شاه محمدعلی میرزا ولیعهد به سلطنت رسید و متمم قانون اساسی را که مجلس تهیه کرده بود امضاء کرد. با این وصف به مشروطه خوشبین نبود و یکی از بدترین پادشاهان مستبد، خودخواه، غیرقابل اعتماد و لثیم و طماع ایران است او اساس مشروطه را که اختیارات پادشاه را محدود نموده بود و جلوی اسرافش را در خرج می‌گرفت زیر پا نهاد و پس از کشمکشهای زیاد با آزادیخواهان و نمایندگان مجلس سرانجام مجلس شورای ملی ایران را در سال ۱۳۲۶ هجری قمری به کمک نیروی قزاق و صاحب‌منصبان روسی به توپ بست و جمعی از پیشوایان مشروطه از آن جمله میرزا جهانگیرخان و ملک-

المتكلمين خطیب را اعدام كرد. در همین موقع مردم تبریز به سرداری ستارخان و باقرخان، مردم رشت به سرداری محمدولی خان سپهدار اعظم و پیرم خان ارمنی و مردم اصفهان به سرداری سردار اسعد بختیاری به تهران حمله کردند و محمدعلی شاه را از سلطنت خلع نمودند و پسر ارشد او احمد میرزا را که ۱۲ سال داشت به سلطنت برگزیدند و عضدالملک رئیس کهن سال ایل قاجار نیز به عنوان نایب السلطنه تعیین گردید (۱۳۲۷ هجری قمری) عضدالملک کابینه وزیران را تشکیل داد و فاتحین تهران پستهای عمده وزارت را برعهده گرفتند. سردار اسعد بختیاری وزیر داخله (کشور) و سپهدار وزیر جنگ و پیرم خان ارمنی به فرماندهی پلیس منصوب شد وی در رفع اغتشاش و ناامنی و جلوگیری از غارت و دستبرد جدیت‌های زیادی از خود بخرج داد.

درباره سرنوشت محمدعلی شاه مخلوع نیز اینطور قرار شد که سالیانه حقوقی بمبلغ یکصد هزار تومان به او داده شود مشروط بر آنکه هیچگونه تحریکی بر ضد مشروطه نکند و اگر در آینده معلوم شود که دست به چنین کاری زده است مقرر می‌شود قطع شود. آنگاه محمدعلی شاه به اودسا واقع در روسیه رهسپار گردید. در این هنگام انتخابات نمایندگان دوره دوم قانونگذاری بعمل آمد و مجلس شورای ملی تشکیل گردید. بعد از مرگ عضدالملک نیابت سلطنت به ناصرالملک تفویض شد.

در سال ۱۳۲۹ هجری قمری دولت ایران به سفارتخانه‌های روس و

انگلیس در تهران اطلاع داد که از روی اطلاعات واصله شاه مخلوع بین ترکمان‌های نزدیک استرآباد (گرگان) مشغول تبلیغات بمنظور مراجعت به ایران است بدین مناسبت پیشنهاد شد که مقرر می‌شود او را قطع کنند، ولی سفارتخانه‌ها در این باب اعتراض کردند.

در همین موقع شاه مخلوع با لباس مبدل از روسیه عبور نموده با اسلحه و مهمات زیاد، که روی صندوق‌های آن مارك آب‌معدنی زده شده بود در نزدیکی استرآباد پیاپی شده. مراجعت شاه سابق تولید اضطراب و وحشت عجیبی در طهران نمود و يك‌چند حالت یأس حکمفرما بود ولی بتدریج برای مبارزه با این پیش‌آمد تصمیماتی گرفته شد. محمد علی‌شاه مخلوع با جمع‌آوری نیرو به سرداری ارشدالدوله از طریق شاهرود و دامغان و سمنان به سوی تهران رهسپار گردید. در این موقع پیرم خان ارمنی رئیس پلیس تهران به سرداری گروهی از آزادیخواهان

و امیر مجاهد به سرداری گروهی از بختیاریان بمنظور مقابله با سپاه محمدعلی‌شاه مخلوع به سوی مشرق رهسپار شدند و در نتیجه ابتدا در شهرک ایوان‌کی و سپس در قریه امامزاده جعفر و رامین افراد ترکمن حامی محمدعلی‌شاه مخلوع را شکست دادند و ارشدالدوله سردار آنان نیز دستگیر و اعدام شد. (دوازدهم رمضان سال ۱۳۲۹ هجری قمری)

آغاز دیکتاتوری نظامی و محو حکومت قانون

مبارزه بین فنودالیسم و بورژوازی در نتیجه تأثیر عوامل خارجی و جنگ بین‌الملل اول (۱۸-۱۹۱۴ میلادی) جهت طبیمی خود را از دست داد و در ظاهر بصورت موازنه ناپایداری در آمد، ولی درحقیقت امر غارت طبقات متوسط از نظر مادی و تضعیف آن از نظر سیاسی، باعث تقویت عناصر ارتجاعی گردید. انقلاب کبیر اکتبر روسیه شوروی کناره‌گیری روسیه از جنگ جهانی، اشغال ایران از طرف قسوی انگلیسی، قطع رابطه تجارتي با روسیه، خیانت علنی طبقه حاکمه فنودال دست بدست هم داده و نهضت ملی عظیمی ایجاد کرد.

طبقات متوسط مردم به جنبش درآمدند، در جنگ جهانی اول ایران بی‌طرف بود با این حال بمیدان جنگ و تصادم در میان کشور-های امپریالیسم تبدیل شد. این مسئله و سیادت بعدی انگلیس در ایران (۱۹۲۰-۱۹۱۸ میلادی) تمام جراحات رژیم فنودالی را که با پرده «سلطنت مشروطه» استتار شده بود برملا ساخت. این جراحات عبارت بودند از: بهم‌ریختگی خارج از اندازه دستگاه دولتی (عدم مرکزیت ناشی از آزادی و خودمختاری فنودالها بود که با تمسک به «قانون اساسی» در حفظ آن می‌کوشیدند) فقدان ارتش ملی (برای سرکوبی خان‌های یاغی و رؤسای ایلات سرکش و جلوگیری از تهاجمات خارجی که با رضایت طبقه فنودال به کشور صورت می‌گرفت) احتیاج مالی دولت و توده‌های عظیم شهر و ده (این امر در نتیجه زورگوئی مالکان و مأموران بوروکرات‌منش دولت و جمع‌آوری بدون کنترل مالیاتها حاصل میشد) نبودن نظم و عدالت و غیره.... از خلع محمد علی‌شاه و افتتاح مجلس دوم تا کودتای پرووکاتوری بنام سیدضیاءالدین (سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی) ۲۰ کابینه در ایران بر سر کار آمد. این کابینه‌ها نمیتوانستند با درهم‌ریختگی امور دولتی و رژیم (مشروطه فنودالی) مبارزه کنند. طبقات مولد جامعه بطور کلی از این کابینه‌ها.

ناراضی بودند، انگلیسی‌ها برای تسکین نارضایتی مردم میکوشیدند از کودتای سیدضیاءالدین که «برنامه اصلاحاتی وسیعی» پیشنهاد می‌کرد استفاده کنند.

جنبه پرووکاسیون این کودتا بزودی آشکار شد ولی دامنه جنبش ملی با تکیه به عناصر مترقی وقوای مسلح که کودتا نیز باتکیه به آنان انجام یافته بود شروع به توسعه کرد.

حوادث سوم اسفند سال ۱۲۹۹ هجری خورشیدی یکی از افسران دیویزیون قزاق را که تا آن زمان نام و نشانی نداشت بر صحنه تاریخ آورد. رضاخان در بریگاد قزاق ایران بخدمت سربازی پذیرفته شده و در کودتای سوم اسفند فرمانده هنگ بود. پس از کودتا به فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب شد. حوادث بعدی نشان دادند که این امر در تاریخ ایران نقطه تحولی بوده است.

فئودالهای مرتجع تا این زمان توانستند حکومت را با کمکهای مالی و نظامی روسیه تزاری و انگلیس و بعد انگلیس تنها در دست خود نگهدارند. درچنین شرایطی جنبش آزادی ملی نمی‌توانست تأثیر قطعی در تغییر اوضاع داشته باشد. این جنبش نمی‌توانست از نفوذ امپریالیسم انگلستان جلوگیری نماید. مبارزه با ارتجاع فئودال که از طرف نیروی نظامی و تالی خارجی پشتیبانی میشد تنها با تکیه بر نیروی مسلح ملی و مالیه قوی، بودجه دولت امکان پذیر بود.

ایران بدست انگلیس و ارتجاع فئودال در خطر تجزیه افتاده بود برای رهایی از وضع فلاکت بار، لازم بود، طبقات مترقی جامعه ایرانی به دیکتاتوری نظامی ملی که متکی بر ارتش ملی و سیستم مالی اصلاح شده‌ای باشد متوسل گردد، زیرا امپریالیسم انگلیس با کمک به طبقات پوسیده فئودال از توسعه نیروهای مولد کشور و پیشرفت اقتصادی آن جلوگیری مینمود از این رو شرط اساسی احیای ایران ایجاد ارتش ملی و رهایی از وابستگی مالی به انگلستان و پشتیبانی دیکتاتوری نظامی از طرف بورژوازی صنعتی - تجار تی بود.

حوادث ایران تحت رهبری رضاخان در این راه قدم نهاد، این مسائل از سال ۱۲۹۹ شمسی (۱۹۲۱ میلادی) ببعد در مقابل ایران عرض اندام میکرد. تخلیه خاک ایران از نیروهای بیگانه، ایجاد ارتش ملی، خلع سلاح عشایر، تصفیه حساب با فئودالهای یاغی، تنظیم مالیه دولت، اصلاح دستگاه دولتی، توسعه اقتصاد ملی و صنعتی کردن کشور و

غیره ... بعلاوه لازم بود در راه اتحاد و یگانگی جنبش آزادی ملی، خارج ساختن مجلس از زیر نفوذ فتوایها مبارزه با حاکمیت شاه و عناصر مرتجع و در راه خنثی کردن تشبثات مرتجعین نیز مبارزه جدی بعمل آید. واضح است که در شرایط آن روزی راه صحیح مبارزه برای آزادی ملی ایران اتحاد نیروهای مترقی توده مردم با ارتش ملی بود. برحسب تصادف جنگ امپریالیستی جهانی و پیروزی انقلاب کبیر روسیه از نظر بین‌المللی برای حل معضلاتی که در برابر بورژوازی صنعتی - تجارتی و ارتش ملی در ایران عرض اندام می‌کرد زمینه مساعدی فراهم ساخت.

قبل از انقلاب اکتبر همسایگان ایران عبارت بودند از:

- ۱- در شمال روسیه تزاری
- ۲- در جنوب خلیج فارس و بحر عمان که زیر سیادت انگلستان بود
- ۳- در مشرق بلوچستان انگلیس و افغانستان که امور خارجی آن نیز در کنترل انگلستان بود.
- ۴- در مغرب، ترکیه که نسبت به ایران سیاست تجاوز و غاصبانه‌ای در پیش گرفته بود و ایران بمناطق نفوذ تقسیم شده قرارداد (۱۹۰۷ میلادی) و خاک ایران زیر چکمه سربازان تزاری و انگلیس و ترکیه افتاده بود. بدین ترتیب دور ایران را از تمام جهات حلقه امپریالیسم احاطه کرده بود. این حلقه در هیچ قسمتی گسیختگی نداشت. امپریالیستها از هر طرف ایران را در معرض تهدید قرار داده و از هر سو در امور داخلی ایران مداخله می‌کردند. در چنین شرایط دشواری، جمع‌آوری نیروهائی که جنبش آزادی ملی بتواند بوسیله آن توسعه یافته و پایداری کند امکان‌پذیر نبود.

در این موقع حساس بمحض اینکه در شمال ایران بجای امپریالیسم تزاری حکومت شوراها مستقر شد وضع بین‌المللی ایران تا اندازه‌ای بهبودی یافت، زیرا تهدید از طرف نیروهای خارجی در مرزهای بطول ۳۲۵۰ کیلومتر منتفی گردید.

یکی از موفقیت‌های تاریخی بورژوازی صنعتی - تجارتی ایران که از روح ملیت سرشار بود، موفقیتی است که در وضع نامساعد سال‌های (۱۹۱۸-۲۰ میلادی) بدست آورد در این سال حکومت فتوادل ایران را مجبور به مذاکره و امضاء معاهده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی نمود (۲۶ فوریه ۱۹۲۱ میلادی)

مأموران انگلیسی در اوایل کار مخالفت جدی بانقشه های رضاخان نشان میدادند. از کمک مالی بانک شاهی بدولت ایران جلوگیری کرده و رضاخان را از حیث پرداخت ها در مضیقه گذاشتند. در اواخر سال ۱۹۲۱ میلادی انگلستان بدولت ایران اخطار کرد که تعداد سربازان ایران نباید از سی هزار نفر متجاوز باشد. پرداخت پول به ایران را موقوف به قبول این شرط نمود. ولی موقع پیشنهاد این شرایط گذشته بود. حکومت فتودال ها دیگر قدرت جلوگیری از نیروی جوان اردوی ملی را نداشت. این اردو از طبقات پائین اجتماع تشکیل یافته و از طرف آنان پشتیبانی میشد. بنابراین قبل از تشبثات فراوان دشمن و قبل از انحراف رضاخان برای قلع و قمع طرفداران استقلال طلبی، اردوی ملی تسلیم شدنی نبود (۱)

کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی

مرحوم احمد آرامش با استفاده از مدارك مختلف مورد اطمینان (۲) واقعه کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی را اینطور بیان داشته است (۳)

«پس از اینکه قرارداد استعماری سال ۱۹۱۹ میلادی که حکومت وقت بریتانیا بوسیله مرحوم وثوق الدوله بر ایران تحمیل کرد و بر اثر فشار افکار عمومی داخل و خارج عملاً ملغی شد و از اعتبار افتاد و دولت انگلستان نتوانست که مستقیماً امور نظامی و مالی را تصدی نماید لرد کرزن وزیر خارجه وقت بریتانیا بنا به توصیه سرپرسی کاکس سفیر کبیر اسبق انگلیس در ایران که در آن زمان بتازگی ارتقاء مقام یافته و بسمت کمیسر عالی انگلیس در بغداد منصوب گردیده بود (کشور عراق در آن تاریخ تحت قیمومیت دولت انگلستان بود) همچنین بنا به اصرار و تأکید فوق العاده ژنرال دنسترویل فرمانده کل قشون انگلیس

۱- انقلاب مشروطیت ایران تألیف م. پاولویچ و تریا ایرانسکی ترجمه:

م. هوشیار صفحه ۱۵۴

۲- گویا رونوشت گزارش یکی از افسران قزاق است که در وقایع کودتای رضاخان شرکت داشته. (مقاله از تاریخ تایدادداشت، نوشته محمد مشیری در روزنامه بامداد روز شنبه بیستم اردیبهشت سال ۱۳۵۹ خورشیدی)

۳- هفت سال در زندان آریامهر به کوشش شادروان اسماعیل راین صفحه ۲۸-۱۵ چاپ سال ۱۳۵۸ خورشیدی بنگاه ترجمه و نشر کتاب

در بین‌النهرین و ایران که برای سرکوبی انقلاب جنوب روسیه از بغداد از طریق کرمانشاه و قزوین و رشت تاباکو پیش رانده ولی ناکام و شکست خورده عقب‌نشینی کرده و در آن تاریخ برای تسلیم گزارش امور نظامی تحت تکفل خود در لندن بسر میبرد، تصمیم گرفت که برای جلوگیری از رخنه و نفوذ کمونیسم و آشوب و غوغائی را که بلشویک‌های مقیم قفقاز و ترکهای بادکوبه‌ای در غالب ایالات و ولایات مخصوصاً نقاط شمالی ایران براه انداخته بودند بساطت سلسله قاجاریه را که بر اثر فساد و پوسیدگی دیگر علت وجودی خود و توان تسلط بر اوضاع کشور را از دست داده بود برچیده و رژیم نظامی جدیدی که قدرت جلوگیری از اشاعه مرام کمونیسم را داشته باشد بر ایران مسلط نماید ولی در عین حال برای حفظ ظاهر و اغفال افکار عمومی ایران و مخصوصاً رژیم انقلابی جدید روسیه شوروی که به‌غایت از مداخله عوامل دولت بریتانیا در امور ایران خشمناک بوده، چنین مصلحت دیده بودند که مرد ترقیخواه و روشنفکری را که هیچگونه نسبتی با رجال و اشراف پوسیده سلسله قاجار و حکومت وقت نداشته باشد به زعامت کودتا انتخاب کرده و بعنوان محلل‌وی را سپر بلای نفس‌کودتای نظامی قرار دهند تا بهانه‌ای برای ترک‌تازی بیشتر انقلابیون جدید روسیه و بلشویک‌های قفقاز بدست نداده باشند و بدین منظور سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر وقت روزنامه رعد را که جوانی تندرو و بی‌باک و بظاهر انقلابی مینمود، انتخاب کردند. سید ضیاءالدین چند ماه پیش از آن تاریخ یعنی اواخر زمستان سال ۱۲۹۸ شمسی از جانب وئوق‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت بریاست یک کمیسیون ایرانی برای ابراز احساسات دوستانه دولت و ملت ایران نسبت به سه جمهوری جدیدالتأسیس آذربایجان، ارمنستان و گرجستان به قفقاز رفته بود و تا اواخر بهار سال ۱۲۹۹ خورشیدی در آن‌دیار سیاحت (آفاق و انفس) می‌کرد. در هفتم فروردین سال ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین ضمن یک گزارش مفصل که برای وئوق‌الدوله فرستاده بود به صراحت شکست حکومت خودمختار قفقاز، گرجستان و ارمنستان علیه انقلابیون روسیه شوروی را پیش‌بینی کرده و مخصوصاً تذکر داده بود که به محض اینکه قفقاز و همه شهرهای وابسته به آن به حکومت انقلابی روسیه ضمیمه گردد بلشویکها بلافاصله بداخله ایران رخنه خواهند کرد و همه نقاط شمالی ایران یعنی ایالت‌های آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان را دستخوش آشوب و آشفته‌گی خواهند ساخت. و اگر دولت ایران

واقعاً قصد دارد که از خطر خرابکاری بلشویک‌های شوروی در امان بماند حتماً ضرورت دارد که نکات بسیاری را مورد توجه قرار داده و باعلاقه و پی‌گیری کامل از بروز فتنه و آشوب جلوگیری نماید. وثوق‌الدوله بلافاصله پس از حصول گزارش مذکور عین آن را بوسیله کفیل وزارت خارجه برای ملاحظه سرپرستی کاکس سفیر انگلیس در تهران که هفته‌های آخر اقامت خود را در ایران می‌گذراند و هنوز برای تحویل گرفتن پست مهم و جدید خود عازم بغداد نگردیده بود، می‌فرستد تا جناب سفیر از مفاد گزارش قابل توجه سیدضیاءالدین مستحضر شده و بنوبه خود دولت انگلستان را در جریان وقایع بگذارد. سرپرستی کاکس جریان امر را در تاریخ پنجم آوریل ۱۹۲۰ میلادی (۱۶ فروردین ۱۲۹۹ خورشیدی) ضمن تلگرام شماره ۴۰۱ به لرد کرزن وزیر خارجه وقت بریتانیا مخابره می‌نماید. وزارت خارجه انگلستان پس از دریافت تلگراف سفیرکبیر خود در تهران بلافاصله با نصرت‌الدوله در لندن تماس می‌گیرد و درباره طرق جلوگیری از رخنه بلشویکها در ایران مشاوره و تبادل نظر می‌نماید. نصرت‌الدوله از ضعف دستگاه حکومت در ایران و هرج و مرج اجتماعی سرزمین خود شکوه می‌کند و مخصوصاً از دوروئی‌ها و نفاق افکنی‌های احمدشاه و پول‌دوستی‌های وی که خود انگلیس‌ها هم به آن وقوف کامل داشته‌اند داستانشان را حکایت کرده و دگرگونی کلی در وضع حکومت ایران را ضروری می‌شمارد. پس از زمان کوتاهی از آن جریان کابینه وثوق‌الدوله بخاطر عقد قرارداد استعماری سال ۱۹۱۸ میلادی و بر اثر فشار افکار عمومی داخل و خارج ساقط می‌شود، نخست مشیرالدوله و سپس سپهدار رشتی رئیس‌الوزراء می‌شود. سپهدار حاج مجتشم‌السلطنه اسفندیاری را به جای نصرت‌الدوله (که خود از پایه‌گذاران قرارداد ۱۹۱۸ و از همدستان وثوق‌الدوله بوده است) به وزارت خارجه انتخاب مینماید. نصرت‌الدوله از آمدن به ایران منصرف گردیده و در اروپا ماندگار می‌شود. ولی همواره ارتباط خویش را با وزارت خارجه انگلستان و دیگر دوستان انگلیسی خویش حفظ کرده و مرتب در تماس با سر-جنابان «وایت‌هال» (۱) باقی می‌ماند، تا مگر آنان یا به مفهوم دیگر مقر حکومت و ادارات مختلف دولتی انگلستان در لندن به نصرت‌الدوله

توصیه می‌نماید که مسیر حرکت خود به تهران را از طریق بین‌النهرین انتخاب کرده و چندروزی در بغداد اقامت نماید و با سابقه دوستی که با سرپرسی کاکس طراح اصلی نقشه کودتای ایران دارد مذاکرات لازم را انجام داده و موافقت وی را برای اینکه خود او (نصرت‌الدوله) رهبری کودتا را عهده‌دار گردد، جلب نماید. درعین حال لندن به سفارت خود در تهران دستور می‌دهد که نقشه کودتای در باطن نظامی و در ظاهر سیویل را طراحی کرده و جزئیات امر را برای تصویب لندن گزارش نماید. نصرت‌الدوله در اوایل بهمن سال ۱۲۹۹ خورشیدی از اروپا وارد بغداد می‌گردد و پس از چند جلسه ملاقات و مذاکره با سرپرسی کاکس از طریق قصر شیرین، کرمانشاه و همدان عازم تهران می‌گردد تا بموقع به تهران حاضر بوده و سرپرستی کودتا را عهده‌دار گردد. بی‌خبر از آنکه مستر نورمان سفیر جدید انگلیس در تهران دیگری را برای زعامت کودتا انتخاب کرده و با وی درباره چگونگی انجام کودتا مذاکراتی کرده است. نصرت‌الدوله در بین راه کرمانشاه به همدان در گردنه اسدآباد گرفتار برف بسیار سنگین و بند آمدن راه از هر دو طرف می‌گردد و چون در آن زمان وسایل مکانیکی برای بازکردن راه‌ها در ایران موجود نبود اومدت هیجده روز تمام در یکی از قهوه‌خانه‌های بین راه متوقف می‌ماند و بالاخره نیز با سواری بر پشت قاطر به قزوین وارد شده و با کالسکه پستی خویشان را به تهران می‌رساند. ولی او موقعی به تهران وارد می‌گردد که مستر نورمان و نظامیان انگلیسی مقیم ایران مذاکرات انجام کودتا را با سید ضیاءالدین طباطبائی و میرپنج رضاخان خاتمه داده و چند روز بعد به مرحله عمل درمی‌آورند و خود نصرت‌الدوله نیز در صبح روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی بدستور سیدضیاءالدین طباطبائی رهبر کودتا و بوسیله کلنل کاظم‌خان سیاح حاکم نظامی تهران بازداشت شده و زندانی می‌گردد. از شگفتی‌های روزگار اینکه اتومبیل رولز-رویس گران‌قیمتی را که نصرت‌الدوله از لندن برای سواری شخصی خود خریده و قصد داشت که پس از انجام کودتا از آن استفاده نماید، بعد از حرکت خود او به تهران و ذوب برف‌ها و بازشدن راه، اتومبیل مذکور که بوسیله راننده شخصی خود نصرت‌الدوله عازم تهران بوده در نزدیکی‌های کاروانسراسنگی (جاده بین کرج و تهران) با اردوی نظامی که از قزوین به قصد کودتا حرکت کرده وعازم تهران بوده،

مصادف می‌گردد و چون هیکل زیبا و درخشان اتومبیل مورد توجه افسران اردو قرار می‌گیرد اتومبیل موصوف با اجازه فرمانده کل اردو مصادره می‌گردد و برای سواری شخص میرپنج رضاخان تخصیص می‌یابد و میرپنج سوار بر همان اتومبیل وارد تهران شده و یکسر به میدان مشق سابق و دختر فرمانده کل لشکر قزاق می‌رود و دستور بازداشت کسانی را که لیست آنها قبلاً بوسیله شخص سید ضیاءالدین طباطبائی تنظیم گردیده و خود نصرت‌الدوله و پدرش فرمانفرما جزء آنان بوده‌اند، صادر می‌کند.

هزار نقش نماید زمانه و نبود

یکی از آنچه در آئینه تصور ماست

سیدضیاءالدین در اواخر بهار سال ۱۲۹۹ خورشیدی از قفقاز به تهران باز می‌گردد و پس از ملاقات با وثوق‌الدوله و تسلیم گزارش مأموریت خود اداره امور روزنامه رعد را شخصاً برعهده می‌گیرد. روزنامه رعد آن زمان تندروترین و مترقی‌ترین نشریه عصر خود بوده است. جالب‌ترین مقالات خارجی بوسیله سلطان محمدخان عامری ترجمه شده و در آن درج می‌گردیده و تفسیرهای سیاسی آن را که مرحوم اپیکیان ارمنی مینوشته خوانندگان و طرفداران فراوان داشته است. سرمقاله‌های آتشین آن نیز بقلم خود سید تحریر مییافته و دفتر سید ضیاءالدین در روزنامه رعد یکی از مراکز مهم حل و عقد مسائل سیاسی روز بوده است. دو روز پس از ورود «سید» به تهران مستر نرمان سفیرکبیر جدید انگلستان که بتازگی بجای سرپرسی کاکس مأمور دربار تهران شده بود وسیله مرحوم جلیل‌الله رشیدیان از سید ضیاءالدین دعوت می‌کند که یکی از شبهای آن هفته را در منزل وی صرف شام نماید. منظور سفیر جدید از این دعوت یکی حصول آشنایی با سیدضیاءالدین که جوانی پرشور و روزنامه‌نویسی شجاع و بی‌باک مینمود بود و دیگر کسب اطلاع دست اول از وضع جدید شوروی و نقشه‌های انقلابی بلشویک‌های جنوب روسیه و میزان خطری که ممکن است فعالیت‌های پنهان و آشکار آنها برای ایران یعنی حوزه مأموریت جدید وی دربر داشته باشد.

سید ضیاءالدین دعوت شام سفیر را می‌پذیرد و استنباط‌های شخصی خویش را از خطر فراوانی که ازجانب کمونیست‌های مسلط

بر اوضاع شوروی متوجه ایران خواهد شد برای شخص سفیر بیان می‌نماید و چون سفیر انگلستان چاره کار و راه درمان درد را از سید جویا می‌شود سید بسیار مستدل و منطقی برای سفیر تشریح می‌نماید که بهترین راه جلوگیری از رخنه و نفوذ کمونیست‌ها در ایران ایجاد یک تحول روحی در مردم و خارج کردن آنان از حالت بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی نسبت به اوضاع و احوال مملکت است و مادام که مردم ایران کشور را متعلق بخود و آنرا خانه خویشان ندانند به آتیه خویش و مملکت امیدوار نباشند هیچگاه در صدد دفاع از زاد و بوم خویش بر نخواهند آمد و هیچ اقدام مؤثری در جلوگیری از تبلیغ‌های فریبنده و دل‌نواز کمونیست‌ها بعمل نخواهند آورد و آن نیز میسر نمی‌گردد مگر با تحقق بخشیدن یک سلسله دگرگونی‌های عمیق و ریشه‌دار در دستگاه دولت و حکومت و بسود طبقه محروم و زحمت‌کش و به مفهومی دیگر واژگون کردن وضع پوسیده و انزجارآور کنونی و برهم ریختن سازمان ناتوان، فاسد و زورگوی اداری ایران از بیخ و بن و در ضمن بوجود آوردن سازمان خلاق و مثبت و یک قدرت کوبنده نظامی که بتواند همگام با مرکزیت نیرومند و مؤثری که در پایتخت ایجاد می‌گردد، امنیت را در سراسر کشور برقرار کرده هم از یاغیگری و طغیان ایلات و عشایر و راهزنی قاطعان طریق جلوگیری نماید و هم از فعالیت خرابکاران کمونیست و هرگاه چنین تحول و کودتائی خیلی سریع و قاطع صورت پذیرد مطمئناً روحیه اجتماع و مردم‌نیز بلافاصله تغییر خواهد کرد و چون ملت بر اثر امنیت و اصلاح دستگاه اداری دولت به آتیه خود و کشور امیدوار گردد آن وقت مردم خود را داوطلبانه به پشتیبانی دولت و قوای تأمینیه قیام خواهند کرد و بنوبه خود سدی برای پیشرفت این سیل بنیان‌کن خواهند شد. گزینه با این بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی و عدم رضایتی که در مردم موجود است زمینه از هر جهت برای پیشرفت تبلیغات افسون‌کننده کمونیست‌ها فراهم بوده و توفیقشان قطعی است. توضیحات سید در نرمان سفیر جدید انگلستان که برای اولین دفعه سید را ملاقات می‌کرد اثری عمیق برجای می‌گذارد و سید را مردی قاطع، مصمم و شجاع می‌یابد. روز بعد سفیر نتیجه ملاقات خود را در کنفرانس روزانه‌ای که با همکاران سیاسی و نظامی خود در ایران داشته است مطرح می‌نماید تا آنان نیز در اطراف سید تحقیق و مطالعه

کرده و هرچه زودتر اظهار نظر نمایند. يك هفته پس از آن تاریخ کلنل (اسمیت) نماینده «ژنرال چمپین» فرمانده نیروهای انگلیسی مأمور شمال ایرا ن از سید تقاضای ملاقات می نماید و در دنباله سئوالات سفیر توضیحاتی از سید کسب می کند، پس از گذشت زمانی در حدود دوهفته ژنرال (ایرن ساید) معاون ژنرال (نسترویل) فرمانده کل نیروهای نظامی انگلیس در ایران و عراق که مقیم منجیل و قزوین و مأمور بیرون بردن همه قوای نظامی انگلیسی از خاک ایران بوده است در تهران ملاقاتی طولانی با سید انجام می دهد و در خاتمه مذاکرات، اظهار امیدواری می کنند که نظرات سید بزودی جامه عمل بپوشد و چه بسا که خود سید مجری تئوریهای مورد مذاکره باشد. ملاقات سید که خود یکی از سیاست سازان تهران آن روز بوده است با انگلیسها ادامه می یابد تا جائی که کلنل انگلیسی مقیم ایران سید را برای رهبری کودتا بر نصرت الدوله مقدم و مرجع دانسته و نظر مساعد لندن را هم جلب می نماید.

در یکی از شبهای سرد و یخبندان دیماه ۱۲۹۹ خورشیدی در يك ضیافت شام خصوصی در منزل سفیر انگلیس در تهران مستر نرمان در حضور ژنرال لدیکسون نماینده نظامی انگلیس در کمیسیون نظامی ایران و انگلیس و با حضور ژنرال «ایرن ساید» و کلنل اسمیت از سید می خواهد که برای انجام يك کودتای نظامی که خود سید زعامت آنرا برعهده خواهد داشت يك افسر عالی رتبه ایرانی را پیشنهاد نماید. سید در همان جلسه امیرتومان (سرلشگر) امیر موثق (سپهبد نخجوانی) کنونی و رئیس ستاد ارتش و فرمانده دانشکده افسری دوران رضاشاه را که افسری تحصیل کرده و در بین نظامیان آن روز اعتبار و احترام فراوان داشته است پیشنهاد می نماید. چند روز پس از آن تاریخ انگلیسها از سید می خواهند که شخصاً موضوع را با امیرموثق در میان گذارده و موافقت او را برای انجام يك کودتای نظامی جلب نماید. سید با امیرموثق ملاقات و جریان را مطرح می سازد، ولی امیرموثق که افسری محتاط و محافظه کار و در ضمن از درجه و مقام آن روزی خود راضی بوده از قبول پیشنهاد سید استنکاف کرده و جواب منفی میدهد. سید چون در کار عجله داشته و گذشت زمان را جایز نمی دانسته کلنل کاظم خان سیاح افسر ژاندارمری ایران را که تحصیل کرده دانشگاه نظامی استانبول و از دوستان

صمیمی و نزدیک خود سید بوده است احضار کرده و پس از اینکه با قید قسم از وی تعهد مکتوم داشتن راز را می‌گیرد از او می‌خواهد که افسر واجد شرایطی را برای قبول چنان کار خطیر و خطرناکی که ضمناً تعداد کافی سرباز و توپ و مسلسل در اختیار داشته باشد به‌وی معرفی نماید. کلنل کاظم‌خان که تا چند هفته پیش از آن تاریخ مأموریت تعلیم افسران آتریاد (تیپ) همدان و صاحب‌منصبان مأمور ساخلو قزوین را برعهده داشته است اظهار می‌دارد که برای انجام چنان کار خطیری هیچکس را بهتر و شایسته‌تر از (رضاخان شصت‌تیر) یا به اصطلاح دیگر میرپنج رضاخان فرمانده کنونی آتریاد همدان نمی‌شناسد (۱) سید برای اولین دفعه با نام رضاخان شصت‌تیر یا میرپنج رضاخان آشنا می‌شود و چون خصوصیات بیشتر میرپنج را از کاظم‌خان استعلام می‌کند. کاظم‌خان در جواب سؤال می‌گوید: او افسری است عامی و بی‌سواد از لحاظ فامیلی نیز پسر داداش بگ سوادکوهی است که یک دهقان ساده بیش نبوده است. ولی در عوض مردی است خودساخته که با درجه‌داری و ستوانی ترقی کرده مدتها بعنوان مسلسل‌چی در نزد فرمانفرما در کرمانشاه و همدان و نواحی غرب خدمت کرده و بهمین جهت به رضاخان شصت‌تیر معروف گردیده است. او در جنگهای داخلی فراوان شرکت و ابراز لیاقت کرده تا بدرجه سرتنگی ترقی نموده است. کاظم‌خان اضافه می‌کند که رضاخان در سال پیش فرماندهی اردوی مأمور سرکوبی بلشویک‌های قفقاز را که در انزلی (بندر پهلوی) پیاده شده و تا رشت پیشرفت کرده بودند بعهده داشته است و جنگ او در پیربازار رشت با بلشویکها معروف است و نتیجه اردوگشی نیزه با غلبه رضاخان و عقب‌نشینی و فرار بلشویکها همراه بوده است و بهمین جهت هم بوده که پس از خاتمه اردوگشی کلنل استاروسلسکی فرمانده کل قزاقخانه در ایران او را به فرماندهی آتریاد همدان بدرجه سرتیپی منصوب کرده است. در اردوگشی با میرپنج رضاخان. سرتنگ ذکر یا (سپهد شاه‌بختی

۱- رضاخان قبل از اینکه بدرجه میرپنجی یعنی سرتیپی برسد و حضرت اجل خطاب شود از لحاظ تخصص و مهارت کم‌نظیری که بخاطر کار کردن در پشت مسلسل داشته به «رضاخان شصت‌تیر» معروف بوده است.

مرحوم) معاون اردو، یاویرایرچ خان (سرلشگر بازنشسته ایرج مطبوعی) رئیس ستاد اردو و ستوان يك رضاقلی خان (سرتیپ امیرخسروی بعد و وزیر دارائی و رئیس بانک ملی زمان رضاشاه) که سمت آجودانی میرپنج را داشته اند، شرکت داشته و هر سه می توانند در صورتیکه میل داشته باشند، باشید شهادت کافی بر شجاعت و استعداد رضاخان را به شما بدهند و باز اضافه می نماید که رضاخان با آنکه بی سواد و عامی است بسیار باهوش، عاقل، خویشتن دار و در عین حال معیل و تمهیدست است و چون از زن سابق خود يك دختر (متعلقه مرحوم سرلشگر دکتر آتابای رئیس بهداری کل ارتش در دوران رضاشاه) و از زن جدید خود دو دختر و يك پسر صغیر دارد و بایستی خرج دو فامیل را بدهد و حقوقش هم چندان زیاد نیست و آنهم پرداختش ماهها بتعویق می افتد حاضر است که برای رسیدن به مقام و موقعیت بهتری به هر ریسکی تن در دهد بشرط اینکه به او اطمینان دهیم که احتمال برد ما بیش از احتمال باخت و شکست است.

سید ضیاءالدین از کلنل کاظم خان خواهش میکند که روز بعد به قزوین و احتمالا به همدان رفته و با رضاخان ملاقات نماید و بدون اینکه جزئیات امر را توضیح دهد آمادگی وی را برای فرماندهی قوای نظامی کودتا سنجیده و آنچه لازم است استخراج نماید. کلنل مأموریت خود را انجام می دهد و چون در آنجا بر اثر اصرار رضاخان ناگزیر میشود که ضرورت انجام يك کودتای نظامی را برای او فاش نماید، رضاخان ضمن پذیرفتن چنان پیشنهاد خطیری خیلی آشکار و بی پرده می گوید: کاظم! من پیشنهاد تو را که اگر با موفقیت توأم می گردد با تیرباران شدنم همراه خواهد بود، می پذیرم، ولی شرافتمندانه بگو ببینم پایمان به کجا بند است؟ و در این کار چه قدرتی از ما حمایت خواهد کرد؟ کلنل کاظم خان در مقابل این صفا و پاک بازی میرپنج ناگزیر میشود که خواست و تمایل انگلیسها و پشتیبانی قطعی آنان را برای رضاخان توضیح دهد. ولی میرپنج در جواب می گوید: داداش! اگر چنین است پس آنها را با من دست بدست بده و بگذار من از دهان خود انگلیسها چنین مطلبی را بشنوم و در آن صورت مطمئن باش که من حتی يك لحظه هم در حرکت دادن اردو بسوی تهران درنگ نخواهم کرد و اگر در پایتخت هم با مقاومتی برخورد

نمایم جواب آنها را با مسلسل و توپ خواهم داد. کاظم‌خان پیشنهاد میرپنج را می‌پذیرد و در این باره قول قطعی می‌دهد و بلافاصله به تهران مراجعت کرده و جریان را با سید ضیاءالدین در میان می‌گذارد. سید بار دیگر با مستر نرمان ملاقات کرده و از وی می‌خواهد که به (ژنرال ایرن‌ساید) که اتفاقاً در همان زمان گاهی در قزوین و زمانی در منجیل در باقی مانده اردوی انگلیس در ایران مقیم بوده است سفارش شود که با حضور خود سید که عازم قزوین خواهد شد با رضاخان ملاقات کرده و به میرپنج تأمین کافی بدهد. قرار ملاقات مذکور داده میشود و پس از چند روز جلسه‌ای مرکب از سید ضیاء - الدین، کلنل کاظم‌خان، ژنرال ایرن‌ساید و رضاخان تشکیل میشود و ژنرال ایرن‌ساید بوسیله مترجم هندی (پاکستانی) خود مذاکرات و پیشنهاد کاظم‌خان سیاح را تأیید کرده و پشتیبانی سیاست دولت انگلستان را از انجام يك کودتای سیویل و نظامی بصراحت تضمین می‌نماید و در همان جلسه سید ضیاءالدین را هم بعنوان رهبر اصلی کودتا و نخست‌وزیر آینده معرفی می‌نماید. بدیهی است که در آن جلسه برای اولین دفعه سید ضیاءالدین که هنوز معمم و عمامه سیاه ظریفی بر سر داشته است با رضاخان میرپنج روبرو شده و با یکدیگر آشنا میشوند. جلسه خاتمه می‌یابد، ژنرال ایرن‌ساید به منجیل (مرکز ساخلو قشون انگلیس) رضاخان به آق‌بابا و سید ضیاءالدین و کاظم‌خان به تهران مراجعت می‌نمایند. روز بعد ژنرال ایرن‌ساید به تهران می‌آید و ضمن ملاقات با نرمان و کلنل اسمیت رضایت‌خاطر خود را از ملاقات با رضاخان ابراز داشته و اضافه می‌نماید که: «این ژنرال درست همان کسی است که ما در جستجویش بوده و انتظارش را می‌کشیدیم. زیرا علاوه بر صفات لازم برای کودتا کردن مشخصات ظاهری او هم که هیكلی برازنده و قیافه‌ای مرعوب‌کننده دارد بسیار جالب توجه مینماید.» در ملاقات بعدی نرمان، سید ضیاء - الدین، ژنرال ایرن‌ساید و کلنل اسمیت قرار روز و ساعتی را که ضرورت داشته اردوی مقیم قزوین به جانب تهران حرکت کرده و وارد پایتخت شود، داده میشود و سید برای دومین دفعه به قزوین عزیمت کرده و تمام ترتیبات لازم را با رضاخان می‌دهد و مخصوصاً قید می‌نماید که آنها بایستی طوری حرکت نمایند که قبل از ظهر روز دوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی در بیرون دروازه تهران درحوالی

قهوه خانه مهرآباد (جاده قدیم تهران کرج) اردو بزنند و عصر همان روز اردو به طرف شهر حرکت کرده و حدود نیمه شب وارد تهران شوند. سید به تهران می آید و جزئیات قرار و مدار را که با میرپنج گذارده بود به نرمان و کلنل اسمیت گزارش می دهد. ژنرال ایرن ساید نیز در قزوین متوقف می ماند تا ناظر حرکت اردو در روز و ساعت معین به جانب تهران باشد. مستر نرمان چنین صلاح می بیند که بمنظور تقویت روحیه رضاخان و تحکیم تصمیم او کلنل اسمیت به اتفاق آتشه نظامی سفارت فوراً به قزوین رفته و ضمن ملاقات با میرپنج قرار و - مداری را که سید با رضاخان گذارده بود تایید کنند و به او اطمینان دهند که زمینه کار از هرجهت در تهران فراهم است و تمام دستگاه سفارت انگلیس اعم از سیاسی و نظامی روز و شب مشغول هموار کردن زمینه برای توفیق کودتا و برطرف نمودن تمام موانع برای ورود موفقیت آمیز اردو به تهران می باشند و میرپنج بایستی مطمئن باشند که ورود ایشان به تهران با هیچگونه مقاومتی مواجه نخواهد شد زیرا در پایتخت قدرت نظامی قابل توجهی گذارده نشده که بتواند در قبال اردوی عازم تهران مقاومت کرده، ابراز وجود نماید، منتهی تمام سعی میرپنج بایستی متوجه به این موضوع باشد که تا هنگام نزدیک شدن اردو به پایتخت هیچکس نتواند گزارش حرکت اردو را به مرکز بدهد و برای این منظور لازم است که افسران همراه اردو مراقبت نمایند که هیچ وسیله نقلیه یا مرد پیاده ای که عازم تهران است نتواند از اردو جلو زده و خود را پیش از ورود اردو به تهران برساند بلکه همه وسائط نقلیه شخصی و غیر شخصی عازم تهران یا افراد غیر - منتسب به اردو بایستی در عقب اردو جای داده شده و با فاصله یکی دو کیلومتر در پشت سر اردو عازم تهران باشند ضمناً به همه افسران اردو بایستی چنین وانمود شود که اردو به منظور گرفتن چند ماه حقوق عقب افتاده افراد و افسران منتسب به اردو و تکمیل تجهیزات ناقص خود و دریافت سیورسات کافی به طرف تهران حرکت می نماید زیرا با مکاتبه و آمد و رفت قاصد و پیغام برهای مرکز اصلاً توجهی به

نیازمندیهای اردو نمی‌کند بلکه گاهی جواب نامه‌های اردو را هم نمی‌دهد و چون افراد همه گرسنه و برهنه باقی مانده و دیگر بیش از این تحمل بی‌اعتنائی‌های تهران را ندارند خود به تهران می‌روند تا حقوق‌های عقب‌افتاده و احتیاجات خویش را دریافت دارند و پس از تجدید دیدار با کسان و فامیلهای خود که در پایتخت اقامت دارند، پس از یکی دو هفته به قزوین مراجعت خواهند کرد، مخصوصاً تا پیش از ورود به تهران همه جا و نزد همه کس بایستی گفته شود که اردو تابع حکومت مرکزی و مطیع دستور رؤسای مافوق خویش می‌باشد و نسبت به اولیای امور تا سرحد امکان وفادار و فرمانبردار خواهد بود، منتهمی سختی معیشت و نداشتن لباس و کفش و تجهیزات و بی‌اعتنائی مأمورین اداری پایتخت آنان را ناگزیر به حرکت بسوی تهران کرده است. ملاقات کلنل اسمیت با رضاخان در تقویت روحیه و تصمیم او اثر فراوان برجای می‌گذارد و وی را بیش از پیش برای حرکت دادن اردو بسوی تهران مصمم می‌سازد.

اردو در روز و ساعت معین بجانب تهران حرکت می‌نماید و در مدت کمی پیش از ظهر روز دوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی در اطراف قهوه‌خانه مهرآباد در محوطه مشرف بر قنات پرآب آنجا اطراق می‌کند. حوالی ساعت یازده همان روز (دوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی) سید ضیاءالدین طباطبائی صبح عمامه را از سر برداشته و کلاه‌پوستی مشکی ظریفی از پوست بخارا بر سر گذارده و ته‌ریشی هم باقی‌گذارده و به اتفاق ماژور مسعود خان (مسعود کیسه‌بان استاد و معاون سابق دانشگاه تهران) با يك درشکه کرایه از تهران حرکت کرده و پس از خروج از دروازه قزوین واقع در جنوب غرب تهران عازم مهرآباد میشود. حدود ساعت دو و نیم بعد از ظهر «سید» دم در قهوه‌خانه از درشکه پیاده شده و پس از مختصر تفحص در آن حوالی و دید زدن محل و موقعیت اردو بوسیله یکی از گروه‌بانان اردو به میرپنج پیغام می‌دهد که مسافری از تهران رسیده و مشتاق دیدار حضرت اجل در خارج از قهوه‌خانه می‌باشد. رضاخان که منتظر ورود سید است، می‌گوید پس آجودان را احضار کنید تا من اول ترتیب کار تازه‌واردین را بدهم و سپس به مذاکره بپردازیم. رضاقلی‌خان احضار میشود و سید خطاب به او می‌گوید در پشت این قهوه‌خانه آنچنانکه من در بدو ورود دیدم يك اطاق خالی بدون در و پنجره هست شما دستور دهید که پنج عدد

سندلی از همین صندلیهای رنگ و رو رفته و شکسته بسته‌ای که من در قهوه‌خانه دیدم به آن اطاق ببرند و اگر هوای آنجا هم خیلی سرد است يك منقل آتش هم در اطاق بگذارند و از آقایان «اعضاء هیئت اعزامی از تهران» خواهش کنند همانطور که پالتو پوشیده به اطاق تشریف برده و بنشینند تا حضرت اجل تشریف بیاورند. سید، رضا، قلی‌خان را بدنبال مأموریت خود میفرستد و سپس به رضاخان روکرده و می‌گوید حضرت اجل درست به حرفهای من توجه کنید و تمنا دارم عیناً مطابق آن عمل فرمائید و چون رضاخان را مستعد شنیدن نصایح خود می‌بیند می‌افزاید که: «قبل از هر چیز شما به محض ورود به اطاق بایستی قیافه‌ای خشمگین، عبوس و تحقیرکننده به خود بگیرید. جواب سلام آقایان را بسیار کوتاه و با بی‌اعتنائی بدهید. ابروها را گره کرده و خود را غضبناک، ناراضی و قابل انفجار نشان دهید و چون حاضران در اطاق در موقع ورود شما از جای خود بلند خواهند شد بدون اینکه با هیچکدام دست بدهید اقلاً مدت پنج دقیقه نه خود جلوس بفرمائید و نه به آنها اجازه نشستن مرحمت کنید. سپس خیلی کوتاه عصبانی و متکبرانه به آقایان ادیب‌السلطنه سمعی و معین-الملک فتوحی خطاب کرده و بگوئید: «شما که می‌خواستید راجع به وضع اردو با من مذاکره کنید دیگر چرا این دو انگلیسی پدرسوخته را با خود همراه کرده و به اینجا آوردید؟» حضرت اجل خودتان توجه داشته باشید که این دو نفر انگلیسی بنا به فشار و اصرار دربار و رئیس-الوزراء برخلاف میل خودشان صرفاً از روی مصلحت و برای رد گم کردن و خود را بی‌خبر از قضایا نشان دادن بنا به دستور سفارت همراه با نمایندگان شاه و رئیس‌الوزراء به اینجا آمده‌اند. درست است که آنها فارسی خوب میدانند و جمله این دو انگلیسی پدرسوخته را هم خوب متوجه میشوند، ولی مطمئن باشید که آنها از این دشنام مصلحت‌آمیز مطلقاً نخواهند رنجید بلکه در دل بیشتر به سیاستمداری و تدبیر شما آفرین خواهند گفت.

سپس بگذارید ادیب‌السلطنه و معین‌الملک پیغام خود را مجدداً بحضور شما بازگو کنند. وقتی که حرفهایشان تمام شد باز هم شما خیلی خشمناک و پرخاشجویانه بفرمایید: «قبل از هر چیز آقایان توجه داشته باشید که ما یاغی و سرکش نیستیم ما برای چپاول و غارت و کشت و کشتار به تهران نمی‌آئیم ما به تهران می‌آئیم تا قبل از هر چیز

حقوق‌های معوقه و مطالبات عقب‌افتاده اردو را وصول نمائیم» مملکت در آتش ناامنی، فساد و هرج و مرج می‌سوزد و هیچکس را هم توجهی بحال ساکنان بی‌پناه این سرزمین نیست. سراسر شمال مملکت دستخوش انقلاب و آشفتگی است و بقیه نیز در اسارت خانها و اشراف پوسیده و خائن، ما از اینکه می‌بینیم پشت سر هم دولتهای نالایق بر سر کار می‌آیند و می‌روند هیچکس هم کوچکترین اقدامی برای اصلاح وضع مملکت و دفاع کشور و پایتخت از حملات بلشویکها و رفع بدبختی مردم بعمل نمی‌آورند خسته و منزجر شده و بیش از این نمی‌توانیم آشفتگی اوضاع را تحمل کنیم. افراد و افسران اردو و همه نسبت به شاه وفادارند ولی مطمئنند که مشاوران موزی و نالایقی گه اطراف شاه را گرفته‌اند تا استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه بوده اقلا به نامه‌های ما اگر هم که بدان عمل نمی‌کرد ولی جواب میداد. اما از روزی که این سردار همایون بی‌کفایت جانشین استاروسلسکی (۱) شده دیگر تهران به نامه‌های ما نه جواب میدهد و نه ماهها است که حقوق و سیورسات به ما و دیگران رسانیده است. طاقت ما تمام شده و من مصمم هستم که بهر قیمتی شده به این هرج و مرج و فساد خاتمه داده و نظم و نسقی در کارها برقرار نمایم بدون اینکه بگذارم چشم‌زخمی بر خود شاه و تاج و تخت ایشان وارد آید. سید درخاتمه نصایح خود اضافه می‌نماید که حداکثر صحبت‌های شما نباید از سی دقیقه تجاوز نماید و من از جانب شما دستور خواهم داد که میرپنج احمد آقاخان درست پس از گذشت سی دقیقه شیپور حرکت اردو را بصدا درآورد و شما که هنوز در آن اتاق در پیش آقایان تشریف دارید به محض اینکه صدای شیپور حرکت اردو را شنیدید فوری از جا برخاسته و به آقایان بگوئید اردو در حال حرکت بسوی تهران است شماها هم «مرخصید» تشریف ببرید و عین آنچه را که من بیان کردم خدمت اعلی حضرت همایونی عرض کنید و سلام مرا هم خدمتشان برسانید و حضورشان عرض کنید که ایشان از بسابت خودشان مطمئن باشند. ذکر می‌هم اصلا از سپهدار رئیس‌الوزراء و دیگران بمیان نیاورید. مثل اینکه کسان دیگر را نمی‌شناسید و به رسمیت قبول ندارید.

۱- استاروسلسکی سرهنگ ارتش تزاری و سالها ریاست دیویزیون قزاق را در ایران برعهده داشت ولی پس از انقلاب اکبر و قدرت یافتن بلشویکها در روسیه در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۲۰ میلادی یعنی یازدهم آبان سال ۱۲۹۹ خورشیدی از ریاست دیویزیون قزاق استعفا کرد و همان روز از تهران بیرون رفته و از طریق قزوین از کشور خارج شد.

رضاخان با دادن سلام نظامی به سید می گوید: اطاعت، شما مطئن باشید من طوری عمل خواهم کرد که آنها از آمدن به اینجا پشیمان شده و سرخورده و مرعوب مراجعت نمایند و دیگر پشت سرشان را هم نگاه نکنند. سپس فریاد کرده و به یکی از نظامیهایی می گوید: احمد آقاخان و رضاقلی خان را بگو به اینجا بیایند. رضاخان به میرپنج احمد آقاخان در حضور سید فرمان می دهد که اولاً خود را برای حرکت به شهر آماده سازید و ثانیاً هر موقع که آقا (اشاره به سید ضیاءالدین) دستور فرمودند شیپور حرکت اردو را بزنید و سپس به رضاقلی خان می گوید: «تو هم برو و آن کلاه پوستی سیاه و بلند مرا با آن یاپونچی (یک نوع شل شمری کلفت سربازی) مشکی مرا بیاورد. میرپنج، با پوشیدن یاپونچی سیاه رنگ ماکسی و کلاه پوستی بلند و پشمالوی خود با آن قد رشید و صورت سیاه و آفتاب خورده خویش هیكل برانزنده و رعب آور خود را بسی درازتر و خوفناكتر جلوه گر ساخته و با آن هیبت مهیب و واهمه انگیز خویش بسراغ هیأت اعزامی از پایتخت می رود.

رضاخان در قبال اعضاء هیأت اعزامی با حس مردم شناسی نیرومندی که خداوند در وجود او بودیغت گذارده بود بسی بهتر از آنچه از استاد خود تعلیم گرفته بود عمل می کند و در حالی که چشم ترس کافی از هر چهار نفر گرفته بود پس از انجام همه مذاکرات در جواب خواهش ادیب السلطنه که: «پس لطفاً دستور فرمائید توپها و مسلسل هایی را که اردو به همراه دارد در همین جا تحت نظر چند نفر نظامی گذارده و بدون توپ و مسلسل که باعث وحشت خواهد شد به شهر نزول اجلال فرمائید» می گوید: «خان رشتی! اولاً توجه داشته باش که ما بیش از هشت توپ صحرائی و هجده مسلسل به همراه نداریم و در ثانی چه تضمینی در بین هست که ما در موقع ورود به تهران با حمله ژاندارم های رؤسای شما مواجه نشویم. ما این توپها و مسلسل ها را برای دفاع از خود همراه داریم، نه برای حمله و هجوم. و سپس (خشمگینانه می گوید) و شما هم بهتر است در این گونه معقولات مداخله نفرمائید».

در همین موقع شیپور حرکت اردو بصدا در می آید و رضاخان از جا برخاسته و در حالی که دیگران را هم با نگاه غضبناك خود بیخاستن وادار می سازد. می گوید: «شماها هم مرخصید، بروید و سلام مرا هم خدمت اعلی حضرت برسانید» در این هنگام سید ضیاءالدین سلام علیکم

گویان در آستانه اطاق بی‌در مورد ذکر در بالا بداخل قدم نهاده و با آقایان ادیب‌السلطنه و معین‌الملک اظهار خصوصیت می‌نماید. هر دو نفر مذکور از دیدن سیدضیاءالدین با آن کلاه جدید در آنجا به شگفتی درمی‌آیند و چون آقای ادیب‌السلطنه از علت حضور سید در آن محل جويا میشود، سید در جواب اظهار میدارد که: «منهم مثل شماها برای ملاقات جناب میرپنج به اینجا آمده‌ام و حالا هم در معیت یکی از دوستان عازم مراجعت به شهر هستم.» در تمام طول نیمساعت مذاکره هر دو انگلیسی موصوف ساکت و خاموش فقط چشم بوده‌اند و گوش. معین‌الملک فتوحی نیز که مردی نویسنده و خطاطی کم‌نظیر بوده است در تمام این مدت به «لاحول» خواندن و ذکر آیه‌الکرسی اشتغال داشته است. فقط ادیب‌السلطنه سمیعی زمان کوتاهی در برابر رضاخان پیغام‌دهنده و بقیه مدت را هم خاضعانه و مرعوب‌مخاطب بوده‌است و پس. هیأت اعزامی با اتومبیل دربار احمدشاه از جلو وارد و نیز کمی بعد در پشت سر کالسکه سید ضیاءالدین در ساعت ۵:۳۰ بعد از ظهر روز دوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی رضاخان از دروازه قزوین واقع در جنوب غربی تهران به خیابان جنت گلشن معزالسلطان و امیریه (جمعاً خیابان پهلوی کنونی) وارد شده و در سحرگاه صبح سوم اسفند سال ۱۲۹۹ میدان مشق سابق یعنی خیابان فعلی جلو شهربانی کل کشور قدم نهاده و عمارت روبروی نقاره‌خانه میدان سپه را که مرکز تشکیلات کل قزاقخانه بوده است تصرف و اشغال می‌نماید. بهنگام مراجعت و قبل از ورود به دروازه شهر تهران آقایان ادیب‌السلطنه سمیعی و همراهان به اتومبیل سردار همایون فرمانده کل لشکر قزاق که او نیز از جانب احمدشاه مأموریت داشته است به اردوی قزاقهای عازم تهران رفته و بعنوان فرمانده کل و افسر مافوق به رضاخان میرپنج فرمان بازگشت به قزوین را بدهد، برخورد می‌نمایند. سرنشینهای هر دو اتومبیل پیاده و از حال هم جويا می‌شوند. سردار همایون قصد و مأموریت خود را توضیح داده و نتیجه مأموریت آقایان را هم پرسش می‌نماید. آقای ادیب‌السلطنه سمیعی می‌گوید: «جناب سردار! فرمود به خانه‌ات برگرد و حتی اگر می‌توانی از تهران هم خارج شو و پناهگاهی برای خودت جستجو کن، همین قدر بدان که بدمحض رسیدن به اردو قبل از اینکه آغاز صحبت و فرمان دادن بکنی هم خودت توقیف خواهی

شد و هم اتومبیلت مصادره خواهد گشت. سپس عدم رضایت میرپنج را از جریان امور سرلشکر قزاق و شخص خود او (سردار همایون) بازگو کرده و عجلانه سوار شده و عازم تهران می‌گردند. سردار همایون نیز با شنیدن صحبت‌های آقای ادیب السلطنه به شوهر خودفرمان بازگشت داده و از بی‌راهه قبل از آنکه آقایان ادیب السلطنه و همراهان به تهران برسند خویشتن را به خانه رسانیده و مخفی‌گاهی در شهر برای خود دست و پا می‌نماید. آقای معین‌الملک فتوحی در ورود به شهر یکسر به قصر شاهی رفته و گزارش مأموریت خود را کماحقه به شخص شاه عرضه می‌دارد. احمدشاه در حالی که از فرط وحشت و اضطراب رنگ بر رو نداشته خطاب به معین‌الملک می‌گوید: «پس از عزیمت تو به مهرآباد از منبع موثقی به من خبر داده‌شد که این بازی را انگلیسها خود پراه انداخته‌اند و من چه ساده‌لوح بودم که از آنها خواهش کردم دونفر از مأمورین فارسی‌دان خود را برای وساطت و میانجیگری با تو و ادیب السلطنه همراه نمایند. قصد انگلیسها این است که من و خانواده مرا بدست این قزاقها اسیر کرده و به بین‌النهرین تبعید نمایند و شاید هم در بین راه سر به نیست کنند. من تصمیم خود را گرفته‌ام و همین امشب همه کسان نزدیک خود را در دو سه اتومبیل جا داده و از تهران خارج شده به سوی اصفهان و خاک بختیاری خواهم رفت. حتی اگر بین راه از تشنگی و گرسنگی تلف شویم بهتر از این است که بدست این بی‌پدر و مادرها اسیر گردیم. معین‌الملک در جواب می‌گوید: (آنچه اراده ملوکانه باشد انجام خواهد شد، ولی چاکر عقیده دارد که به این زودی تصمیم به مسافرت نگیرید یا اقلاً صلاح کار خود را از خداوند استفسار کرده و برای خروج از پایتخت استخاره فرمائید. اگر استخاره خوب آمد تشریف ببرید و الا فسخ عزیمت فرموده تا فردا صبح بانتظار روشن شدن قضایا تأمل فرمائید. خاصه اینکه میرپنج شخصاً اطمینان داد که نسبت به شخص اعلیحضرت نیت سوئی ندارد بلکه شکایتش همه از نزدیکان دربار بوده.» احمدشاه پس از شنیدن اظهارات معین‌الملک باحضار شاهزاده شهاب‌الدوله وزیر دربار فرمان می‌دهد و در همان ساعت از شب وی را مأمور می‌کند که به سفارت انگلیس شتافته و شخص سفیر را بهر قیمتی که شده ملاقات نموده و از او بخواهد که سلامت جان شاه را

پس از ورود اردوی قزاق به تهران تضمین نماید و گرنه وی مجبور خواهد شد که همان شب از تهران فرار کرده به جای امنی پناه برد. سفیر انگلیس که عازم اطلاق‌خواب بوده وزیر دربار را می‌پذیرد و ضمن تماس از آگاه بودن به حوادث پشت پرده، می‌گوید ما تا آنجا که در قوه داریم در حفظ جان شاه و کسان او خواهیم کوشید گو اینکه من مطمئنم که هیچکس را فکر تجاوز به حریم شاه نیست در ضمن به وزیر دربار قول می‌دهد که روز بعد در ساعت ۹ صبح خود شخصاً به حضور شاه شرفیاب‌شده و اوامر و فرمایشات ایشان را اصفاء و اطاعت نماید. سفیر انگلیس صبح‌زود روز بعد (سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی) پس از اینکه از ورود مظفرانه اردوی قزاق به پایتخت و اشغال شدن ستاد کار لشکر قزاق اطمینان حاصل می‌کند حضور شاه شرفیاب‌شده و ضمن تسلی خاطر وی که به وی می‌دهد، نصیحت می‌کند که بهتر است اعلیحضرت فوری امر فرمائید فرمان نخست‌وزیری سیدضیاءالدین طباطبائی را نوشته برای او بفرستند و یا اینکه شخصاً وی را که اکنون در دفتر فرمانده کل لشکر قزاق به اتفاق میرپنج رضاخان به رتق و فتق امور مشغول است احضار کرده و بدست مبارک خود فرمان انتصاب وی را بوی تسلیم فرمایند و گرنه آنها که حالا مرکب مراد را به زیر ران کشیده‌اند اگر بلافاصله مورد مهر و عنایت قرار نگیرند چه بسا که «فردا خیلی دیر باشد» البته شاه چنین می‌کند و سفیر انگلیس نیز فوری به دفتر کار خود مراجعت کرده و ضمن تلگرام شماره ۶۸۱ که تاریخ مخابره آن ساعت ۱۱ ر ۳۰ بامداد روز ۲۴ فوریه ۱۹۲۱ میلادی (پیش از ظهر روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی) است جریان مفصل ورود قوای قزاق را به پایتخت به لرد کرزن وزیر امور خارجه وقت انگلستان که فرمان انجام کودتا را صادر کرده بود به لندن گزارش می‌کند و در آخر تلگرام چنین می‌نویسد که: «امروز صبح با شاه ملاقات کردم و به وی اندرز دادم که فوری فرمان ریاست وزرائی سیدضیاءالدین را صادر کرده به وی تسلیم نماید. هم‌چنین به او توصیه کردم تا با رهبران انقلاب رابطه برقرار سازد و پیشنهادهای و تقاضاهای آنها را بپذیرد زیرا جز این چاره‌ای ندارد. درباره تأمین مالی به او اطمینان دادم و اگرچه ترس او را فراگرفته بود ولی صحبت از فرار نکرده. امضاء فرمان»

مرحوم آرامش در پایان بیان جزئیات کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی به اختصار می نویسد:

«هریک از زمامداران، پادشاهان و مالک الرقاب های گذشته این زادبوم معایب و اخلاقا ذمائی داشته اند، همچنین محاسنی و ملکاتی. خود رضاشاه با آنکه ماجراجویی چکمه پوش و یا چکمه پوشی ماجراجو بود با داشتن معایب غیرقابل اغماض محاسنی نیز داشت. رضاشاه دزد و طماعی کم نظیر بود. سفاک و خون آشام نیز بود.»

«رضاشاه با اینکه خود خواست و بدست بیگانگان بقدرت و حکومت رسیده بود معینا چندان رغبتی به تماس با بیگانگان نداشت. از رواج نفوذ بیگانه جلوگیری می کرد. او مردی بود واقع بین و بر-عکس پسرش بیزار از ریا و تظاهر بود با آنکه چند زن گرفت معینا عقیف و پاک نظر بود شخص خائنی نیز نبود و اگر بود در سال ۱۳۲۰ خورشیدی او را از ایران تبعید و اخراج نمی کردند.» (۱)

ملك الشعراء بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، پیرامون مقدمات کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی زیر عنوان «مردم بفکر کودتا افتاده بودند!» چنین می نویسد:

«در این گیرودار و بی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس بخیال کودتا افتاد، سارلار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته و عده ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده ای از الوار مسلح آمده بمشارالیه ملحق شوند و به قراری که می گفتند قصد کودتا و گرفتن تهران را داشتند.

مرحوم مدرس بخود من بعدها می گفت: در آن اوقات، رضاخان، نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او بمن توجیهی نکرد، حاضریم با شما کار کنم و همدست شویم و به این اوضاع خراب خاتمه دهیم چه میترسم ایران بالشویک شود. مرحوم بهار در حاشیه کتاب اضافه میکند که: این مصاحبه درست مصادف وقتی است که این مرد بی آرام و تیزهوش نومید شده و بقول خود می-خواست سر بصحرا بگذارد و پریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است» (۲)

- ۱- هفت سال در زندان آریامهر نگارش احمد آرامش به کوشش شادروان اسماعیل رائین از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب صفحه ۲۰.
- ۲- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. انقراض قاجاریه تألیف شادروان استاد محمد تقی بهار (ملك الشعراء) صفحه ۶۱

ایجاد اغتشاش در ایران توسط عمال مزدور انگلیس

از سال ۱۹۲۱ میلادی ببعد با عقد پیمان شوروی و ایران (۱۹۲۱ میلادی) و لغو قرارداد انگلیس و ایران (۱۹۱۹ میلادی) تشبثات انگلیس در هر بار محکوم بشکست گردید. بطور مثال انگلستان در اواخر سال ۱۳۰۲ هجری شمسی (۱۹۲۴ میلادی) در مناقشات رضاخان و شیخ خزعل در خوزستان مداخله کرد ولی نتیجه‌ای عایدش نگردید. از این رو مجبور به تغییر روش سیاسی خود در ایران شد.

تغییر مشی سیاسی انگلیس در ایران امر بی‌سابقه‌ای نبود گذشته از سیاست تقسیم ایران به مناطق نفوذ (۱۹۰۷ میلادی) دولت انگلیس در سال ۱۹۱۵ میلادی موافقت کرد که منطقه بی‌طرف ایران لغو شده و شمال و جنوب این کشور ب خاک روسیه و انگلیس ملحق گردد (۱). در این موقع دولت انگلیس به فعالیت در میان قبایل جنوبی ایران پرداخت و برای تجزیه این منطقه از حکومت تهران آماده گردید. در مرکز نیز تشبثات زیادی برای تسهیل اجرای نقشه خود بعمل آورد.

در دوره اشغال ایران بدست نیروهای انگلیسی (۱۹۲۰-۱۹۱۸ میلادی) انگلیسها می‌کوشیدند دستگاه مرکزی دولت را در اختیار خود گیرند در این دوره همراهی با فئودالهای تجزیه طلب جزء نقشه های انگلیسی نبود بلکه بمرکزیت کشور توجه خاصی داشتند. چنانکه میدانیم تمام این رشته‌های انگلیسی پنبه شد. قرارداد ۱۹۱۹ میلادی ملفی و روسیه در این بار بجای حکومت تزارها بصورت دولت شوروی معاهده دوستی با ایران منعقد ساخت.

ترکیه نیز بجای (ترکیه سلطانه) ترکیه ملی - از پرتگاه اضمحلال رهایی یافته و مستشاران ناخوانده انگلیسی را از کشور خود بیرون انداخت. در چنین شرایطی سربازان انگلیسی مجبور به تخلیه ایران گردیدند.

از این به بعد انگلستان ناگزیر سیاست خود را در ایران عوض کرده و به سیاست اولیه خود یعنی فعالیت و خرابکاری در جنوب ایران پرداخت و با تقویت فئودالهای تجزیه طلب به تضعیف حکومت مرکزی کمک کرد.

۱ - تلگراف سازونوف به سفیر روسیه در پاریس به تاریخ ۱۷ اوت

سیاست انگلیس در این موقع از نامه‌ای که (کاپیتن نوئل) معروف به (سرپرسی کوکس) فرستاده است بخوبی روشن میشود. کاپیتن نوئل در نامه خود مینویسد: (سرپرسی محترم، من از طرف وزیر خارجه به مأموریت ایران اعزام شده بودم، پس از خروج ارتش ما از ایران احتمال میرفت بلشویکها، به این کشور داخل شده و در آن حکومت شوروی ایجاد کنند، اگر این احتمال صورت وقوع می‌یافت در آن صورت برای عملیات در جنوب آزادی عمل بدست می‌آوردیم، ولی قضیه بدین منوال جریان نیافت. بلشویکها بجای پیشروی در ایران بعقب‌نشینی پرداختند... در هر صورت آنان در صدد اجرای سیاست حفظ تمامیت ایران بوده و مانع ایجاد فدراسیون جنوب بنفع ما هستند... برای تأسیس فدراسیون جنوب ایران اقدامات متعددی لازمست از آن جمله ایجاد دولت ایران جنوبی و تأدیه عایدات نفت جنوب باین دولت است، مسئله اساسی اینک امکان یا عدم امکان تحکیم وضعیت مادراراضی بختیاری و اجرای نقشه فدراسیون جنوب ایران است). (۱)

خوشبختانه اوضاع بطور کلی عوض شده بود، زیرا دیگر در جنبش آزادی ملی شرق پشت جبهه مطمئن و محکمی تأمین شده و اتحاد شوروی بصورت تکیه‌گاه مطمئن نهضت آزادی بخش ملی مشرق زمین درآمده بود. بهمین دلیل نیز سیاست تجزیه طلبی انگلیس در ایران محکوم به شکست گردید.

رضاخان در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ هجری شمسی (فوریه ۱۹۲۱ میلادی) به فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب شد. اولین اقدام وی اخراج مستشاران انگلیسی دیویزیون بود. از طبقات پائین ملت‌افسرانی رابدور خود جمع کرد و بزودی شهرت و نفوذ بی‌سابقه‌ای بهم زد.

اولین اقدام رضاخان انگلستان رابدست‌وپا انداخت. تشبثاتی برای عزل وی بعمل آمد. بعلت اخراج مستشاران نظامی انگلیس اختلاف نظر بزرگی بین رضاخان و سید ضیاءالدین (نخست وزیر وقت) ظاهر شد. رضاخان در مبارزه با سید ضیاءالدین پیروز شد. در ژوئن سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۳۰۰) رضاخان به وزارت جنگ منصوب گردید و سید ضیاءالدین عامل انگلیسها مستعفی شد.

رضاخان به عنوان عضو کابینه و فرمانده کل قوا به اجرای نقشه‌های

۱- مقاله پراودا تحت عنوان (عملیات انگلیس در ایران) بتاريخ

خود پرداخت .

رضاخان باتکیه بر مناسبات دوستی با اتحاد جماهیر شوروی از اوایل سال ۱۳۰۱ شروع به کوبیدن تمایلات استقلال طلبی فتودالهای شمالی نمود در این موقع در سایه تأمین پشت جبهه خود از طرف شوروی، شروع به خلع سلاح ایلات کوچ نشین کرد. در مبارزه باراهزنی و تأمین مال و جان هموطنان صرف نظر از موقعیت طبقاتی آنان، تحصیل بدهی مالیاتی مالکان بزرگ و رؤسای ایلات قدمهای بزرگی برداشته شد.

تمام این شرایط از راه دیکتاتوری نظامی صرف قابل اجرا بود. در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی ایران رضاخان مداخلات مستقیم بعمل آورد. از انتخاب مخالفان شخصی خود جلوگیری کرد، مجلسی تابع خود بیاراست. اینجا دیگر قانون اساسی و احترام افراد و تأمین ملت پایمال گردید و باین انحرافات رضاخان اسلحه برنده‌ای بدست فتودالها داد . برای پیروزی در انتخابات و امکان مداخله در آن اشغال پست نخست وزیری لازم بود. رضاخان که در رأس قوای نظامی قرار داشت با تهدید شاه پست نخست وزیری را اشغال کرده و احمدشاه را به عنوان معالجه از ایران خارج کرد. دلخوشی احمدشاه فقط عبارت از آن بود که وعده پرداخت حقوق و مزایا را تا آخر عمر از نخست وزیر گرفته بود. بجای شاه ولیعهد (محمدحسن میرزا) در تهران ماند رضاخان به زور، تعهدی به امضاء ولیعهد رساند مبنی بر اینکه: در امور دولتی دخالت نکند.

بدین ترتیب کودتائی بی سروصدا انجام گرفت و رضاخان بر مسند دیکتاتوری نشست (۱)

۱- انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، تألیف

م. پاولویچ- و. تریا- س. ایرانسکی ترجمه م. هوشیار صفحه ۱۶۱

آغاز جنبش جمهوری خواهی در ایران

در آغاز قرن سیزدهم هجری (ربع دوم قرن بیستم میلادی) اوضاع بین‌المللی دگرگون گشته بود. بجای روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی و بجای ترکیه سلطان‌ها، جمهوری ترکیه مستقر گشت. مسئله ایجاد مرکزیت ایران و تشدید فعالیت جنبش آزادی ملی در ایران و جدا شدن صفوف متخاصم طبقات ایران در مجلس پنجم (۱۳۰۳ هجری شمسی) به جنبش جمهوری خواهی منجر شد.

مسئله پایان بخشیدن به حاکمیت شاهان و اعلام جمهوری در کشور ایران به عنوان مسئله اساسی روز باریشه‌های عمیق خود عرض‌اندام مینمود. پس از جنبش مشروطه مجلس وسیله ای برای دیکتاتوری طبقه فئودال شاه شده و امکان میداد: فئودالیسم در عین مبارزه با حاکمیت شاه، سیادت و حکومت خود را بر توده‌ها نیز تحمیل نماید. اکنون مجلس بدست رضاخان افتاده و وسیله ای برای دیکتاتوری نامبرده شده بود. برای جلوگیری از این امر گروه متحد و کوچکی از فئودالها (اقلیت) وعده ای از (منفردین) در زیر شعارهای مشروطه و در راه حفظ سلطنت به مبارزه پرداختند.

شاه که بدست فئودالها بصورت مرده ای درآمده بود. اکنون از طرف همان فئودالها بحرکت آمده و شروع بدست‌وپا زدن کرد ولی حاکمیت شاه دیگر بخودی خود در تاریخ ایران نمیتوانست رلی بازی کند. زیرا نقش وی در سال ۱۳۳۷ هجری قمری (۱۹۰۹ میلادی) بپایان رسیده بود.

حاکمیت شاه در این موقع جای مجلس را که روزی وسیله ای در دست ارتجاع فئودالی بود، اشغال کرده بود.

از سال ۱۳۰۱ خورشیدی (اواخر سال ۱۹۲۳ میلادی) شایعات زیادی درباره اعلام جمهوریت در ایران در روزنامه‌های شرق و غرب منتشر میشد. روزنامه (شفق سرخ) ارگان رسمی رضاخان چاپ تهران در این باره نوشت: «کشور ما را سردار سپه بسوی جمهوریت رهبری نمی‌کند بلکه جمهوریت یکی از تقاضاهای زمان ما است ... ما را افق گلگون روسیه و منظره ترکیه جوان بسوی جمهوریت سوق می‌دهد امپراطوریهای بزرگ جهان - آلمان، اتریش جمهوری شدند تجربیات آنان است که ایران را بر سر شوق می‌آورد. بعلاوه سلطنت قاجاریه که هستی ملت را به یغما برده و مخصوصاً عیش عشرت شاه فعلی که علاقه‌ای به امور دولتی نشان نمیدهد، ما را بجانب جمهوریت میکشاند. ایده آل ما، ایجاد يك ایران مقتدر است که بتواند در برابر تحریکات اروپائیان ایستادگی کرده و در راه تکامل قدم گذارد ...»

همچنین عارف قزوینی شاعر ملی ایران در این دوره غزلی زیر عنوان فاتحه سلطنت سرود:

رایت جمهوری

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد
 زدیم تیشه بر این ریشه هر چه بادا باد
 از این اساس غلط ، این بنای پایه خراب
 نتیجه نیست به تعمیر این خراب آباد
 مگوی کشورجم، جم چکاره بود و چه کرد؟
 مگوی ملک کیان، کی گرفته، کی به که داد؟
 شکسته بود گر امروز بود از صد جای
 چو بیستون سر خسرو ز تیشه فرهاد
 کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور
 به زیر سایه آن زندگی مبارک باد
 به زور بازوی جمهور بود گر ضحاک
 گرفت داد دل خلق ، کاوه حداد
 پس از مصیبت بسیار ، عید جمهوری
 یقین بدان بود، امروز بهترین اعیاد
 خوشم که دست طبیعت گذاشت در ره باد
 چراغ سلطنت شاه بر دریچه باد

تو نیز فاتحه سلطنت بخوان (عارف)

خداش با همه بدفطرتی بیامرزاد

خرابه کشور ما را هرآنکه باعث شد

کزین سپس شود آباد خانه اش آباد

بدست جمهور هر کس رئیس جمهور است

همیشه باد در انتظار رادمردان ، راد.

شعبان سال ۱۳۴۲ هجری قمری

بهر حال در اثر فعالیت ارتجاع فئودالی جنبش جمهوری خواهی با عدم موفقیت روبرو شد. مجلس جرأت تغییر قانون اساسی را نیافت. تنها اظهار عقیده کرد که تغییر قانون اساسی با مجلس مؤسسان است. نخست وزیر (رضاخان سردار سپه) در حمل سال ۱۳۰۳ خورشیدی پس از عزیمت به قم و ملاقات با علمائی که در قم اقامت داشتند بیانیهای منتشر کرد.

رضاخان در این بیانییه بمردم توصیه کرد که : « باید مسئله جمهوری طلبی را بدور انداخت و بجای آن به رفع موانعی که جلوی اصلاحات و ترقی مملکت قرار دارد همت گماشت. من تحکیم اساس دین مقدس و استقلال کشور و حاکمیت ملی را در سایه یاری شماها خواستارم. » بدین ترتیب این دومین انحراف رضاخان بود که فرصت مناسبی را از ملت ایران فوت کرد و با رأی اعتمادی که چندی بعد مجلس به رضاخان داد از نظر رسمی تغییر رژیم مسکوت ماند ولی در حقیقت نبرد آتشین در راه جمهوریت، به ویژه در میان طبقات پایین اجتماع تأثیر انقلابی عمیقی بخشید. عده زیادی جمعیت ها و تشکیلات جمهوری خواه تأسیس شد. از جمله (اتحادیه دهقانان) تشکیل گردید و به مبارزه پرداختند نهضت جمهوری خواهی به نفوذ شاه لطمه جبران ناپذیری وارد آورد و در عین حال مقاصد بلوک انگلیس - فئودال را نیز بیش از پیش آشکار ساخت.

برای پایان دادن به سلطنت قاجاریه در برابر رضاخان اشکالات خارجی و داخلی زیادی وجود داشت. در حقیقت این هر دو اشکال از طرف انگلستان ایجاد شده بود و تا موقعی که رضاخان روی موافقت با نقشه های انگلستان نشان نداد این اشکالات بر سر جای خود باقی بود.

ادامه این بحث را به کتاب مستقل دیگر که زیر عنوان: «آزاد-اندیشی و مردم گرایی ایرانیان در قرن سیزدهم هجری = قرن بیستم میلادی» در دست تألیف دارم محول می‌کنم. پس از بهم خوردن جمهوری، جراید مخالف جمهوری نغمه‌های پرشور و هیجان انگیزی را آغاز نموده اشعار و مقالات زیادی منتشر کردند. از جمله اشعار معروفی که در این زمینه گفته شده اشعار جمهوری‌نامه می‌باشد که در حقیقت کارنامه و تاریخچه جمهوری بشمار می‌رود. در آن موقع گوینده اشعار معرفی نشد و عده‌ای تصور می‌کردند از میرزاده عشقی است ولی بعدها معلوم شد که اثر طبع استاد محمدتقی بهار (ملك الشعراء) است.

جمهوری نامه

چه ذلت‌ها کشید این ملت زار
دریغ از راه دور و رنج بسیار
ترقی اندر این کشور محال است
که در این مملکت قحط الرجال است
خرابی از جنوب و از شمال است (۱)
بر این مخلوق آزادی وبال است
نباید پرده بگرفتن ز اسرار
که گردد شرح بدبختی پدیدار
دریغ از راه دور و رنج بسیار
اگر پیدا شود در ملك يك فرد
به مانند رضا خان جوانمرد
کنندش دوره فوراً چند ولگرد
به فکر اینکه باید ضایعش کرد
بگویند از سر شه تاج بردار
به فرق خویشتن این تاج بگذار
دریغ از راه دور و رنج بسیار (۲)
جنبشهای آزادیخواهانه در ولایات

بطوریکه آمده است دخالت مستقیم حکومت تزاری با اعزام نیرو به تبریز انقلاب مشروطه ایران را در آستانه پیروزی قطعی سرکوب کرد.

۱- یعنی انگلیس و روسیه

۲- کلیه اشعار این جمهوری نامه در کتاب مدیرس تألیف حسین مکی جلد اول صفحه‌های ۳۳۱-۳۳۲ درج شده است.

از مشروطه آنچه باقی ماند قانون اساسی و فرم حکومتی مشروطه بود، ولی نیروهای آگاه انقلاب سعی کردند از این تغییرات صوری استفاده کرده به مبارزه خود ادامه دهند.

بدین منظور در سال ۱۳۲۸ هجری قمری ۱۹۰۹ میلادی حزب دموکرات ایران را تشکیل دادند که برنامه آن: تقسیم املاک بین دهقانان، ایجاد بانک کشاورزی، ایجاد ارتش ملی، تفکیک سیاست از مذهب، برقراری تعلیمات اجباری.... بود. این حزب توانست ۲۸ نفر نماینده به دوره دوم مجلس شورای ملی بفرستد و از تریبون مجلس خواستهای مردم را اعلام دارد و بر ضد دخالتهای استعمارگرانه امپریالیستهای انگلیس و روس مبارزه کند. در دوران فترت بین دوره دوم و سوم مجلس که بمنظور سرکوب کردن این حزب و سایر نیروهای انقلابی بوجود آورده بودند موفق به سرکوبی این حزب نشدند. در مجلس سوم دموکراتها ۳۱ کرسی بدست آوردند و توانستند عده دیگری از وکلا را با خود همراه کنند. تحمل چنین مجلسی برای امپریالیستها که در عمل ایران را در اشغال خود داشتند ممکن نبود. مجلس را تعطیل کردند.

جنگ بین الملل اول و ورود قوای دشمن به ایران جنب و جوش تازه ای بمردم داد و در هر گوشه ای از کشور به ویژه در شمال و بین ایلات جنوب مقاومت های مسلحانه آغاز گردید. حزب دموکرات ابتدا حکومتی موقت در قم و پس از شکست در کرمانشاه تشکیل داد و سپس اعضاء و طرفداران آن مجبور به «مهاجرت» شدند. طلیعه انقلاب اکتبر که در ایران بصورت تشکیل شوراهای سربازان روس در شمال ایران پدیدار گردید تحرك تازه ای به نیروهای انقلابی داد و حزب دموکرات بخصوص در تبریز نیروی تازه ای گرفت. در آستانه وقایع ژوئیه ۱۹۱۷ میلادی در روسیه همکاری دموکراتها با سربازان روس بدانجا رسید که سربازان روس با آزادیخواهان تبریز و دموکراتها میتینگ مشترکی برمزار شهیدان راه آزادی تشکیل دادند و نطقهای آتشینی ایراد کردند. از جمله ناطقان شیخ محمد خیابانی بود که بنام حزب دموکرات سخن راند.

در این هنگام بعلت وقوع انقلاب کبیر در روسیه شمال ایران

یکباره از زیر فشار امپریالیسم آزاد شد و شعله‌های انقلاب اکتبر سرتاسر این منطقه راه جنبش تازه‌ای که در سطح عالی‌تر از جنبش مشروطه قرار داشت، درآورد.

در جنوب انگلیسها باتمام قوا کوشش کردند که از تأثیر انقلاب اکتبر در مردم بکاهند و نفوذ خود را مستحکم کنند و سپس آتش انقلاب را در شمال خاموش نمایند.

اما در سراسر ایران مقاومت با سرسختی تمام برضد انگلیس جریان یافت. جمعیت‌های گوناگونی که هدف آنها اخراج انگلیس‌ها و تسلیم پلیس جنوب بدولت ایران و لغای قراردادهای تحمیلی بود تشکیل گردید.

جنبش خیابانی

فراخواندن ارتش روس از ایران و اشغال آذربایجان از طرف عثمانی‌ها که قصد تجزیه و الحاق این منطقه را به ترکیه داشتند شرایط مساعدی برای دموکراتهای آذربایجان و آزادیخواهان بوجود آورد. عثمانیها خیابانی وعده‌ای از سران جنبش را توقیف و تبعید کردند. پیشرفت ارتش سرخ در قفقاز، عقب‌نشینی قوای انگلیس از باکو و فشار دولت جوان شوروی به عثمانیها برای تخلیه خاک ایران منجر به بیرون رفتن نیروی عثمانی از آذربایجان گردید و بار دیگر شرایط مساعدی برای جنبش در آذربایجان فراهم آورد در شب عید نوروز سال ۱۲۹۹ خورشیدی (۲۰ مارس ۱۹۲۰ میلادی) میتینگ عظیمی با شرکت بیش از بیست هزار نفر در تبریز تشکیل گردید که با شعار «مرده باد انگلیس» خواهان تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی بودند. پادگان انگلیسی در تبریز شهر را تخلیه و عقب‌نشینی کرد. ولی شهربانی مانند معمول رهبران جنبش راتحت فشار قرار داد. نتیجه فشار شهربانی قیام تحت رهبری حزب دموکرات آذربایجان که بملت دورماندن از مرکز حزب و نابسامانی آن در مناطق دیگر ایران، بنام «فرقه دموکرات آذربایجان» نامیده شده بود بوقوع پیوست. قیام در هفتم آوریل ۱۹۲۰ میلادی آغاز شد و طی دوروز همه ادارات از جمله شهربانی بدست قیام‌کنندگان افتاد. ابتدا هیئتی بنام (هیأت اجتماعی) کار قیام را اداره

می‌کرد، امادروز ۲۰ ژوئن سال ۱۹۲۰ میلادی این هیأت منحل و حکومت ملی بابرنامه زیر تشکیل گردید :

بر انداختن سلطنت، برقراری جمهوری، نجات کشور از قید اسارت خارجی، خودمختاری در آذربایجان، برقراری روابط سیاسی و بازرگانی با کشور شوروی. حکومت ملی بلافاصله دست به یک سلسله اصلاحات در زمینه امور بهداشتی و فرهنگی و تأسیس ارتش ملی و نظائر آن زد و شیخ محمد خیابانی نیز هر روز برای روشن کردن افکار عمومی به نطقهای آتشین پرداخت که تأثیر مهمی از لحاظ فکری در مردم داشت. پیشرفتهای حکومت ملی، حکومت مرکزی را به تلاش انداخت. کابینه و ثوق الدوله عاقد قرارداد تحت‌الحمایگی سال ۱۹۱۹ میلادی با کمک انگلیسها به انواع حیل متشبث شد تا این حکومت را براندازد. ولی توفیق نیافت و خودش در نتیجه نفرت عمومی مردم ساقط گردید. بعد از آن مشیرالدوله که تا اندازه‌ای خوش‌نام بود سرکار آمد و مخبرالسلطنه را که از دموکراتهای سابق بود به استانداری آذربایجان فرستاد. خیابانی به مخبرالسلطنه اعتماد کرد و او آزادانه وارد تبریز شد. مخبرالسلطنه با استفاده از نیروی قزاق و خیانت فرمانده ژاندارمری خیابانی را غافلگیر کرد و سرانجام این انقلابی پرشور در روز ۲۲ شهریور سال ۱۲۹۹ خورشیدی بدست قزاقان شهید شد. بدین ترتیب جنبش و قیام خیابانی که یکی از صفحات درخشان مردم گرانی در تاریخ آذربایجان است در ایران معروف گردید.

قیام جنگل و جنبش مردم گیلان

همانطور که نوشته شد در جریان جنگ جهانی اول که قوای متخاصم بیطرفی ایران را نقض و کشور ما را اشغال کردند جنبش وسیعی برضد نیروهای اشغالگر پدید آمد. لبه تیز این جنبش متوجه قوای انگلیس و روسیه تزاری، دودشمن دیرین ایران و انقلاب مشروطه بود. میرزا کوچک خان، یکی از مبارزان دوران مشروطه در رأس گروهی از آزادخواهان در گیلان برضد قوای تزاری برپا خاست و سپس به تبعیت از شرایط مساعد یا نامساعد روز بر حسب خصلت بورژوازی خود گاه بصورت انقلابی و گاه دواشته و زمانی بحال تسلیم و عقب‌نشینی در جنگل و اطراف رشت مستقر گردید.

هنگامی که انگلیسها مجبور به عقب‌نشینی از قفقاز شدند و ارتش سرخ صحنه قفقاز را از قوای خارجی و نیروهای ارتجاعی داخلی مصفی کرد، میرزا کوچک‌خان با کمک کمونیستها و توده‌های مردم که از پیروزیهای انقلاب اکتبر بجنبش آمده بودند، به رشت وارد شد. در این حکومت کمونیستها، جنگلیها، احسان‌الله‌خان و خالو قربان‌که نماینده قشرهای گوناگون اجتماعی بودند شرکت داشتند. در ۲۲ ژوئن همین سال اولین کنگره حزب کمونیست ایران در بندر انزلی (پهلوی) تشکیل و برنامه حزب را مبنی بر اخراج انگلیسها از ایران، واژگون کردن رژیم سلطنتی و فئودالی و مصادره و تقسیم بلاعوض املاک مالکان بزرگ، تصویب و کمیته مرکزی خود را انتخاب کرد. حزب کمونیست ایران وارث سنن انقلابی حزب عدالت و گروههای سوسیال دموکرات و کمونیست ایران بود که با برنامه‌ای روشن بمیدان مبارزه قدم گذاشت.

فعالیت جاسوسان انگلیس در گیلان

در این موقع کاپیتان نوئل عضو انتلیجنت سرویس انگلیس مأموریت داشت به قفقاز سفر کرده اطلاعات منظور نظر فرمانده ارتش انگلیس در ایران را جمع‌آوری نماید، نامبرده شده با لباس شخصی به بادکوبه رفت و با دست پر برگشت. وی چون سقوط حکومت شائومیان (دولت مستقر در نواحی قفقاز قبل از استقرار حکومت کمونیست دولت اتحاد جماهیر شوروی) را در آینده نزدیک حدس زد و با خود اندیشید که عبور نیروی انگلیس از منطقه گیلان قاعدتاً نباید با وجود قواء جنگل خالی از مخاطره باشد و رفع این مخاطره و بدام نیفتادن نیروی انگلیس از پشت سر فقط با تمهید ترور میرزا کوچک‌خان میسر است. بنابراین در انزلی دست بکار شد. جنگلیها بمجرد اطلاع از هویت و نیت تبلیغات او دستگیرش ساختند و در محلی موسوم به (فتر بند) در جنگل زندانی کردند. در بازرسی بدنی از کاپیتان نوئل نقشه‌ای از جیبش کشف شد که بنقاط سوق‌الجیشی گیلان و قفقاز ارتباط می‌یافت. مک‌لارن قونسول انگلیس در گیلان و میجر آکسوت رئیس بانک شاهنشاهی رشت نیز بدنبال گرفتاری کاپیتان نوئل دستگیر و بجنگل

برده شدند.

بعد از چندی که ماك لارن و میجر آكشوت به كمك یکی از افراد محل که مترجم افسران انگلیسی بود موفق به فرار شد کاپیتان نوئل هم از زندان فتر بند گریخت ولی دستگیر گردید. بار دوم نیز فرار کرد و محافظیتش که تهدید به اعدام شده بودند نامبرده رادر ناحیه ماسال که فرسنگها از محل بازداشت مسافت دارد گرفته و وقتی میرآقا نام شارمی چند ضربه شلاق به وی نواخت که چرا گریخته و او را در معرض خطر مرگ قرار داده فریادش بزبان فارسی بلند شد که: «چرا من را می زنید من باید فرار کنم، شلاق ب حیوان زده میشود، بمیرزا از دست شما شکایت خواهم کرد.» نامبرده شده گذشته از زبان انگلیسی بزبان های ترکی و ارمنی و فارسی نیز آشنا بود. این شخص بعد از مدتی زندانی بودن بموجب یکی از مواد متارکه جنگ بین جنگلیان و انگلیسیان آزاد شد و به مأموریت دستگیری واسموس قونسول آلمان به شیراز رفت و برای دستگیریش هزار لیره جایزه تعیین نمود. (۱) در سال ۱۹۲۲ میلادی شورش لرستان را ایجاد ورهبری نمود (۲) در سال ۱۳۰۹ خورشیدی مأمور منطقه بختیاری شد و کشف و کراماتی از خود بمنصه ظمهور رسانید. (از جمله کارهای وی این بود که: پولهای زرد را قبلا در کوزه های کهنه گلی جا داده و در نقطه ای دور افتاده دفن می کرد. بعد بمنظور فریب واغفال بختیاری ها که از آنها درخواست كمك داشت و مخصوصاً برای اثبات این مطلب که او از همه چیز اطلاعات کامل دارد محل اختفای دینه ها را با مهارت و استادی تمام نظیر عملیات حقه بازان شاید کشف مینمود و محتوی کوزه ها را بین خوانین قسمت میکرد و بدین طریق بختیارها رادر اجراء دستورالعمل هایش مطیع میساخت). این شخص در وقایع شهریور سال ۱۳۲۰ خورشیدی رئیس شرکت آبیاری منطقه خوزستان شد و چون مصاحبه او با يك نفر ایرانی در مأموریت اخیر حاوی نکته های جالب توجه است بنابراین عین آن در اینجا نقل میشود:

سؤال از کاپیتان نوئل: چگونه شما چهل میلیون جزیره نشین، رجال سیاسی مارا فرمانبردار خود می کنید ؟!

۱- سردار جنگل تألیف ابراهیم فخرائی صفحه ۱۱۴

۲- انقلاب مشروطیت ایران تألیف م. پاولویچ- و قریا- س. ایرانسکی

ترجمه م. هوشیار صفحه ۱۵۴

جواب: در ممالکی که منافع حیاتی داریم نباید بگذاریم مردان لایق حکومت کنند. دستور است که هرگاه یکی از رجال سیاست خواست بنفع کشورش کار کند یا باید او را از بین ببریم و یا از رأس کاری که به‌عهده دارد، برداریم.

سؤال: آیا حیف نیست اراضی بایر ما در خوزستان خشک و لم‌یزرع باشد؟

جواب: آیا تصدیق ندارید که نفت از قدرت‌های درجه اول دنیا است و بهتر است دور این قدرت جهانی، جمعیت هرچه کمتر باشد، اگر غیر از کار صنعت نفت حرفه‌ای در این جاها باشد و کارکشاورزی رونق بگیرد، کارگر ارزان پیدا نمیشود و مردم سیر میشوند و آنوقت سیرها اسباب زحمت ما خواهند شد. (۱)

و از گفته‌های او است که کشت نیشکر در ایران نتیجه ندارد و بی‌جهت سازمان کشاورزی در این باره تلاش می‌کند زیرا اگر نیشکر کاشته شود، چه‌کسی خریدار شکر انگلیسی در ایران خواهد بود (۲) او اعتقاد داشت که باید در جنوب ایران دولتی تشکیل یابد که درآمد نفت جنوب به این دولت متعلق باشد. شاید تشکیلات پلیس جنوب (اس. پی. آر) مقدمات اجراء همین نقشه بود (۳) بدیهی است اقدامات بعدی آنها در ایران تازمان حاضر مؤید همین عقیده است !!؟

شکست جنبش گیلان

قیام جنگل و جنبش آزادیخواهانه مردم گیلان علی‌رغم کارشکنی‌های مزورانه دولت‌های انگلیس و روسیه تزاری و عمال مزدور آنها همچنان به فعالیت خود ادامه داد. ولی این امردیری نپائید زیرا هم در کادر رهبری حزب و هم در بین حزب و میرزا کوچک‌خان که هدفهایش در چهارچوب تنگ بورژوازی و داعیه شخصی محدود بود، اختلاف بروز کرد. میرزا کوچک‌خان حکومت انقلابی را ترک کرد و به جنگل عقب نشست و حکومت جدید بریاست احسان‌الله خان تشکیل گردید. این انشعاب و اختلاف ضربت سختی به جنبش انقلابی گیلان زد. در این موقع قوای دولتی با کمک نیروهای نظامی انگلیس حمله بزرگی برضد نیروهای مسلح انقلابی که تا نزدیک قزوین پیش آمده بودند آغاز کردند و آنها را تا بندر انزلی عقب نشانند. دلیری و شهامت

۱- مجله فردوسی چاپ تهران شماره ۳۴۷ و ۳۴۶ صفحه ۸ و ۱۲

۲- مجله فردوسی شماره ۳۴۶ صفحه ۳۲

۳- انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن ترجمه

م. هوشیار صفحه ۱۴۹

مبارزان کمونیست و کمک انقلابیون قفقاز توانست مهاجمان را به عقب راند شهر رشت باردیگر بدست انقلابیون افتاد. در همین هنگام حیدر عمواغلی به آن سامان شتافت تا وضع آن خطه را سرو سامان دهد. اختلاف ریشه دار از یکطرف و تحریکات حکومت قوام و انگلیسها از طرف دیگر کار را به آنجا رساند که میرزا کوچک خان عده ای از سران نامدار کمونیست را برای مذاکره به جنگل دعوت کرد و آنان را غافلگیر کرده به قتل رساند و به این ترتیب زمینه پیروزی قوای دولتی فراهم گردید. حکومت انقلابی گیلان از پای درآمد و دیری نپائید که نیروی میرزا- کوچک خان به تحلیل رفت و خود او هنگام فرار میان برف جان سپرد و سرش را بریده به اردوگاه آوردند. (دوشنبه ۱۳ آذر ۱۳۰۰ خورشیدی مطابق با نوامبر ۱۹۲۱ میلادی). با شکست انقلاب گیلان نیروهای ملی در آن سرزمین پراکنده شدند. برای اطلاع دقیق از جنبش گیلان خوانندگان می توانند به کتاب سردار جنگل تالیف ابراهیم فخرائی مراجعه کنند.

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان

کلنل محمدتقی خان پسیان عضو حزب دمکرات افسر برجسته ژاندارمری بود که از لحاظ ایدئولوژی دارای افکار خرده بورژوائی، مخالف حکومت اشراف، طرفدار حکومت دموکراتیک و در سیاست خارجی مخالف نفوذ انگلیسها بود. کودتای اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی سیدضیاءالدین و پیدایش رضاخان سردار سپه که قرارداد ۱۹۱۹ میلادی رالفو و اشراف واعیا ن وعده ای از فتودالها را زندانی کردند. ابتدا کلنل محمدتقی خان پسیان را امیدوار کرد، اما با سر کار آمدن قوام السلطنه که کلنل او را بخوبی می شناخت، این امید به یأس مبدل شد

۱- کلنل محمدتقی خان پسیان افسر وطن خواه و تحصیل کرده آلمان در دوره زمامداری قوام السلطنه فرمانده ژاندارمری خراسان بود. پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی به دستور سید ضیاءالدین روز ۱۳ فروردین سال ۱۳۰۰ شمسی قوام السلطنه را بازداشت کرده به تهران اعزام داشت. از سخنان معروف کلنل محمدتقی خان که مؤید وطن پرستی شدید اوست، اینست: « من حاضر نیستم که خونی از بینی يك ایرانی بریزد، و راضی تر دارم گلوله به سینه من بخورد تا آن گلوله بدیوار قلعه ای از قلاع ایران اصابت کند.» تاریخ مختصر احزاب سیاسی تألیف محمدتقی بهار (ملك الشعراء) صفحه ۱۴۵

و او را به قیام واداشت. کلنل با اقوام مسلح خود به یاری عده‌ای از آزادیخواهان، منطقه خراسان را از حیطه اقتدار حکومت مرکزی رهاوند. کمیته‌ای از نمایندگان طبقات مختلف بنام «کمیته ملی» تشکیل داد. این کمیته با شعار اصلاحات ارضی به روستاها رفت. ولی دست به اقدامات اساسی نزد (۱) قوام‌السلطنه که با سران عشایر و فئودالهای محلی روابط دوستانه داشت، آنها را علیه کلنل محمدتقی‌خان تحریک کرد و آتش فتنه را از هرطرف برافروخت. کلنل که مردی دلیر و بی‌پروا بود در زد و خوردی با اکبرادقوچان که نبردی نابرابر بود شرکت کرد و کشته شد. بعد از این واقعه قوای دولتی که مدتها منتظر فرصت بودند به مشهد وارد شدند و به این طریق قیام کلنل محمدتقی پسیان در خراسان سرکوب گردید. (اول صفر سال ۱۳۴۰ هجری قمری مهر سال ۱۳۰۰ خورشیدی)

کلنل محمدتقی پسیان که برای اخراج دو دشمن دیرین یعنی انگلیس و روسیه تزار به کمک آلمانها امیدوار بود بعد از انقلاب‌کبیر اکتبر هوادار جدی حکومت جوان شوروی گردید و احساسات بسیار دوستانه‌ای از خود در نطق‌هایش نسبت به آنان نشان داد.

عارف قزوینی شاعر ملی معاصر در سوك کلنل محمدتقی‌خان پسیان چند غزل سروده که یکی از آنها بشرح زیر است:

زنده به خون خواهیت هزار سیاوش
گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش
عشق به ایران بغون کشیدت و این خون
کی کند ایرانی ارکس است فراموش
دارد اگر پاس قدر خون تو زیبد
گردد ایران هزار سال سیه پوش

۱- ایرج میرزا شاعر معاصر که خود شاهد عینی اقدامات کلنل محمدتقی

خان بوده اشعار زیر را سروده است:

همسری نادرست کشاند بجائی
 کار که تانادرست کشیده در آغوش (۱)
 از پی کسب شرف کشید شرافت
 تا نفس آخر از تو غاشیه بر دوش
 شعله شمع دلاوری و رشادت
 گشت در این مملکت ز بعد تو خاموش
 جامه ننگین لکه دار بتن کرد
 دوخت هر آن بی شرف به قتل تو پاپوش
 سر سر خود به خاک بردی و برداشت
 از سرو سر تو نبش قبر تو سرپوش
 قبر تو گر نبش شد چه باک به یادت
 ریخته در مغز ها مجسمه هوش (۲)
 مست شد از عشق گل به نغمه درآمد
 بلبل، عارف زداغ مرگ تو خاموش

در اینجا مطالب جلد اول کتاب آزاداندیشی و مردم گرایی در ایران
 پایان می پذیرد و خوانندگان ارجمند را به جلد دوم این تحقیق زیر عنوان
 «مردم گرایی ایرانیان در قرن سیزدهم هجری - قرن بیستم میلادی» که در
 دست تحقیق و تألیف دارم راهنمایی میکنم.

پایان

بقیه از حاشیه صفحه قبل .

کریم الطبع سرهنگ وطنخواه
 جلیل القدر سردار فلک جاه
 یکی ژاندارمری برپا نموده
 که عالم را پر از غوغا نموده
 زمرکز رشته طاعت گسسته
 کمر شخصاً به اصلاحات بسته

۱ و ۲ - جنازه کلنل محمدتقی خان در آرامگاه نادرشاه در مشهد دفن شده
 بود ولی در شب ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۴۰ هجری قمری بنا به اجازه مقامات مرکزی
 از خاک بیرون آورده شده و شبانه در قبرستان کوچکی بیرون دروازه سرآب
 جنب باغ منبع بخاک سپرده شد. لازم به توضیح است که قبرستان مذکور در
 دوره حکومت پاکروان در خراسان از بین رفته و جزء خیابان شده است.

ابوالقاسم لاهوتی

میهن ای میهن

تنیده یاد تو، در تاروپودم، میهن ای میهن!
 بود لبریز از عشقت، وجودم، میهن ای میهن!
 تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
 فدای نام تو، بود و نبودم، میهن ای میهن
 بهرمجلس، بهرزندان، بهرشادی، بهر ماتم
 بهرحالت که بودم باتو بودم میهن ای میهن
 اگر مستم. اگر هشیار، اگر خوابم، اگر بیدار،
 بسوی تو بود روی سجودم، میهن ای میهن!
 بدشت دل، گیاهی، جز گل رویت نمی‌روید
 من این زیبا زمین را آزمودم، میهن ای میهن

جاناناه من

من عاشقم و عشق من، ایمان من است
 جاناناه من، خوبتر از جان من است
 اصلاً این جان برای جانان من است
 جانان زجان بهترم ایران من است

ایران من

بشنو آواز مرا از دور ای جانان من
 ای گرامی‌تر زچشمان، خوبتر از جان من
 اولین الهام‌بخش و آخرین پیمان من
 کشور پیر من، اما پیر عالیشان من
 طبع من، تاریخ من، ایمان من، ایران من،
 من جدا افتاده از پیش تو فرزند توام
 لیک روحاً پای‌بند مهر و پیوند توام
 دایماً گویا که در آغوش دل‌بند توام
 واله بگذشته بی مثل و مانند توام
 مخلص تو، عاشق تو آرزومند توام
 آرزومندم که تابدا اختر فرخنده‌ات
 در عمل آید دوباره روح دایم زنده‌ات
 بهتر از بگذشته باشد حالت و آینده‌ات
 نور پاشاند بدنیاء، دانش رخشنده‌ات

میرزاده عشقی

عشق وطن

خاکم بسر زغصه بسر خاک اگر کنم
 خاک وطن که رفت چه خاکی بسر کنم
 آوخ کلاه نیست وطن تاکه از سرم
 برداشتند ، فکر کلاه دگر کنم
 من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت
 تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم
 زیرو زبر اگر نکنی خاک خصم را
 ای چرخ زیرو روی تو زیرو زبر کنم
 جائیست آرزویم اگر من به آن رسم
 از روی نعل لشکر دشمن گذر کنم
 بد هرچه میکنی بکن ای دشمن قوی
 من نیز اگر قوی شوم از تو بتر کنم
 من آن نیم بمرگ طبیعی شوم هلاک
 وین کاسه خون به بستر راحت هدرکنم
 معشوق (عشقی) ای وطن ای مهد پاک عشق
 ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم
 «عشقت نه سرسری است که از سر بدرود
 مهرت نه عارضیست که جای دگر کنم
 عشق تودر وجودم ومهر تو در دلم
 با شیر اندرون شد و با جان بدرکنم (۱)»

آهنگ : روح‌الله خالقی

شعر : حسین گل‌گلاب

سرود ملی ایران

ای خاكت سر چشمه هنر	ای ایران ای مرز پر گهر
پاینده مانی تو جاودان	دور از تو اندیشه بدان
جان من فدای خاک پاک میهنم	ای دشمن از تو سنگ خارهای من آهنگم
دور از تو نیست اندیشه‌ام	مهر تو چون شد پیشه‌ام
پاینده باد خاک ایران ما	در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما



خاک دشت بهتر از زر است	سنگ کوهت در و گوهر است
برگویی مهر تو چون کنم	مهرت از دل کی برون کنم
نور ایزدی همیشه رهنمای ماست	تا گردش جهان و دور آسمان بپاست
دور از تو نیست اندیشه‌ام	مهر تو چون شد پیشه‌ام
پاینده باد خاک ایران ما	در راه تو کی ارزشی دارد این جان



روشن از تو سرنوشت من	ایران ای خرم بهشت من
جز مهرت در دل نپرورم	گر آتش بارد به پیکرم
مهر اگر برون رود گلی شود دلم	از آب و خاک و مهر تو سرشته شد گلم
دور از تو نیست اندیشه‌ام	مهر تو چون شد پیشه‌ام
پاینده باد خاک ایران ما	در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

مهر ایران

ای ترانه دختر دردانه ام
باتو گویم رازدل تا بشنوی
هستیم از هستیت آهنگ یافت
گوهر جان در گذرگاه وجود
حاصل هستی شرار زندگی است
زیستن بی شوق جان داغ است و بند
زنده ام، یامرده ام، در هر زمان
بند بندم در ره عشق وطن
تا که از ایران و ایرانی است نام
این نصیحت از پدر باطل مکن
گرشوی ناچار کز ایران روی
چونکه در تکوین عالم از ازل
روح زرتشت بهین گوهر در اوست
کاوه آهنگر ایران غیور
از صفیر جان آرش در کمان
مانی و مزدک از این بوم و برند
در ره سرکوبی بیگانگان
در پی جنگ آوری با دشمنان
مازیار و بابک روشن روان
بایزید از قدر انسان رمز گفت
رازی آن کاوشگر علم و فنون
از تو می خواهد که کشف راز کن
در ره احیای آداب و سنن
شیخ خرقان عارف کیهان نظر
باتو میگوید که انسان یار باش
بوسعید مهنه با ذوق و خیال (۳)
از ابوریحان بجو رمز حیات
نام خوارزمی و خیام آوری

شمع رویت را بجان پروانه ام
وز غم و درد نهان فارغ شوی
جام جانم باده گلرنگ یافت
در دل انسان بقدر خود فروود
زندگی بی سوز جان شرمندگی است
دل به نومیدی و غم هرگز میند
از وطن رو برنگرداند، بدان
میسراید این سرود ممتحن
جان من یادای فدای هر کدام
مهر ایران رازدل زایل مکن
خودمبادا غافل از ایران شوی
خاک ایران قلب عالم شد مثل (۱)
پیکر مردان دانشور در اوست
ملک ایران را نمود از ظلم دور
پی بری بر عشق ایران بی گمان
که همه آزادگان را سرورند
از ابومسلم شنو پیغام جان
طاهر و یعقوب راسر مشق دان
راه جان بازی نمایندت عیان
تابدانی آنچه می باید شنفت
عاشق دانش خرد را رهنمون
روح هستی را بجان هم ساز کن
نام فردوسی قرین شد با وطن
فخر ایران زبده نوع بشر
زاخلاف کفر و دین بیزار باش (۲)
می کند کوته بیان قیل و قال
تا خبر یابی ز راز کائنات
بی گمان ره بردل دانش بری

بوعلی سینا ز اعماق قرون
ناصر خسرو زطبع پرغرور
شیخ اشراق ازرموزوربط نور
شیخ عطار آن مهین مرد هنر
مولوی ازراز هستی دم زند
سعدی آن فرزانه مرد هوشیار
حافظ آن آزاده مرد بی نیاز
میدهد هر دم نشان ازجان جان
جامی از تکمیل آراء و بیان
صدرجمع حکمت اشراقیان (۴)
صائب صهبای دیگر میدهد
سرجان از صاحب اسرار پرس (۵)
الغرض دانشوران هوشیار
نیچه (۶) باشوق و شرار آذری
گوته (۷) از صهبای حافظ خورده است
کورین و یوپیو عاشق اینان شدند
اینهمه ضبط علوم و وصف حال
تاتوانی بر فرا بران ز علم

راز دانش راعیان سازد فزون
جان مارا سازد از پستی بدور
باتو میگوید سخن ها بی غرور
گنج عرفان رانهمان دارد بسر
با نوائی شعله در عالم زند
باتو میگوید سخن ها گوشدار
باتو میگوید سخن باسوز و ساز
تا که ره یابی به اوج لامکان
منعکس سازد جهان بیکران
کنه هستی را کند از نو بیان
وز جهان عشق ساغر میدهد
شرح دانش راز دانشیار پرس
ره نمایندت بدانش بیشمار
از اوستا می کند خنیاگری
کز اروپائی بجان آزرده است
کز دل و جان خادم ایران شدند
باشد از ایران مای نونمال
تا که دین خود اداسازی به حلم

- ۱- چنانکه نظامی گنجوی سروده است:
هست گیتی چو جسم و ایران دل
چونکه ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود یقین باشد
«هر که در این سرا آید نانش دهید و از ایمانش نپرسید»
- ۲- «از سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی»
- ۳- ابوسعید ابوالخیر عارف بزرگ ایرانی در قرن پنجم هجری
- ۴- ملاصدرا صدرالمآلهین فیلسوف ایرانی در قرن یازدهم هجری
- ۵- حاجی ملاهادی سبزواری متخلص به (اسرار) حکیم ایرانی در قرن سیزدهم هجری
- ۶- گوته شاعر معروف آلمانی
- ۷- هانری کورین ایران شناس معروف فرانسوی شیفته و شارح حکمت اشراق در اروپا
- ۸- پرفسور پوپ ایران شناس معروف امریکائی که چندین جلد کتاب نفیس درباره ایران نوشت و طبق وصیت خود در شهر اصفهان به خاک سپرده شد، و چند سال بعد همسرش نیز طبق وصیت در کنار شوهر خود در آنجا دفن گردید.

فهرست منابع و مآخذ کتاب

- ۱- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران
- ۲- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) انتشار شرکت مؤلفان و مترجمان ایران
- ۳- تاریخ مختصر ادیان بزرگ تألیف فلیسین شاله ترجمه دکتر خدایار محبی
- ۴- برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی و جنبش‌های اجتماعی در ایران تألیف احسان طبری
- ۵- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی
- ۶- تمدن ایران تألیف چندتن از خاورشناسان ترجمه دکتر عیسی بهنام
- ۷- نه گفتار در تاریخ ادیان تألیف علی اصغر حکمت
- ۸- میراث ایران زیر نظر پرفسور آربری ترجمه چندتن از فضلا
- ۹- تواریخ نوشته هرودوت پدر تاریخ ترجمه وحید مازندرانی
- ۱۰- تاریخ ایران باستان تألیف حسین پیرنیا مشیرالدوله
- ۱۱- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف عبدالرفیع حقیقت انتشارات علی اکبر علمی
- ۱۲- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از سوك يعقوب ليث تا سقوط عباسیان) تألیف عبدالرفیع حقیقت از انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی
- ۱۳- بیان‌الادیان تألیف محمد بن الحسین العلوی به اهتمام هاشم رضی
- ۱۴- سلمان پاک تألیف لوئی ماسینیون ترجمه مرحوم دکتر علی شریعتی
- ۱۵- تفسیر طبری تألیف محمد بن جریر طبری به اهتمام حبیب بغمائی
- ۱۶- الفرق بین الفرق ابومنصور عبدالقاهر بغدادی به اهتمام محمدجواد مشکور کتابفروشی حقیقت
- ۱۷- خاندان نوبختی تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی
- ۱۸- تاریخ فلسفه اسلامی تألیف هانری کربن ترجمه دکتر اسدالله مبشری
- ۱۹- سرچشمه تصوف تألیف سعید نفیسی
- ۲۰- چهل مجلس شیخ علاءالدوله سمنانی به اهتمام عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
- ۲۱- البدع والتاریخ مطهر بن طاهر مقدسی منسوب به ابی‌زید احمد بن سهل بلخی
- ۲- فهرست ابن ندیم ترجمه م- تجدد
- ۲۳- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی تألیف حنا الفاخوری و خلیل-الجر ترجمه عبدالمحمد آیتی

- ۲۴- سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی
- ۲۵- نگین سخن- عبدالرفیع حقیقت از انتشارات علی اکبر علمی
- ۲۶- جنبش زیدیه در ایران تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
- ۲۷- کامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی دکتر - مهیار خلیلی ابوالقاسم حالت
- ۲۸- مروج الذهب مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده
- ۲۹- تجارب السلف هندو شاه نخبوانی به تصحیح عباس اقبال آشتیانی
- ۳۰- تاریخ قم
- ۳۱- تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان ترجمه علی جواهرکلام
- ۳۲- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار به تصحیح عباس اقبال آشتیانی
- ۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظمیرالدین مرعشی
- ۳۴- تاریخ مازندران تألیف اسماعیل مهجوری
- ۳۵- الرسالة الجامعة چاپ مجمع علمی عربی دمشق سال ۱۹۴۸ میلادی
- ۳۶- تاریخ جنبش سربداران تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
- ۳۷- روضة الصفا میرخواند
- ۳۸- نهضت سربداران در خراسان تألیف پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز
- ۳۹- حبیب السیر تألیف خواندمیر
- ۴۰- ظفرنامه شرف الدین علی یزدی
- ۴۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران تألیف استاد محمدتقی بهار
- ۴۲- کشف الظنون حاجی خلیفه کاتب چلبی
- ۴۳- مجمل فصیحی فصیح احمد خوافی به تصحیح محمود فرخ خراسانی
- ۴۴- تذکره دولتشاه سمرقندی
- ۴۵- تاریخ رویان اولیاء الله آملی بد تصحیح عباس خلیلی
- ۴۶- سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد
- ۴۷- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول تألیف پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز
- ۴۹- مجله بررسیهای تاریخی (ستاد ارتش)
- ۵۰- لغت نامه دهخدا علی اکبر دهخدا سازمان لغت نامه
- ۵۱- تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور ادوارد براون ۴ جلد
- ۵۲- دانشمندان آذربایجان تألیف محمدعلی تربیت

- ۵۳- جنبش حروفیه و نهضت پسیغانیان (نقطویان) تألیف علی میرفطروس
- ۵۴- واژه نامه گرگانی تألیف دکتر صادق کیا- دانشگاه تهران
- ۵۵- دبستان المذاهب تألیف ملاه حسن فانی چاپ بمبئی
- ۵۶- پسیغانیان یا نقطویان تألیف دکتر صادق کیا
- ۵۷- تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم خان
- ۵۸- تاریخ مشروطه ایران تألیف احمد کسروی
- ۵۹- تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی
- ۶۰- انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن تألیف
- م. پاولویچ- و. تریا- س. ایرانسکی ترجمه م. هوشیار
- ۶۱- هفت سال در زندان آریامهر نگارش مرحوم احمد آرامش به کوشش
- شادروان اسماعیل رائین
- ۶۲- دیوان ابوالقاسم لاهوتی به کوشش احمد شبیری از انتشارات امیرکبیر
- ۶۳- دیوان میرزاده عشقی
- ۶۴- فرهنگ اصطلاحات سیاسی شکیباپور
- ۶۵- سردار جنگل (میرزا کوچک خان) ابراهیم فخرائی
- ۶۶- عمادالدین نسیمی- حمید آرسلی چاپ باکو
- ۶۷- تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف سید ظهیرالدین مرعشی تصحیح و
- تحشیه منوچهر ستوده - بنیاد فرهنگ .
- ۶۸- تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد دکتر ذبیح الله صفا
- ۶۹- روزنامه مردم دوره هفتم مقاله (دولت و دولتمداری در ایران)
- نگارش احسان طبری
- ۷۰- مجله هوخ

ندای والای مردم گرائی

اگر از ترکستان تا به در شام، کسی را خاری در انگشت شود آن،
از آن من است. همچنین از ترك تا شام، کسی را قدم در سنگ آید زیان
آن مر است. و اگر اندوهی در دلی است آن دل از آن من است.
عالم بامداد برخیزد طلب زیادتی علم کند و زاهد طلب زیادتی زهد
کند و بوالحسن در بند آن بود که سروری بدل برادری رساند.

(از سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی عارف قرن
چهارم و پنجم هجری)

صد خانه اگر به طاعت آباد کنی

به زان نبود که خاطری شاد کنی

گر بنده کنی ز لطف آزادی را

بهتر که هزار بنده آزاد کنی

(از شیخ اعلی‌الدوله سمنانی عارف قرن هفتم و

هشتم هجری)

فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی

۲

- آبادان (عبادان) ۹۷
 آتابای (سرلشکر دکتر) ۱۶۹
 آتسا ۳۳
 آخسونواز ۴۸
 آذربایجان ۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۰-۹۱-۹۲
 ۱۸۹-۱۶۲-۱۲۴-۱۲۱-۹۳-۱۲۱-۱۸۹
 آذر بیگدلی ۷۶
 آرامش (احمد) ۱۶۱-۱۷۹
 آزادخان ۱۳۳
 آسیانی نس ۳۳
 آقاخان کرمانی (میرزا) ۱۴۸-۱۴۹
 آق بابای قزوین ۱۷۰
 آل بویه ۷۷-۱۱۵
 آل مظفر ۱۲۱
 آمل ۱۰۱-۱۰۳-۱۱۰
 آناتولی ۱۲۸
الف
 اباذر غفاری ۶۰-۶۱
 ابراهیم بن قاضی نورمحمد ۱۳۱
 ابن اثیر ۹۴-۹۵-۹۶-۹۷
 ابن اسفندیار (مورخ) ۱۰۴
 ابن بطوطه ۱۱۰-۱۱۵
 ابوالحسن خرقانی (شیخ) ۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹
 ابوسعید ابوالخیر ۷۳-۷۴
 ابوسعید ایلخان ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴

- ابوسلمه ۷۱
 ابوعلی سینا ۷۴
 ابوالعباس پسر محمد عبدالکریم قصاب آملی ۷۳
 ابومسلم ۷۱ - ۸۱
 ابومقتل‌ضریر ۱۰۳ - ۱۰۴
 ابیورد ۱۰۹
 اپیکیان ارمنی ۱۶۵
 اتریش ۱۴۴
 احسان طبری ۸ - ۲۹ - ۹۷
 احسان‌الله‌خان ۱۹۰ - ۱۹۲
 احمدآقاخان (میرپنج امیراحمدی) ۱۷۵
 احمد روحی (شیخ) ۱۴۹
 احمد لر ۱۲۸
 احمد شاه قاجار ۱۵۷ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۲
 اخوان‌صفا ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸
 اختیارالدین (قلعه) ۱۲۹
 ادیب‌السلطنه سمعی ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۱۷۷
 ارشدالدوله ۱۵۷ - ۱۵۸
 ارغون‌خان مغول ۷۹ - ۸۰
 ارمنستان ۱۶۲
 ازارقه ۶۵ - ۶۶
 ازبکستان ۷۳
 استاروسلسکی ۱۷۴
 استانبول ۱۶۷
 استرآباد ۱۱۴ - ۱۵۷
 اسدآباد همدان ۱۶۴
 اسفراین ۱۰۸ - ۱۱۵
 اسکندر مقدونی ۲۶
 اسماعیل صفوی (شاه) ۸۳
 اسماعیلیه ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۵
 اسمیت (کلنل) ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۲
 اصفهان ۵۶ - ۸۷ - ۷۹ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۳۷ - ۱۴۴ - ۱۵۴ -
 ۱۵۷ - ۱۷۷ - ۱۷۹
 اعتضادیه (باغ) ۱۵۰
 افشین اسروشنی ۸۹ تا ۹۳

- افغانستان ۱۳۶ - ۱۶۰
 افلاطون ۸-۲۴-۷۴
 اقبال آشتیانی (عباس) ۹۵
 اقبال لاہوری (محمد) ۶۰
 امامزادہ جعفرورامین ۱۵۸
 امیرپہ ۱۷۶
 امیر خسروی (سرتیپ رضاقلی خان) ۱۶۹
 امیرتومان (امیرموفق سپہبد نخجوانی) ۱۶۷
 انزلی (پہلوی) ۱۶۸ - ۱۹۰
 انگلیس ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۵۹ -
 ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۷۷ - ۱۸۰ - ۱۸۷
 انوشیروان ساسانی ۴۳ تا ۵۵
 اوتانس ۳۲ تا ۴۰
 اہواز ۹۷
 ایاز ۷۷
 ایتالیا ۲۷
 ایرن ساید ۱۶۷ - ۱۷۰
 ایرج میرزا ۱۹۴
 اینتافرن ۳۳
 ایوان کی ۱۵۸
 ب
 بابک خرم دینی ۸۴ تا ۹۳
 بادکوبہ ۱۶۲
 باستانی پاریزی ۳۶
 باشتین (قریہ) ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
 باقر خان ۱۵۷
 باکو ۱۲۷ - ۱۴۵
 بالوی زاہد ۱۱۰ - ۱۱۱
 بایزید بسطامی ۷۳ - ۸۴
 بحرآباد ۱۱۱
 بحر عمان ۱۶۰
 بختیاری ۱۹۱
 بدرالدین سیمای ۱۲۹
 بردیا ۳۲ تا ۴۰
 برمکیان ۹۹
 بسطام ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۱۱۴ - ۱۱۶

بصره ۶۵ - ۹۵ - ۱۴۹

بغداد ۹۵ - ۱۶۲ - ۱۶۴

بلژیک ۱۴۴

بلوچستان ۱۶۰

بوندوس (بوندوک) ۴۹

بهار (محمد تقی) ۱۲۰ - ۱۷۹ - ۱۹۳

بهزادی اندوهرجری (دکتر حسین) ۹۲

بهلول نهاوندی ۱۳۰

بیاروجمند ۱۱۵

بیضاوی ۵۹

بییق ۱۱۳ - ۱۱۹

بین‌النهرین ۱۶۲

پ

پارتی‌زی‌تس ۳۳

پارت ۳۱

پارسای قویسرکانی ۷۸

پرسپلیس ۱۰

پرک ساس‌پس ۳۵

پسیخانیان ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲

پطروشفسکی ۱۲۰

پلوتارک ۲۶

پوریای ولی ۸۳

ت

تاجیکستان ۷۳

تبریز ۱۰۹ - ۱۲۳ - ۱۴۴ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۸۷

تخت جمشید ۱۰

تذکره‌الاولیاء ۷۷

ترشیز ۱۱۶

ترکمنستان ۸۳

ترکیه ۱۲۸ - ۱۶۰ - ۱۸۰ - ۱۸۳

ترمیدین ۸۷

تشیع ۶۹ - ۷۰ - ۷۱

تفلیس ۱۴۵

تمنائی ۱۲۵

تهران ۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۸

تیسفون ۶۲

تیمور گورکانی ۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۱۳۰-۱۳۱

ج

جاجرم ۱۱۵

جام ۱۱۶

جاودان نامه ۱۲۴

جاویدان پسر شهرک ۸۴-۸۸

جاویدان کبیر ۱۲۴

جاویدانیه ۸۴

جبر ۵۸

جعیدن درهم ۶۵

جمال الدین اسدآبادی (سید) ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰

جمشید ۱۰

جمهوریت ۱۱-۳۲-۴۳-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵

جوین ۱۱۵

جوانمردان ۸۱-۸۲-۸۳

جهانگیر خان صوراسرافیل ۱۵۶

جی ۵۷

چ

چالوس ۱۰۲

چمپین (ژنرال) ۱۶۷

ح

حافظ ابرو ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴

حافظ شیرازی ۵۱

حجاج بن یوسف ثقفی ۶۴

حروفیان (حروفیه) ۱۲۱ تا ۱۲۹

حسن جوری (شیخ) ۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۹

حسن دامغانی (پهلوان) ۸۳

حسن پسر یسار بصری ۶۵ تا ۶۸

حسن بن زید علوی ۷۱-۹۹ تا ۱۰۵

حسن بن حسین طاهری ۱۰۰

حسن حمزه ۱۱۳-۱۱۴

حسن شیرازی (میرزا) ۱۳۷

حسن عسکری (امام) ۱۲۵

حسن خان خیبرالملک ۱۴۹

حسین حمزه ۱۱۳-۱۱۴

حسین بن علی (ع) ۱۲۴

حمید آراسلی ۱۲۶
 حنا الفخوری ۸۵
 حیدر (سلطان) ۷۲ - ۸۳
 حیدر عمو اوغلی ۱۹۳
 حیدر قصاب (پهلوان) ۸۳

خ

خالد پسر عبدالله قسری ۶۵
 خالقی (روح‌الله) ۱۹۸
 خالو قربان ۱۹۰
 خوشان ۱۱۶
 خدایار محبی (دکتر) ۸
 خدیجه ۶۹

خراسان ۳۱ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۹ -
 ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۳۳ - ۱۶۲ - ۱۹۳

خرقان ۷۳ - ۷۴ - ۷۵

خرم‌دینان ۸۴ تا ۹۳

خلیج فارس ۳۱ - ۱۳۶ - ۱۳۷

خلیفه مازندرانی (شیخ) ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲

خلیل‌الجر ۸۵

خوارزم ۱۲۲ - ۱۲۳

خواندمیر ۱۱۵

خوارج ۶۵

خوشنویس (مولانا) ۱۳۶ - ۱۳۷

خیابانی (شیخ محمد) ۱۸۷

خیوه ۸۳

د

داریوش هخامنشی ۳۳ تا ۴۰

دامغان ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۵۷

دانوب ۲۷

داود سبزواری (شیخ) ۱۱۷ - ۱۳۰

دشت میشان ۹۷

دماوند ۱۱

دیوگرات ۱۸۷ - ۱۸۸

دولتشاه سرقندی ۱۱۴ - ۱۱۵

ذ

ذوالنون مصری ۷۴

- ر
رائین (اسماعیل) ۱۷۹
رامهرمز ۵۶
رژی (کمپانی) ۱۳۷
رستم‌دار ۱۱۷
رشت ۱۳۰ - ۱۵۲ - ۱۵۷
رضا (حضرت ع) ۱۲۳
رضاخان (رضاشاه) ۱۵۹ - ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۷۹ -
۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶
رعد (روزنامه) ۱۶۵
رفیع (عبدالرفیع حقیقت) ۷۴ - ۷۵ - ۱۹۸
رفیعی ۱۲۷
روسیه شوروی ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۵۷ -
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۸۰
روم ۲۶
رویان ۱۰۱ - ۱۰۳
ری ۸۷ - ۱۰۱ - ۱۴۹ - ۱۵۲
ز
زرتشت ۸ - ۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۴۱
زنگیان ۹۴ تا ۹۸
زیدبن علی بن حسین (ع) ۶۶
زیدیه ۶۶ - ۷۱ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۹ تا ۱۰۵ - ۱۱۵
س
ساری ۱۰۰
سازونوف ۱۸۰
سالار جنگ ۱۷۹
سامراء (سامره) ۱۰۰ - ۱۳۷
سبزووار ۷۱ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ -
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۳۱
سپارناکوس ۹۸
سپهدار رشتی ۱۶۳ - ۱۷۴
ستارخان ۱۵۶
سربداران ۷۱ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ -
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱
سرخ جامگان ۸۷ - ۸۸
سرپرستی کاکس ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۸۱

- سردار اسعد بختیاری ۱۵۶
 سردار همايون ۱۷۶ - ۱۷۷
 سقراط ۲۴ - ۲۵
 سلمان فارسی ۵۶ تا ۶۲
 سليمان پسر عبدالله ۱۰۰
 سمرديس ۳۱ تا ۴۰
 سمرقند ۱۲۰ - ۱۲۱
 سمنان ۸۰ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۶ - ۱۵۷
 سنائی ۶۴
 سنويه (سيويه) ۶۴
 سهروردي (شهاب‌الدين يحيى) ۸ - ۷۴
 سهل تستري (شوشتری) ۷۴
 سهيلان ۹۹
 سيد جمال واعظ ۱۵۴
 سيد عبدالحميد ۱۵۴
 سيد ضياءالدين طباطبائي ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -
 ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۹۳
 سيستان ۱۲۱
 ش
 شاهرخ تيموري ۱۳۲
 شاهرود ۷۵ - ۱۵۷
 شرف‌الدين علي يزدي ۱۲۱ - ۱۳۱
 شروان ۱۲۴
 شريعتي (دکتر علي) ۵۸
 شعاع‌السلطنه ۱۵۱
 شوش ۹۷
 شهاب‌الدوله ۱۷۷
 شيخعلي (امير) ۱۱۵
 شيراز ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۵۴
 ص
 صاحب‌الزنج ۹۴ تا ۹۸
 صفويه ۷۱
 صفی‌الدين اردبيلي ۷۲ - ۸۳
 ض
 ضحاک ۱۰ تا ۲۱
 ضياءالدين طباطبائي (سيد) ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -
 ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۹۳

ط

- طالبوف تبریزی ۱۴۸
طالقان ری (کرج) ۹۴
طاهر ذوالیمینین ۱۰۰
طاهریان ۱۰۰ - ۱۰۱
طباطبائی (سیدمحمد) ۱۵۲ - ۱۵۳
طبرستان ۷۱ - ۹۹ تا ۱۰۵ - ۱۱۵
طوس ۱۰۹ - ۱۱۹
طوغای تیمورخان ۱۱۸
طوقچی (مسجد) ۱۲۳
طهماسب (شاه) ۱۳۲

ظ

- ظهیرالدین مرعشی ۱۱۵ - ۱۱۶

ع

- عارف قزوینی ۱۸۴ - ۱۹۴
عایشه ۷۰
عباس بن عبدالمطلب ۶۱
عباس (شاه) ۸۳
عباسیان ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸
عبد الحمید (سلطان) ۱۵۰
عبد الحمید فرشتهزاده ۱۲۴
عبدالله بهبهانی (سید) ۱۵۲ - ۱۵۳
عبدالله پسر طاهر ۸۹ - ۸۰
عبدالله قریش ۱۰۰
عبدالله پسر وندا امید ۱۰۱
عبدالرزاق باشتینی (پهلوان) ۸۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۶
عبدالله انصاری (خواجه) ۷۴
عثمان خلیفه ۷۰
عشقی (میرزاده) ۱۹۷
عضدالملک ۱۵۶
عضدالدین (خواجه) ۱۲۸
عطار نیشابوری ۷۷
علاالدین محمد فریومدی (هندو) ۱۱۴ - ۱۱۵
علاالدوله سمنانی ۷۹ - ۸۰ - ۱۱۰ - ۱۱۱
علویان طبرستان ۹۹ تا ۱۰۵ - ۱۲۲
علی بن ابیطالب (ع) ۵۷ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۱۲۵
علی پسر محمد پسر عبدالکریم علوی ۹۴ تا ۹۸

علی موید (خواجه) ۱۱۷
علی اصغر خان اتابك اعظم ۱۵۰

عمار یاسر ۶۱

عمر بن عبید بن باب ۶۶ - ۶۷

عین الدوله ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵

غ

غدير خم ۶۹

غزنین ۷۷

غیاث‌الدین مہدالحموی (شیخ الاسلام) ۱۱۱

غیلان دمشقی ۶۵

ف

فارس ۱۲۱

فتح‌علی آخوندزاده ۱۴۸

فتربند ۱۹۰

فخرائی (ابراهیم) ۱۹۱ - ۱۹۳

فرانسه ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۱۴۵

فردوسی طوسی ۱۱ - ۱۲ - ۱۹ - ۲۱ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۳

فریدون ۱۱ - ۱۲ - ۲۱

فریومد ۱۱۴

فصیح احمد خوانی ۱۱۳

فضل‌الله نعیمی استرآبادی ۱۲۲ تا ۱۲۹ - ۱۳۰

فلیسین شاله ۷

فیثاغوریان ۷۵

ق

قاسم‌انوار ۱۲۹

قباد ۴۳ تا ۵۵

قدریه ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶

قزلباش ۸۳

قزوین ۸۰ - ۸۹ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۲ - ۱۷۶

قطری پسر فجاء ۶۵

قفقاز ۱۶۲ - ۱۶۵ - ۱۹۰ - ۱۹۳

قلهك ۱۵۴

قم ۱۵۴ - ۱۸۷

قوام‌السلطنه ۱۹۳ - ۱۹۴

قہستان ۱۰۹

ک

کاپیتن نوئل ۱۸۱ - ۱۹۰ - ۱۹۱

- کارون ۱۳۷
 کاظم خان سیاح ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
 کاوه آهنگر ۱۰ تا ۲۱
 کبود جامه گرگان ۱۱۵
 کربلا ۱۲۴
 کرج ۱۶۴ - ۱۷۱
 کرزن ۱۷۸
 کرمانشاه ۱۶۲
 کرمان ۳۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۰
 کریم خان زند ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵
 کسروی (احمد) ۱۵۲
 کلاردشت ۱۰۲
 کمبوجیه ۳۱ تا ۴۰
 کنز الحقایق ۸۳
 کوچک خان (میرزا) ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳
 کنستانتین ۲۷
 کوروش هخامنشی ۳۱ - ۳۳
 کوفه ۹۴ - ۹۵
 کوش (قوس) ۷۱ - ۷۳ - ۱۱۰ - ۱۱۶
 کیا (صادق) ۱۳۲
 کیهان (مسعود) ۱۷۲
 گ
 گالریس ۲۶
 گبر یاس ۳۳ - ۳۴ - ۳۵
 گرجستان ۱۲۱ - ۱۲۲
 گرگان ۷۱ - ۸۷ - ۱۱۰ - ۱۵۷
 گل گلاب ۱۵۸
 گودرز سیرجانی ۱۳۰
 گوماتا ۳۲ تا ۴۰
 گیلان ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳
 ل
 لاهوتی (ابوالقاسم) ۱۹۶
 لندن ۲۷ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۷
 لواءالبغداد ۱۶۷
 م
 مأمون عباسی ۶۸ - ۸۹ - ۹۹

- مازندران ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۱
 مازیار طبرستانی ۱۰۰
 ماسال ۱۹۱
 ماسینیون ۵۸
 مالک‌لارن ۱۹۱
 مانی ۸ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۹
 ماوراءالنهر ۱۲۱
 متوکل عباسی ۶۸ - ۹۹
 مجارستان ۲۷
 محتشم السلطنه اسفندیاری ۱۶۳
 محرم‌نامه ۱۲۴
 محمد (ص) ۵۶ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱
 محمد پسر ابراهیم علوی ۱۰۱
 محمد حسن‌خان قاجار ۱۳۳
 محمد رضا کرمانی (میرزا) ۱۳۷ - ۱۴۹
 محمدعلی شاه ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹
 محمدولی‌خان سپهدار اعظم ۱۵۶
 محمدخان عامری ۱۶۵
 محمدبن اوس ۱۰۱
 محمدپسر حمیدطائی ۸۹
 محمدکیا (سید) ۱۰۳
 محمدتقی پسیان (کنل) ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
 محمود غزنوی (سلطان) ۷۴ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹
 محمود پسیخانی ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲
 محمود دهداری ۱۳۲
 مخیرالسلطنه ۱۸۹
 مدرس (سیدحسن) ۱۷۹
 مراغه ۸۹
 مرگان ۱۰۵
 مرجئه ۶۵
 مرو ۸۰
 مزدك ۴۳ تا ۵۵
 مزدیسنه ۸ - ۹
 مسعود (امیر) ۱۱۶
 مسیح (حضرت) ۸ - ۲۸
 مشهد ۱۰۹ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۹۵
 مشیری (محمد) ۱۶۱

- مشیرالدوله ۱۸۹
 مصر ۳۱ - ۳۲ - ۳۳
 مطبوعی (سرلشکر ایرج) ۱۶۹
 مظفرالدین شاه قاجار ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶
 معبد جهنی ۶۴
 معتزله ۶۳ تا ۶۸
 معتصم عباسی ۶۸
 معزالدین حسین کرت ۱۱۶
 معین‌الملک فتوحی ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۱۷۷
 مقبره حضرت عبدالعظیم ۱۴۹ - ۱۵۲
 مقداد ۶۱
 مگابیز ۳۳ - ۳۸
 ملاصدرا ۸ - ۱۹۹
 ملک المتکلمین ۱۵۶ - ۱۵۷
 ملک‌خان ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵
 منجیل ۱۶۷
 منچستر ۱۴۵
 موصل ۵۶
 مهر ۸ - ۹ - ۲۶ تا ۳۰
 میرانشاه ۱۲۳ - ۱۲۴
 میجر اکشوت ۱۹۱
 میرزای آشتیانی ۱۳۷
 میرخواند ۱۱۴ - ۱۱۵
 میر فطروس (علی) ۱۲۷
 ن
 نادر شاه ۱۳۳
 ناصرالملک ۱۵۶
 ناصرالدین‌شاه قاجار ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۸
 نافع پسر ازرق ۶۵
 نجدات ۶۵
 نرمان (مستر) ۱۶۷ - ۱۷۸
 نسترویل (ژنرال) ۱۶۷
 نسیمی (عمادالدین) ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸
 نصراله خان مشیرالدوله (میرزا) ۱۵۵
 نصرت (منشی باشی) ۷۶
 نصرت‌الدوله فیروز ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
 نصیبین ۵۷
 نصیریہ ۵۹

نظام‌الملک طوسی ۴۹ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱

نظام‌الملک قاجار ۱۵۶

نعمت‌الله ولی (شاه) ۷۲ - ۸۳

نفیسی (سعید) ۷۵

نقطویان ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲

نویختیان ۹۹

نوروز ۱۰۵

نوک ۱۴۹

نهایند ۱۳۰

نیشابور ۱۱۲

و

واثق عباسی ۵۸

واسموس ۱۹۱

واصل بن عطا ۶۵ تا ۵۸

زین‌الدوله ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۵

وحیدالدین مسعود باشتینی ۸۳ - ۱۱۶ - ۱۱۷

ورامین ۱۷۹

ورزنین ۹۴

ولتر ۱۴۹

ویشتاسپ ۳۳

ه

هاروان‌الرشید ۹۹

هجر ۹۵

هرات ۱۱۶

هراکلیت ۸

هرودت ۳۶ - ۳۷

هشام‌پسر‌عبد‌الملک ۱۵۵

هلال‌بن‌ریاح ۶۰

همدان ۷۹ - ۸۷ - ۱۶۴ - ۱۶۸ - ۱۶۹

هندوشاه نخجوانی ۹۵

هندوچین ۱۳۶

هندوستان ۷۲ - ۷۳ - ۱۳۶

هیدارن ۳۳

ی

یبرم‌خان‌ارمنی ۱۵۶ - ۱۵۷

یحیی‌کرابی ۱۱۸ - ۱۱۹

یزد ۱۴۹

یوسف‌حروفی ۱۲۹

فهرست برخی از تالیفات چاپ شده پژوهشگر این کتاب

- ۱- تاریخ نهضت‌های ملی ایران: (در چهار مجلد) جلد اول این تألیف زیرعنوان: (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) در اسفند سال ۱۳۴۸ خورشیدی در ۶۵۶ صفحه به قطع وزیری توسط شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.
- ۲- تاریخ نهضت‌های ملی ایران: (از سوک یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) که در اسفند سال ۱۳۵۴ خورشیدی در ۶۶۸ صفحه به قطع وزیری از طرف بنیاد نیکوکاری نوریانی طبع نشر شده است. جلد سوم (از بیداد مغولان تا اوج حکومت صفویان) جلد چهارم: (از آغاز نفوذ اروپائیان تا انقلاب مشروطیت) در دست تألیف.
- ۳- اعتقاد و دلبستگی عمیق ایرانیان به آیین کهن ملی. مهرسال ۱۳۵۰ خورشیدی.
- ۴- نگین سخن: شامل شیواترین آثار منظوم ادبیات فارسی. از قرن چهارم تا عصر حاضر (در سه مجلد) جلد اول آن در فروردین سال ۱۳۵۰ خورشیدی در ۵۲۰ صفحه به قطع وزیری و جلد دوم در اردیبهشت سال ۱۳۵۴ خورشیدی در ۶۵۴ صفحه به قطع وزیری و جلد سوم در مهرسال ۱۳۵۸ خورشیدی در ۵۵۶ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت سهامی انتشارات کتب ایران در تهران طبع و نشر شده است.
- ۵- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان: (در چهار مجلد) جلد اول این تألیف زیرعنوان: (از زرتشت تا رازی) در اسفند سال ۱۳۴۷ خورشیدی و چاپ دوم آن در آذر سال ۱۳۵۶ خورشیدی در ۵۲۰ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران چاپ و منتشر شده است. جلد دوم این تألیف زیرعنوان (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) در ۹۴۰ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان ایران در آذر سال ۱۳۵۷ منتشر شده است. جلد سوم زیرعنوان (از مولوی تا ملاصدرا) در دست تألیف.
- ۶- اقبال شرق: شامل شرح و احوال و آثار و افکار و برگزیده‌ترین اشعار علامه محمد اقبال لاهوری که در ۲۸۸ صفحه به قطع وزیری در

آبان ۱۳۵۷ خورشیدی از طرف بنیاد نیکوکاری نوریانی در تهران طبع و نشر شده است.

۷- شرح و احوال و آثار و افکار بایزید بسطامی (مهر سال ۱۳۴۵)

۸- نورالعلوم: کتاب یکتا از عارف بی همتا. منسوب به شیخ ابوالحسن خرقانی عارف بزرگوار ایرانی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری (نمونه نشر قرن پنجم هجری) همراه با شرح احوال و آثار و افکار شیخ خرقان در ۳۰۰ صفحه توسط انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.

۹- چهل مجلس شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی: عارف بزرگ ایرانی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری تحریر امیر اقبال سیستانی که در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ خورشیدی در ۲۰۲ صفحه به قطع وزیری از طرف شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در تهران طبع و نشر شده است.

۱۰- جنبش زیدیه در ایران (زیر چاپ)

۱۱- سیر اندیشه انسان سالاری در ایران (زیر چاپ)

۱۲- تاریخ جنبش سربداران (زیر چاپ)

۱۳- قیام سربداران (داستان واقعه باشتین) (زیر چاپ)

مزیت انسانی

طوطی : ما حیوانات به آنچه خداداده است راضی، و نسبت به احکام او خاضع هستیم، از ما «برای چه؟» و «چطور؟» و «چرا؟» در کارهای او دیده نمیشود.

انسان: برای همین است که حیوان مانده‌اید. (۱)

۱- از رسائل اخوان الصفا رساله بیست و دوم، محاکمه «انسان و حیوان»
نقل از مقدمه قصیده چون و چرا» بقلم شادروان مجتبی مینوی در مجله
یادگار سال دوم، شماره ۸، صفحه ۹

فهرست لغزشهای چاپی

ردیف	صفحه	سطر	درست	نادرست
۱	۱۹	۱۴	کاه آهنگر	کاه آهنگر
۲	۵۶	۶	شگفت انگیز و مرموز	شگفت و مرموز
۳	۶۴	۱۱	وررودسوی	ورشود آن
۴	۱۰۳	حاشیه	حمله تازمان	جمله تازیان
۵	۱۱۳	۲۰	باشتینی	باشینی
۶	۱۲۰	آخر	خونش را بـخاک	خونش بـخاک
۷	۱۳۱	۱۹	نه نیروهای	به نیروهای
۸	۱۵۳	حاشیه	در باینده خود	پاینده خود

